

A decorative gold border is drawn on a blue textured background. The border consists of two parallel lines forming a frame. At the top-left corner, there is a circular motif with a smaller circle inside it. Along the top edge, there are two circular motifs. Along the left edge, there is one circular motif. The text 'Ketabton.com' is printed in a light pink color in the lower-left quadrant of the page.

Ketabton.com

زبان دري پرواز سده نهمي دوازدهم و سيزدهم هجري افغانستان

پرويش از : پروين سينا

به اهتمام : خواجه حيات الله صديقي

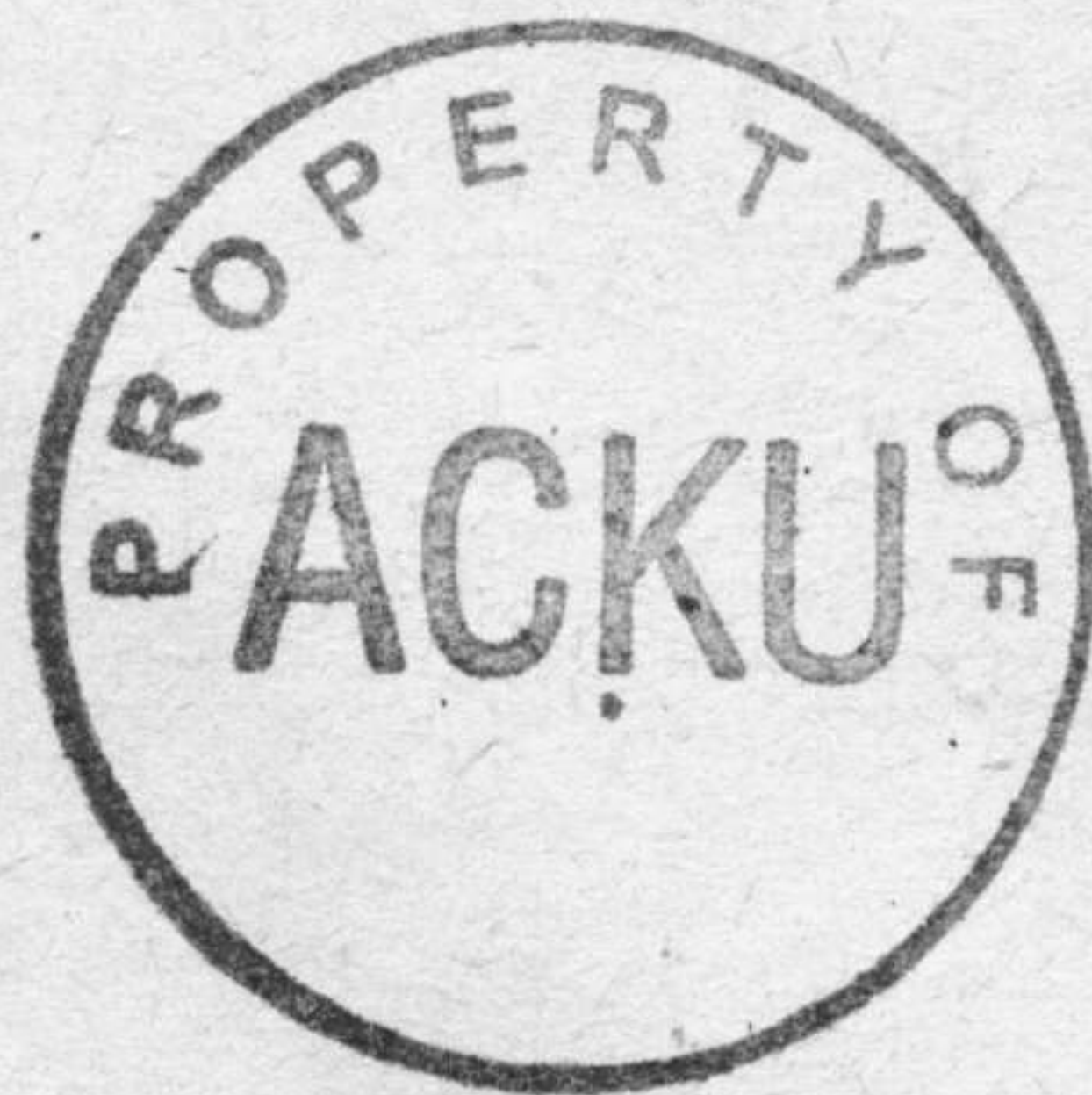
شماره چاپ : دو هزار

کابل - ۱۳۶۷

چاپ : مطبعه دولتي

در برداشته‌های این کتاب

صفحات	عناوین
الف-ب	- یادداشت
ج- و	- پیش بیان
۱-۳	- مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ
۴-۴۱	- عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه
۴۱-۶۱	- خدیجه سلطان
۶۱-۶۲	- گنابیکم
۶۲-۶۵	- خانم کوچک
۶۵-۹۱	- محجوبه هراوی
۹۱-۹۴	- مستوره غوری
۹۴-۹۵	- بی بی سنگی کابلی
۹۶-۱۰۱	- یادآوری
۱۰۲-۱۰۴	- منابع و مآخذ



یادداشت

در طول تاریخ در خشان کشور عزیز مان ، وضع و حال نسوان که نیمی از پیکره جامعه را تشکیل میدهند نه تنها طرف توجه و عنایت قرار نگرفته بلکه همواره دستخوش عصبیت ها، تبعیض پسندی ها و بی لطفی های مردان خود خواه، واقع شده و به شیوه های گوناگون حقوق حقه آنان پایمال گردیده است.

مردان عنعنه پسند و خود سر که همه نعمت های مادی و امتیازات معنوی را موهبت آسمانی و مختص به خود میدانستند . عرصه سخن و سخنوری را که در واقع لازمه زندگی و چکیده عواطف بشری است نیز جز قلمرو و مایملک خود می شمردند و با این ترتیب هیچگونه ارج و اهمیتی به جلوه های فکری و تجلیات ذوقی جنس لطیف قایل نشده و ای بسا که آنان را از نعمت تحصیل و سواد آموزی محروم میداشتند و به نظر بنده و برده می نگریستند.

معدودی از زنان سنت شکن و پرشهامتی را چون را به بلخی می شناسیم که در برابر این بیعدالتی و ستمگری بیباخته و قهرمانانه زنجیر تفوق طلبی و امتیازجویی را در هم شکسته است.

در کتب تاریخ و تذکره بندرت بنام زنان و کارنامه های درخشان شان بر میخوریم و این امر مبین آنست که حتی واقعه نگاران نیز بنا بر ملاحظاتی جرات نکردند که حدیث قهرمانیها و فداکاریهای آنان را بقید قلم در آورند و شرح حال و احوالشان را ثبت و قلم نمایند . شاید از بیم آنکه نشود طرف طعن و لعن از خود را ضیاع

وگو تاہ بینان قرار نگیرند و کارشان معروض تو جیہات دیگر
نگردد.

صاحبان تذکرہ چون لباب الالباب عوفی کہ فعلا قد یمترین تذکرہ
بہ حساب می رود برای او لین بارنام را بعہ را می بردو نمونہ کلامش
را از ائہ می کند اما شیر خان لودی درمراة الخیال بہ تفصیل از زنان
سخنور یاد می کند و ترجمہ احوال عدہ یی از آنان را می آورد. این امر
رفته رفته طرف تو جہ بیشتر قرار گرفت و کتابہای خاصی دربارہ
زنان نگاشته آمد، از اختر تا بان گرفتہ تا مشاہیر النساء از
تذکرۃ الخواتین تا خیرات حسان.

در افغانستان نشر جریدہ ارشاد النساء در عہد امانیہ و همچنین
انتشار چہار مجلد کتاب دربارہ زنان بہ نام امان النساء قد مہای
ارزندہ و برازندہ درین زمینہ بشمار می آید. پردہ نشینان
سخنگوی تا لیف ما کہ رحمانی و پشتنی میر منی نیز در حقیقت
دنبال این اقدام شریف است.

ناگفتہ نگذاریم کہ نخستین بار صد سال پیش در حوزہ وسیع
فرہنگی زبان فارسی دیوان اشعار عایشہ درانی بہ چاپ رسیدہ است.
بعد از انقلاب ثور بہ خصوص در این اواخر تو جہ بہ حال و احوال
زنان بیش از پیش صورت گرفتہ است بنابر ہمین منظور دیپارتمنت
دری متوجہ این نکتہ بودہ است کہ کار اساسی در بارہ زنان صورت
بگیرد چنانچہ این امر مہم بعہدہ ہمکار محترم و دانشمند ما پروین
سینا گذار شد تا این ما مول را بر آورده سازد. محترم پروین -
سینا با صرف مساعی فراوان و استقصای کامل در پی جمع آوری
مواد لازم بر آمد و تا آنجا کہ مقدور بود تمام ماخذ و اسناد را مرور
مطالب مفید و لازم را جہت روشن ساختن زوایای زندگانی زنان
قرن دوازدهم و سیزدہم جمع آوری نمود و پس از تحلیل اشعار و شیوہ
کلام آنان نمونہ های دلچسپی از ایجادیات آنانرا ارائه کرد.

اینجا نب زحمتکشی های پروین سینا را بنظر قدر و قبول نگرینستہ
توفیق مزید برای شان استدعا می نمایم.

اکاد میسین دکتور جاوید.

پیش بیان

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس و عاطفه را می شناسد گویی درد و آلام خو بی ها و زشتی هادر تارو پودش تنیده شده است . شعری که بیانگر واقعیت های زمان بوده و از درد دل مردم تراوش یافته باشد یا و نا میرا ست شعرزبان دل شا عر است شا عر باحساست زاده می شود پرورش می یابد و این احساسات در تراویده های فکریش منعکس میشود و خاصه اگر آفریننده شعرزن باشد در آنصورت احساساتی که از طرف او ارا نه میشود خیلی رقیق و زیبا تر جلوه گراست به طور کلی زن به عنوان مو جود با احساس علاوه از شعورشاعری و نویسنده گی نقش بزرگی در تکوین ثقافت بشری و در ایجاد تاریخ جهان دارد، چه هرگاه زن نمیبود بشر با فرهنگ غنی و گسترده خود هرگز وجود نمیداشت و حتی تاریخی برای بشر پرداخته نمی شد.

باوجود نقش عمده زن درتکوین ثقافت فرهنگ جهانی و بشری و تدوین تاریخ بشر ، تاریخ نگاران و تذکره نویسان کمتر از زنان صحبت کرده اند و اگر بر میزان آنچه پیرامون مرد ها درد سترس است نظر مقایسی انداخته شود مواد و مدارك را جمع به زنان خیلی نا چیز و کم است.

در حالیکه دربین گروه زنان نیز دانشمندان، قهرمانان ، سخنوران شیردلان صوفیان ، هنر و ران و تا جداران بزرگی را میتوان سراغ کرد. که در صف مردان خوش درخشیده اند و حتی گاهی

هم گوی سبقت از همگان ر بوده اند متاسفانه بسیاری از چهره های پردرخشش و نوابغ قر با نی بی التفاتی و خود خواهی مردان شده اند و عده بی در حالت مستوری از پشت پرده ستر و از زیر مقنعه گمنامی با همه فضل کمال و جمال در زیر توده های خاک برای ابدرخ از ما پوشیده اند و شرح حال آثار و کمال شان توأم با اجساد شان مدفون شده است. در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی و پرفیض صد ها زن شاعر، اندیشمند و فرهنگی داریم که نامشان از صفحه روزگار محو شده است. زیرا در چند صد سال اخیر نظر به نا به سامانی او ضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی عده بی زیادی از زنان شاعر و روشنفکر ما با آثار و اشعار گرانمای شان در گرانهای گمنامی قرار گرفتند.

قرن دوازدهم و سیزدهم با تمام زرد و خورد ها و لشکر کشی ها و جنگها برای پیشرفت و گسترش ادبیات چندان مساعد نبود چنانکه اندک اطلاع از شاعر زنان و اشعارشان از بن دوره باقی و ماندگار اند که به ما رسیده است.

نظر به فقدان مواد و مدارک و نیازمندی روز و نبودن تذکره مفصل درباره زنان دری پرداز سده های متاخر بود که مرا واداشت کار های پراکنده بی که در تذکره ها و کتابها راجع به زنان سخنورانجام یافته تا حد امکان جمع آوری و ترتیب نموده و یک بخش آن که شامل زنان دری پرداز قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، قمری است به شکل یک مجموعه خدمت علاقمندان و پژوهشگران تاریخ و ادب عرضه بدارم.

سبب این فرو گذاری و چشم پوشی بی اعتنایی جامع به زنان و تحقیر آنان بوده است. چه زنان در زمانهای گذشته از حقوق و مزایای زندگانی اجتماعی بهره یی نداشته و در قید رقیت مردان بوده اند جز تنی چند از زنان در باری یا بزرگان که تحت تعلیم آموزگاران قرار میگرفتند. دشواری دیگر کمی مواد و منابع بوده است همین عدم بی اعتنایی جامع به زنان بود که کسی در صد گرد آوری آثار آنان و کار در باره آنان نمی شد.

شاید نو یسنده گانی بود ندکه کارهای مهمی را در این مورد انجام می دادند اما شاید این کار را ناچیز و بی ارزش می دانستند. در بین گویندگان زن در این دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به چشم می خورند باید مواد و مدارک لازم که در باره آنها وجود دارد جمع آوری شود و چشم اندازی به دیوان شان صورت گیرد تا با برخی از سرآمدان سخن که خیلی مورد توجه قرار گرفته اند و کاری لازم و درخور شایسته در باره آنها انجام یابد بر او و همسنگ شوند و پایه و ارزش هنری شان شناخته شود تا همه به ارزش هنری و پایه اندیشه این زنان شاعر آشنا گردند یکی از این زنان سرآمد سده های دوازدهم و سیزدهم عایشه درانی است که صاحب دیوان است و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال از مواد و مدارکی است که برای شناختن خود شاعر خیلی با اهمیت شمرده می شود. در میان زنان در ایران با وجود قید و بندها و محرومیت های اجتماعی و عدم آزادی، زنانی هم در صفحات تاریخ ادبیات در ایران درخشیده اند که نام و شعرشان پایا و جاودان است چون رابعه، مهتری، عایشه، گلبدن - بیگم، گوهر شاد آغا و عده یی دیگر که هم در زبان آوری و هم در سخنوری و سیاست نقش های بارزی را داشته اند و در مقام برابری با مردان برآمده و داد سخن داده اند در سده های اخیر در اجتماعات مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرون و اعصار رها شده. و تا حدی از آزادیها و حقوق برخوردار گردید.

اما در طول این مدت دراز زنان هرگز خاموش و غافل ننشستند بلکه از طرق مختلف کوشیدند تا با روشن کردن ذهن زنان دیگر شایستگی زن را در برابری با مرد و نجات از قید بردگی به اثبات برسانند و درین میان زنان شاعر و نویسندگان نقش درجه اول و حساس را به عهده دارند.

با آنهم کار و تحقیق در این بخش خیلی ها مشکل است. زیرا کسانی که با چنین کار اشتغال دارند به طور قطع آگاهند که بررسی زندگینامه

زنان در ی پرداز امر سهل و ساده نبوده و منابع چا پی و خطی کم
هو جود است که کار یست ر نسج و تلاش فراوان می خوا هد نگار نده
این سطور نظر به علاقه زیاد ی که درین قسمت دارم در جمع آوری
زند گینا مه زنان در ی پرداز به جمع آوری مواد و مطالب می پردازم نظر
به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بر رسی و
تحقیق قرار داده ام امید وار م در آینده بتوانم به معرفی چهره های
بر گز یده سده های قبل هم پردا خته شود نتیجه تلاش و کوششی
که در این باره نموده ام برای علا قمندان این بخش تقدیم می دارم.

مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ

از آنجا بیکه افغانستان مهد و گهواره تمدن شرق بوده است این سر زمین کهن سبال و دیرینه ماسخصیت های بزرگ و نوابغ بیشماری را در دامان خود پرورانده است و فرزندان این مرز و بوم سهم خود را در مبارزه با اهریمن ظلمت نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به سوی نورو روشنی باز نموده اند.

مردم افغانستان از شروع و آغاز سپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندوکش و پارس و پامیزاد در اهتزاز نگه داشته و بر ضد هر نوع مظالم و استبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند. یکی از این نوع پیکارها رابارزات شاهان کشورهای کشور باستانی ما تشکیل میدهد که یکجا بامردان برای نیل به این مامل مقدس رهایی از استبداد قد برافراشته اند، در ادوار مختلف تاریخ فشار و اختناق جامعه در برابر زنان به خصوص دور ما ندن زنان از جامعه همراه با مسایل سترو پرده پوشی، زنان کار آگاه و با درک واداشت که با سلاح شعر در مقابل این همه نابرابری ها و ناهمواری های جامعه راهی مبارزه را پیش گیرند و به کمک شعر فریاد ها و نارضایتی

های خود را به گوش مردان و هموعان خود برسانند و از بیدادپدران برادران و شوهران که حقوق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای اعتراض بلند میکردند و در اثر همین فشارها و تلقین های نادرست بود که چنین زن های شاعر و فاضله تخلص خود را محجوبه، مخفی مستوره، حجابی، نهانی و غیره انتخاب مینمودند. تاریخ نشان میدهد که صداها و فریاد های زنان شاعره در گلو خفه میگذرد و عده یی هم جام شهادت نوشیدند و عده یی هم به مرگ تدریجی در زیر بار تکالیف و شکنجه ها خرد و خمیر گردیدند.

باوجود این همه خرافات و اندیشه های نادرست در مورد زنان جریان تاریخ نشان میدهد که زنان میتوانند با مردان در یک سنگر مشترک عمل کنند و دو شا و دو ش با آنان به سوی پیروزی های عظیم گام بردارند.

گاهی هم اندیشه های خرافاتی که در برابر زنان وجود داشت زنان را در برابر مردان ضعیف ناتوان و ناقص العقل تصور می کردند لیکن بر خلاف تصور ایشان چهره های پر درخشش را در طول تاریخ به یاد می دهیم که بانیشان دادن سر سپرده گی و شهادت خویش نامشان را در صفحات تاریخ جاودانگی و پویایی بخشیدند. مثلا رابعه بلخی. توانست به خاطر آرمان مقدس از خود شهادت انقلابی نشان دهد و خود را قربانی سازد. همچنان محجوبه به هروی که در عنقوان جوانی و طراوت گل امیدش پرپر شد باوجود بدر فتاری و ظلم شوهرش وی را از سر آمدان شعرا و فضیلتی و قوت می توان شمرد.

همچنان در طول تاریخ به چهره های زیادی از آن شاعران زن بر می خوریم که هم در عرصه سیاست و هم در عرصه سخنوری و شاعری و هم در اجتماع و خانواده خود درخشیده اند در اینجا چون هدف معرفی چهره های برگزیده زنان شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است. باوجود آنکه در این سده ها تعداد زیادی از زنان شاعر با شرح حال مختصرشان در تذکره ها به چشم می خورد اما از آنجایی

که هدف ما کار و تحقیق در باره شاعر زنان افغانستان می باشد و یا
لااقل کسانی که به نحوی از آنجا به ادبیات سر زمین مایو ندی بخورد.
از آنجا بیکه سده مورد بحث به خصوص سده سیزدهم هم مصادف
به پادشاهی فتحعلیشاه قاجار است و این شاه هنر دوست و هنر
پرور که از بهترین حاکمان علم و فرهنگ قلمرو دری زبانان به شمار
می رود مشوق همه اعضای خانواده اش در شعر و شاعری بوده است.
علاقه مندی و جانبداری او از شعرا و تشویق و ترغیبش باعث
آن شد که تعداد زیادی از خانواده او یعنی زوجه ها و دخترانش قلم
بردست گیرند و اشعار می همراه با احساسات زنان خود را از چکیده
های فکری شان تراوش دهند از زوجه های او که نامشان در صف
شعرای زن در تذکره ها آمده است به طور نمونه از چندی از آنها نام
می بریم . حاجیه ، مستوره ، دلشاد ، آغا باجی همچنین از دختران
اواز زبیده خانم ، فخری ، عصمت ، عفت ، طیبه ، ماه تابان خانم ، و عده یی
دیگر که آوردن ذکر نام همه آنان در اینجا خارج از موضوع مورد بحث
ماست می توان یاد کرد .

از همه اولتر در اینجا به معرفی شخصیت و چهره پر فروغ ادب
دری (عایشه درانی) شاعر پر آوازه قرن دوازدهم و گل سر سبزه
چمنستان شعر دری می پردازیم .



عائشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه

در آسمان وسیع ادب دری ستاره‌های پردرخششی و جوددار ندکه
زینت بخش فضای وسیع فرهنگ جاویدا نه ماست یکی از آن اختران
پر جلايش عايشه است، که در سده‌های متاخر وطن فرو غناك گشته و
در آسمان ادبیات ما خوش درخشیده است. او نه تنها گوی پیشتازی را
از زنان شاعر قبل و بعد خود در برده است بلکه در صنف سخن پردازان
و شاعران شاعر است بارسا انت داری دید عمیق و در سنگر مبارزه
علیه استبداد صا حبان تخت و تاج، این او صاف را در اکثر شعرا ی
همسنگر و همعصر او کمتر می‌توان سراغ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در باره زنان دری پرداز سده‌های دوازدهم
و سیزدهم هجری، قمری است عايشه در این دوره چهره خیلی پر
درخشش است. که چون محور و مرکز تا بنده گی و براننده گی
خاصی را حایز می‌باشد با این قدرت و براننده گی او لا به معرفی
حال و احوال این شاعر می‌پردازیم و به ادامه آن زنان دری پرداز را که
به حیث شاعر شناخته شده اند و هر کدام گلبرگی از باغستان ادبیات
را می‌سازند چیده و در سبدهی عرضه دو ستدا را ن این گلبرگ
ها می‌داریم.

برای شناخت بهتر شخصیت عایشه زندگی او را از چندین بعد مورد بررسی و ارز یا بی قرار می دهیم .

سایه روشن های از زندگی خا نوادگی عایشه

عایشه دختر یعقوب علی بن عبدالمطلب همان درانی است و ی از خانواده های بود که منصب تو پچی باشی از پدر به پسر به ارث رسیده گویا این منصب ورتبه خوبی بود که از طرف شاهان و وقت برای خانواده عایشه اختصاص داده شده بود.

وی در نیمه دوم قرن دوازدهم در کابل تولد گردید اما را جمع به سال تولد و محل آن نه در کدام تذکره یی یاد شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تولد او را محترم (حسین نایل) به صورت تقریبی از تاریخ فوت یگانه پسرش فیض طلب و مرگ خودش بین سالهای (۱۱۸۰-۱۱۷۵) تخمین نموده اند (۱)

تاریخ فوت عایشه را سال ۱۲۳۵ قمری می دانند عایشه چون هر زن افغان به سن قانو نی شاید بین سنین ۱۸-۲۰ سالگی از دواج نموده و ثمره این ازدواج یک پسر و پنج دختر بوده است اینکه نام شوهرش چه بوده و چه زمانی چشم از جهان پوشیده است. خود در اشعارش یاد ی نموده است تنها در جایی از پدر فیض طلب چنین یادی می کند.

فیض طلب سر تا قدم عایشه قربانت شود

نور چشم مادرو جان پدر را باختم

(ص ۳۳۲ دیوان عایشه)

عایشه تنها یک پسر داشت فیض طلب نام وی میر اتشخا نه محمود بود و در سال (۱۲۲۷ هـ، ق) وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سرکوبی عطا محمد الکوزایی حکمران کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین جنگ فیض طلب که قوت قلب لشکر فتح خان بود تیر خورد و از خاک برزخاست جسد او را به کابل آوردند و در باغ بابر شاه به خاک سپردند. چنانچه عایشه در شعرش چنین اشاره یی نموده است:

۱- مجله زنان افغانستان، عایشه شاعر شکوه و ماتم، ش ۱۱، ص ۲

به فیض آباد با بر شه رسیدم جو نی دفن خاک تیره د یسدم
چو بود او فیض طلب بی فیض چون شد گریبان را ا لی دامن در یسدم
(ص، ۳۲۰)

از بیت بالا به این نتیجه می رسیم که آرامگاه فیض طلب در باغ بابر
باشد اما متاسفانه گزار شگرا ن احوال عایشه در این مورد چیزی
مهم و قابل توجه نگفته اند. اینکه عایشه در زنده گی این یگانه پسر را
داشت و ا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا ردو حتا
اورا در یکتا خطاب کرده است ابیات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش
را می رسا ند.

سخت دل سنگم مردم از فراق يك پسر
ماه ذی الحج تحفه شهر ر جب را با ختم

مادر، غم، یکه رانیند یار ب
آن یکه که نام او بود فیض طلب
بگرفته ر کاب حضرت شاه شهید
عبدا الله هست و امت شاه عرب

(ص، ۳۲۰)

در رباعی زیرین به منا سبتی از دست دادن پسرش سوز دل خود
را بدینگونه اظهار میدارد :

ما در فیض طلب گوشه نشین است شب و روز
لعل یکدا نه او زیر زمین است شب و روز
سینه مجروح و دل افکار و جگر پر خونست
مردمان در طلب تا ج و نگی ن است شب و روز
(ص، ۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلب داغی نا گهانی بود که بر دل عایشه
تا آخرین رمق زنده گی اثر مند بود بخش عمده اشعارش را مرثیه های
پرسوز تشکیل می دهد که در بخش دیگر به طور مفصل آورده خواهد
شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷ و سن ۲۵ سالگی شربت شهادت
رانو شید.

بدی خانه سال او بیست و پنج

که چون برق کرد رخس عمرش گذر

زهجرت بد الفدو صدو بیست و هفت

چو زد غوطه در موج خون بیخبر

فیض طلب از زیبا یی که خاصه یک جوان افغان است بر خوردار بود
عایشه خط و خال و شیرینی بیانش را چنین توصیف می نماید.

به گرد رخس خط مشك ختن لسان تکلم چو شهد و شکر

در باره خصوصیات و کتر پرسش اشاره ها یی در سرا سر
دیوان دارد نه تنها در باره بردباری و حلم و دانش او نکته ها یی دارد

بلکه اصل و نسبش را سبب افتخار او می داند زیرا در زمان عایشه
انتساب به یک فامیل بزرگ سبب افتخار به آن شخص دانسته می شد.

سینه اش پر ز نور عرفان بود صاحب علم و حلم و عقل و ادب

خان خانان و میر افغان بود قوم بارکزیی ز اصل و نسب

(ص ۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصات پسرش نکته ها یی را بر می شمارد
اشاره ها یی به مجرد بود نش هم دورد زیرا او قبل از ازدواج و قبل
از اولاد داشتن که ثمره زندگی است جام شهادت رانو شیده است.

طوطی طبع او چو خوشخوان شد شا هباز اجل شدش ز عقب

برزنخل حیات خویش نخورد رفت وقت نشاط و عیش و طرب

برسر مادرش ز قهر خدا سنگ از آسمان فتاده عجب

کوه نورم ز کف بشدوی و ای روزم از گردش فلک شده شب

از اوصافی که عایشه برای پسرش بر شمرده است معلوم میشود که

فیض طلب جوان دوست داشتنی و کار آگاهی بود که مادرش این همه مرثیه

های پر سوز و گداز را فدای قدم های او و به تر بیتش نثار نموده است -

گاهی او را به شیرین سخنی می ستاید و گاهی هم از شاعر ی او

یاد می نماید .

یوسف گل پیر هن آن طوطی شکر شکن

بلبل شیرین سخن از دست من پرواز کرد

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین سخن
همهما هم شا هباز بحرو بر رابا ختم
از این دو مورد پایین به این نتیجه می‌رسیم که فیض طلب از میراث
شاعری مادر بهره و فیضی برده بوده است.
ز دست چرخ گردون داد و بیداد
شمهیدم شاعر شیرین کلام است

ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار بردی ای ضیا چشم من
صغدر میدان شدی هم شا عرشیرین سخن
عاقبت از گردش افلاک و بخت‌واژگون
خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چون گو هکن
خانواده عایشه متشکل از پنج دختر و یک پسر بود از بیت زیرین
راز خانواده گی او آشکار میشود که:
در جهان این پنج خواهر یک برادر داشتند
لاطمع از غیر او جز از خدای متعال

ص ۳۴۵

اما در جای در بیتی از فراق و دوری دخترش چنین یاد نموده
است:
هجر پسر و فراق دختر دارند مرا خراب و ابتر
از ناسازگاری روزگار عایشه در زنده گی رنج بی شمار
کشیده است وی در بیتی از دیوانش آرزو دارد که کاش مانند شوهرش
می‌مرد تارنج از دست دادن یگانه جگر گوشه پسرش را نمی‌دید
شهادت پسر، فراق دختر، از دست دادن شوهر، بزرگترین رنجی
است که فضای خوش خانواده گی او را تیره و تار ساخته بود.
چون کنم واحسر تا افسوس وارمان و دریغ
کاشکی پیش از تورفتی ما درت هم چون پدر

عایشه دانش های آغازین ادبی و دینی را در اونچی های کا بل فرا
گرفته و از سنین بیست به شعر سرا بی پرداخته است . (۱)
عهد شباب چون به سر آمد در انتظار

هنگام پیری حشمت و جا همچه فایده

ص ۲۴۱-۲۴۲

ازبیت سوم غزل به این نتیجه می رسیم که در اوایل عمر عایشه از
دربار شاه محمود توقعات زیادی داشت که نا بر آورده مانده است.
و این همه عمر دراز به خواری گذشته و درزا و یه قدر ناشناسی
ها طی شده است.

فلك به باد فنا داد خانما ن مرا ربود دست قضا طاقت و توان مرا

چو صنایع ازلی طایر زبرد ساخت گداخت کوره هجر و فراق جان مرا
مرا که صحبت یا ران چو گل پریشان شد

بسوخت آتش غم مغز استخوان مرا

زبسکه نعره زخم از جفای چرخ کبود ملک بر اوج فلك بشنود فغان مرا

غم زمانه به یک بار پا یمالم کرد که انس و جن نتواند کند بیان مرا

زبان خامه به املا همی شود قاصر اگر شروع کند شرح داستان مرا

به وقت فصل بها ران سحاب نیسانی

تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زندگی ونو جوانی عایشه برابر به روزگار تیمور شاه درانی
بوده است شاید او با پدرش در آن زمان که تو پچی باشی منصب بزر-

گتری بود در دربار راه داشت چون تیمور خود شاعر بود و از شعر شعرا

پشتیبانی زیادی می نمود در آن هنگامی که عایشه به دربار تیمور

رفت و آمد داشت طبع شعری و ذوق عایشه مورد توجه تیمور شاه

واقع می شد از جانب دیگر عایشه از فامیل درانی بود البته تیمور در

تشویق و ترغیب عایشه نقشی داشته است اما از بخت بد عایشه که تیمور

و دربارش برایش بقای می ننموده اگر عایشه در مرحله پختگی اشعارش

را به دربار تیمور عرضه می نمود شاید صله و بخشش بیشمار می

۱- سرورگویا ، (شاعره افغان) مجله کابل، س اول (ش ۱۲، ۱۳۱۱ ش)

دستیاب می نمود بعضی ها که به این نظر اندو حتی در تذکره پرده نشینان سخنگوی آمده است که عایشه در دربار تیمور می زیست و از صلوات گرا نبها یش بر خوردار بود سخنی است قابل تامل چون عایشه در نخستین سالها ی شعرگویی خود سال های انجا مینزنده گی تیمور را مشا هده می کرد مرحله پختگی او در شعر و شاعر ی مصادف به زمان پسران تیمور شاه یعنی شاه محمود و شاه شجاع است در سراسر دیوان عایشه ابیاتی به چشم می خورد که نتیجه بی تو جهی محمود شاه و شاه شجاع نسبت به او بوده است تو قعات عایشه همه نابر آورده ماند نه تنها به توصیف این دو نپرداخته است بلکه زبان گله و شکایت از این دو همیشه در سراسر اشعارش طنین انداز است و حنا گاه هی ایشان را می گوید و به بی کفایتی و بی غوری ایشان اشاره هایی دارد که در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سالگی به شعر سرودن و مرحله پختگی رسیده بود او لین شعرش این است.

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون (۱)

این شعر را پرده نشینان از سخنگوی ادعا نموده است که اولین شعر عایشه است اما کدام سند و دلیلی به آن نیاورده است حتما این شعر را استاد فلاح در مجله ادب شماره چهارم، س ۲۵، ۱۳۵۶ اولین شعر عایشه دانسته است. شاید این اولین شعر عایشه نباشد قبل ازین شعر اشعاری خا متر ی داشته است که در دیوانش گنجا نیده نشده است. البته راجع به شعر و شاعری او در بخش آینده صحبت خواهیم نمود.

نکاتی که در باره زندگی عایشه بیان شد به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام پژوهشگران ادبی که در باره عایشه مشغول شده اند از این ابیات استفاده نموده اند اما بعضی نکاتی

(۱) پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی، کابل: ۱۳۳۱، ص ۵۳.

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده است
نگارنده این سطور کو شیده ام تا حد امکان ابیاتی را از سرا سردیوانش
که همه شواهد و دلایل بر زندگی شاعر باشد مثال های با قید صفحات
آن بیاورم و از کسانسی که در این مورد تحقیقاتی انجام داده اند
از نوشته های شان استفاده نمائیم تا آنچه لازم است در حق یک شاعر
پرداخته آید در اینجا جمع آید منبع اساسی شناخت شاعر قسمت
آخر کتاب یعنی «خاتمة الطبع» دیوان عایشه است این خاتمة الطبع
توسط منشی عبدلرزاق بیگ به رشته تحریر در آمده است که برای
آگاهی بهتر زندگینامه شاعرنگات، عمده این خاتمة الطبع را در
اینجا نقل نموده ایم ((سپاس بیقیاس مرخالق هرزده هزار عالم را ...
این کتاب لاجواب از کلام شاعر جادو زبان سحر بیان که هر غزلش
بحر یست که سفینه خرد در تلاطم امواجش در تزلزل است. در بلده
کابل اعنی صاحب عفت و عصمت بی عایشه درانی بار کزایی از
ابکار افکار مسوده نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و
نسخه مکتوبه به مرحومه در کتابخانه خسروی بود سپس ... امیر عبد-
الرحمن خان ... کتاب مرحومه زاد چاپ خانه سرکاری داده امر نمود
ند که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سار جن
میجرو به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدلرزاق بیگ به تاریخ
پنجم رمضان سنه (۱۳۰۵) هجری طبع شد)).

همچنان در آخر کتاب تقریظ مفصلی توسط احمد جان الکو زایی
در آخر دیوانش به چاپ رسیده است که این تقریظ را در بخش دیوان
می آوریم.

این خاتمة الطبع و تقریظ بهترین منبع برای شناسایی عایشه بوده
نی تواند از این دو که بگذریم قرار تحقیقی که دانشمند محترم حسین-
نایل (در معرفی شعرای قرن سیزدهم دارند در باره عایشه
می نویسد که: عبدلحمدمو دب السلطان مولف امان التواریخ اولین
نگارنده بی است که ۳۵ سال بعد از طبع اشعار عایشه یعنی در ۱۳۴۰ق
دیوان او را دیده و به ملا حظة اشعار او دو نوشته ذکر شده مطالبی در
باره او در جلد هفتم آن کتاب ارائه میدارد ولی چون کتاب امان التواریخ

به چاپ نرسیده و نسخ خطی آن نیز در دسترس کسی قرار ندادند و
متتبعان موضوع اطلاعی از آن ندارند. قرار معلوم اخیراً پنج
جلد از مجلدات هفتگانه امان التوارینخ توسط آرشیف ملی خر-
یداری شده و عکس جلد هفتم آنرا کتا بخانه اکادمی علوم در اختیار
دارد))

سخنان چند را جمع به عایشه توسط نویسندگان ما در مطبوعات
به چاپ رسیده است و همچنان در تذکره ها از حال و احوال عایشه
سخنانی زده شده است که همه تکراری بوده یکی از دیگری نقل
نموده اند چنانچه موالاتنا خسته از جمله تذکره نگارانی است که حتا
از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عوض فیض طلب پسر
عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد
نموده است.

عایشه به حیث شاعر و واقع بین و دراک تمام واقعیت های زمانه را در
اشعارش انعکاس داده است از مطالعه شعرش به این نتیجه می رسیم
که برای شناخت همه جانبه زندگی عایشه باید دیوانش از سر تا آخر
مطالعه شود زیرا بهترین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند
روی اشعارش می توان زندگی عایشه را به دو مرحله تقسیم نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت بوجود آمدن تغییر در زندگی عایشه و بوجود آمدن مرز در زنده
گی او فوت یگانه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است.
مرگ فیض طلب به تاریخ (۱۲۲۷ق) صورت گرفت، پس زندگی عایشه
قبل از این تاریخ چون یک زن خوشبخت پرازارزو امیدوار به فردا و
جویای خوشی و سرور بوده است. در اشعارش تصویرهای زیبایی از
عشق و جوانی و اشعار برهنه نیز به چشم می خورد برای شناخت بهتر

۱- رحمان خان توپچی باشی، پدر کلان عایشه از شخصیت های
برازنده و مهم زمان خود بوده است وی صاحب نفوذ و قدرت بی شائبه
اجتماعی در زمان احمد شاه بابا بود (این مطلب را استاد غلام فاروق
فلاح در مجله ادب: ش ۴، ص ۱۳۵۵۶.۲۵ ص ۱۰۲ آورده اند. برای
مزید معلومات به آن مقاله مراجعه شود.

اوسری می زنیم به دیوانه‌نش و اشعار ی را که نما یانگر این
روحیه است فرا چشم خوا ننده‌گان قرار می دهیم تا خود مر حله اول
حیات شاعر را که پراز خوشی و سرور است احساس و درک کنند.

دلر با ی مهوش سیمین تن‌حوری لقا

بوسه‌ها زان لعل شکر بار می‌خواهد دلم

در چمن هر دم خرا میدان چوطاووس جنان

دست در آغوش آن دلداری می‌خواهد دلم

هم زدست ساقی کلچهره شیرین‌زبان

باده گلرنگ را بسیار می‌خواهد دلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درونی و رازنما نیش را برهنه و بی‌پرده بیان نموده
است و توانست که علم استقلال و آزادی را در قرن نهم با وجود
بازیک بودن او ضاع و شرايط و کشمکش‌های داخلی بر فراز قلعه
ها به اهتزاز در آورد این برهنه‌گویی‌ها برایش درد سرهای خلق
نمود و تهمت‌های بدی را برایش به ارمغان آورده به این شعر توجه
کنید:

ای سمنبر دست من در دامنت گرم‌بیرم خون من در گردنت

من نمیدانم چرا ای سنگدل انتفا تی نیست هرگز با منت

کی بگیرم در برت همچو نقبا تاشوم آسوده چون پیرا هنت

دوش گفتمی میدهم کام دلت گنگ باد ابر که اوشد رهزنت

ص ۶۹

و یا می گوید:

ای نازنین پسر به کجا می روی بیا

شیرین لب شکر به کجا می روی بیا

یا:

عقل و هوشم رفت چو آن شیرین پسر رفت و گذشت

از نظر چون مخزن گنج و گهر رفت و گذشت

در تمنای وصالش صرف کردم روزگار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت و گدشت

ص ۷۲

وی باین ابیات جوا ب دندان شکنی برای دشمنان و تهمتیانش
می دهد.

ببین که شهره شهرم به مهرورزی تو
گذشته ام ز سر نام و هم نشان بیتو

ندارم هیچ دگر جز خیال لعل لب

مرا چو نیست دگر هیچ برز باز بیتو

در اعتناق بگیرم ترا چو پیراهن

که نیست همدم و همراز و همقران بیتو

ص ۲۳۱

عایشه داد از مساوات می زند و علم تساوی حقوق زن و مرد را بر
افراشته است او برایش این حق را قایل است که چون مردان بیند
یشد شعر گوید و عشق بورزد.

بی درد زد دل عشاق چه داند

بسیار تفاوت بود از را کبورا حل

ای دوست تو با مردم هوشیار بیا میز

بگریز چو باد سحر از صحبت جاهل

خواهی سفر عشق کنی شیر جگر باش

قطاع طریق اند منازل به منازل

ص ۱۷۹

دوران جوانی و مر حله شبها بر بهترین مر حله در زندگی می داند.

و کیفیت و مزیت آنرا در این دوره تأیید می کند :

خوش بود عشق بتان لیک به هنگام شباب

عهد پیری چو شد از خویش گریزان بودن

چون ترا یکر مقی هست درین کوشش باش

همدم و هم نفس لاله عذرا ران بودن

شد چو اوراق گلم صحبت یاران برباد
چون سر زلف بتان نیز پریشان بودن

گر به افلاك رسد قصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خویش پشیمان بودن
ص ۲۲۲ - ۲۲۳

عایشه دید و سیع داشت نه تنهادیوانش انعکاس دهند ه زندگی
و طرز دید و تفکر و شرایط زمانش است بلکه وی از
بیان زیبایی های طبیعت کنار نبوده تصویری زیبا یی از طبیعت دارد.

بهار آمد و صحن چمن گلستا نشد
بنال بلبل بیدل که وقت المحان شد
خوشست سایه بیدو کنار دریا بنار
به یاد نرگس جادو پیا له گردان شد....

خوشست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن رخ محبوب گل به دامان شد

در این دو روز غنیمت شمر نشاط و طرب
که هر که عیش نکرد عاقبت پشیمان شد
بهار اگر چه لطیفست خزان بود ز عقب
نگر که جمعیت گل چسان پریشان شد..

ص ۱۰۸

زندگی عایشه قبل از مرگ پسرش گلستا نی را مانند پسر از
طراوت و زیبایی چنانچه وی در آغاز خود را خوشبختترین زن می
دانست در اشعارش بوی امید واری خوشبختی و توقعاتی از
در بار استشمام میشود زیرا او به فامیل درانی وابسته گی داشت
توقعات بیش از پیش از شاه محمود دارد و امیدوار دستیا بی از صله و
بخشش شان بوره است.

منت خدای را که نیم شر مساردوست

پرورده نعیم شه بنده پرور یم

ص ۱۹۲

مرحله دوم حیات عایشه

مرگ یگانگانه پسر به جان برابرعایشه فضای زندگی او را چنان تیره و تار ساخته بود که باغستان پر طراوت او باخشم طوفانی و غرنده گردون کینه توز از هم پاشید و نهال پر ثمرش از بیخ و بن شکست و آن امید و آرزوی که از میوه های این درخت پر ثمر داشت به خاک یکسان گشت این مرحله از تاریخ (۱۲۲۷ق).

آغاز می یابد این حادثه آتشسوزی به خرمن زندگی عایشه سبب شد که مرثیه های پر سوز و جانگداز از آتشین دلش بیرون کشد و چون جنسی لطیف و با احساس حقیقت و واقعیت های زمانش را از دل پر دردش زمزمه کند و سروده هایش را به حیث شاعر واقع بین و در سنگر مبارزه علیه استبداد صا حبان قدرت نامیرا و جاودانی سازد وی تا پایان عمر توانست سوگواری باقی بماند و مرثیه های سخت اثناسا ک و سوزنده را مانند گار سازد و در تمام عمر به حیث یک منتقد واقع بین نارسانای های صا حبان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذارد.

نومیدی ها

مرگ جانگاہ فیض طلب کینه نوزی اطرافیا نشیبی تفاوتی و سرد مهری در بارهای خود سر بی قدری از بازار شعرو شاعری، تبصره های بی جا و بی مورد در باره عایشه به نسبت اشعار عایشه اش غزلها بیکه از می و معشوق و بوس و کنار یادی کرده است. در مقابل عایشه چون یک زن مبارز و امید و آرزو به زندگی و فردا جواب های دندان شکنی در اشعارش برای این قدر تمنند ان خود سردار، این مشخصه بود که عایشه را از صف شعرای مداح درباری جدا ساخت و اشعارش را پر مایه و ار جنانا کتر ساخت این رنج و اشکر یزی در زندگی و پایداری مداوم او را در برابر رویداد های تلخ زندگی اشعارش را پایا و جاویدان ساخت یگانه سلاح که او در برابر این همه مصایب و به کار گرفت تصوف و اشعار صوفیانه است درمرحله

دوم حیات اگر یاد ی از عشق نموده است عشق مجازی نیست بلکه عشق
حقیقی و وحدت الو جودی است چنانچه گوید.

هرچند جفا که بر سرم آید ز روزگار

امید خود به قادر قیوم حسی کنم

ص ۲۰۱

عایشه راز سا غر تو حید مست کن

جانرا فدای دوست بینگر عه می کنم

خواهی که شود مس و جودت ذهب خاص

اکسیر نظر بایدت از مرشد کامل

هر ساعت هر لحظه و هر لمح و هر دم

از یاد خداوند مباش عا یشه غافل

ص ۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می گوید:

شراب ناب عرفان را بکن نوش غم دنیا ی دون را کن فرا موش

ص ۱۶۴

عایشه وقتی هدفتیر اطرافیان و دشمنانش قرار می گرفت ، باتیز
هوشی و خیلی زیرکانه برای نجاتش از این درد جانگاز دست به
تصوف می زد و با استعمال تعبیرات گوناگون صوفیا نه جلو
احساسات و عواطفش را می گرفت در این غزل پایان تمام مابوی
از این عشق صوفیا نه به مشام می رسید .

زیمین همت پیرمغان دلم شاد است

کمینه جرعه لطفش چو شط بغداد است

حباب وار بود کار خانه افلاک

جهان و کار جهان جمله باد برباد است

به یاد پیرمغانم بده شراب مذاق

که این دلالت خیرت ز پیرو استاد است

به شا هراه حقیقت بین و سیرو سلوک

که بی وفا یی گردون مدا م معتاد است

دلم چو طا هر و حشی رمیده می گردید
 به دام زلف پری چهره ناگه افناده است
 من آن زمان که بزدام زما در گیتی
 نه روز خوش همه رنج و اَلم مرا یا دست
 فراق و محنت و هجران و رنج و گریه و اه
 مرا ز قسمت روز از ل همین دادست
 ز جور گردش ایام و بی وفایی جریخ
 دلم گر فته زدار خراب آباد است
 چو سنگ خاره بود سینه نا خنم تیشه
 مرا که کوه کنی پیشه همچو فرهادست
 بود زخون جگر قوت اهل فهم و خرد
 فلک به مردم نا دان مطیع و منقادست
 به شرح راست نیاید شکایت دوران
 دلم ز هجر نگر سخت ترز فولادست
 اگر چه مفلس و مضطر غریب و حیرانم
 رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۸-۵۹

پیروی او از شعر تصوفی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلاش
 و کوششی است که وی در شناسایی از شعر شعرای متقدم داشته
 است عایشه از پیش کسوتان ادب در ی همیشه سود جسته و متأثر
 از کلام شان بوده است و بیش از همه از سبک و سخن حافظ پیروی
 کرده و حتا ابیاتی او را تضمین نموده است. استاد سخن حافظ غزلی
 دارد به اینگو نه:

در خرابات مغان نور خدایم بینم
 این عجب بین که چه نوری ز کجایم بینم

ص ۲۸۳

به همین شیوه عایشه غزلی دارد قرار ذیل:
 عارض میمنت نور خدا می بینم شیوه حسن ترا صبح صفایم بینم

ص ۱۹۵

به این غزل عا یشه توجه کنید:

عمر بگذشته مرا یاد بسی می آید

وز نسیم سحری بوی کسی می آید

که به پیروی از این غزل حافظ میباشد.

مژده ای دل که مسحیا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

ص ۱۷۹ دیوان حافظ

گاهی هم عایشه مفا هیم و معنای سخنان غزل منسوب به حافظ را در شعرش آورده است.

اسپ تازی زیر پالان گشته مجروح و ضعیف

طوق زرد در گردن خر شده نمیدانم چرا

نزد صراف فلک خر مهره و سنگ و سفال

قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا

اسپ تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

آه آه از دست صرافان گوهرناشناس

هر زمان خر مهره را بادر برابر میکنند

از عایشه :

ای عزیز از فراق وصل جانانم مخور

دولت دیدار با زاید به سا مانم مخور

ص ۱۴۲

به وزن و قافیه این غزل منسوب به حافظ انشاد شده است:

یوسف گمگشته باز آید به کنعانم مخور

کلبه اخران شود روزی گلستانم مخور

ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامه تقوی

و خرقه پرهیز» به بیت زیر توجه کنید.

چو نیست «جامه تقوی و خرقه پرهیز»

چرا عبث طرف صومعه گذاره کنم

یا (پنج روزی صحبت گل) درین بیت.
مغتنم دان «پنج روزی صحبت گل» در چمن
چهره رعنا ملیحا ن ز عفر ان خواهد شدن
ص ۲۲۸

حتا يك مصراع از شعر حافظ را عایشه تضمین نموده است.
«درد یست درد عشق که هیچش علاج نیست»
هر چند سعی میکنمش لا د و ا شود
ص ۲۳۷

یا:

«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم»
وصال دو ست میسر شود اگر ما را
ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زندگی عایشه طوریکه در بالا یاد شد پر حادثه است از دست دادن یگانگی پسر سوزی را در دل عایشه خلق نمود که ثمره آن همان اشعار سوزناک و مرثیه ها می است که بخش عمده دیوان او را در بر دارد. این سوگ نامه ها تراوش یافته از درد دل شاعر است دردی که تا آخر عمر قرار و آرامی از وی ربود سروده های عایشه در آن هنگامی که مجال تنفسی برای زن کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتوانند یگانگی پناهگاه شاعر و وسیله نجات او از یس و رطه آتشین غزلیا تش بود زیرا غزل جا یست که نا خود آگاه شاعر در آن منعکس میشود صراحت لهجه و بیان واقعیت ها شعر عایشه را از میرش باز داشت شعریکه از درد خلق حکایه کند با وجود گذشت سالها در بین مردم ریشه می دواند و برای همیشه پایا و جاودا نمی میشود.

در صف زنان شاعر سده های (۱۲-۱۳) شعر عایشه پخته تر و روان تر است اما او را در شمار نخبه گان و سخنوران بر جسته می که در این دوره زیسته اند همسنگ و برابر ساخته نمی توانیم. زیرا اشعارش از جهت تصویر آفرینی و آرامش های لفظی و معنوی کمتر بهره ورنند

اما قرار گفته جریده نسیم سحرعایشه را از جهت چاپ دیوانش از
 خو شبختترین شا عران و طـن می شمارد (۱) چاپ دیوان يك زن
 در آن دوره تاریک تاریخ وطن ما واقعا درجه خو شبختی برای يك
 زن بشمار می رفت چیزی که پایه و ما یه شعری عایشه را بلند تر
 ساخت اینست که وی توانست تا ساخت اینست که وی توانست تا
 اندازه چهره واقعی آن زمان را برای آینده گان روشن سازد و مطالبی
 فراوانی را جمع به خود و خانوادۀ اش برای علاقمندان شعرو ادب
 ماندگار سازد، بخش عمده دیوان او را اندوهناکانه ها و مرثیه
 میسازد اما در اینجا از آوردن همه صرف نظر نموده تنها نکات مهم
 و بارز آنرا در اینجا نقل می کنیم: آرزو و خواست های شاعر از خانو-
 ده اش نا بر آورده ماند، حتا او شهادت پسرش را از خانوادۀ خود
 می داند، زیرا وی ادعا دارد که یگانه پسرش باید در جنگ کشمیر
 فرستاده نمی شد، همه نارضا یتی او در برابر خانوادۀ اش و دور ماندن
 از این فامیل در سرا سر اشعارش جلوه گراست، عدم توجه، سرداران
 قوم نسبت به او با عکس العمل شدید عایشه اینطور پاسخ داده
 شده است.

این چنین ظلمی که بر من میشود کی به درانی کند زین سان قجار
 پایمال سم گا و و خردم طعنه دشمن نمود سنگار

ص ۱۳۲

یا این بیت

مترجم از ایل درانی چه گویم وای وای

از قضای آسمانی گشته ام بی خانمان

ص ۳۳۳-۳۳۴

اواخر عمر عایشه همراه با سوزوگداز است، وی از شهادت پسر
 دادو فریاد می زند و مرثیه های زیبایی سروده است که نه تنها
 در صف زنان شاعر این سوزوگداز دیده میشود حتما مردان شاعر این
 داغ سوزنده را به این شیوایی بیان نکرده اند وی در اوایل از دربار
 شاه محمود توقعات زیاد داشت اما همه نا بر آورده ماند، که این همه

۱- سرور، شعرای وطن، جریده نسیم سحر، ش ۴، ۱۳۰۶.

دردها به اندازۀ داغ پسرش برایش سوزنا کتر نبود، عا مل این عمل را شاه محمود و جنگ کشمیر می دا ند بعد از این حادثه بود که وی بد ون کدام عاید شدن ضرر از دربار ها به بد گو یی شاه محمود و شاه شجاع - پرداخت و همه آنها را با تمام خلا هایشان در زوا یای تاریخ روشن و آشکار نمود.

به خاطر داشتیم امید بسیار
جفای چرخ کجر فتار بنگر
فتمام نا گهان در بحر خونخوار
دلیم را کرده چون منصور بردار
همینخوا هم فلك را واژگون باد
مرا کرد روز روشن چون شب تار

ص ۱۴۵

بیت پایین نما یانگر غم و اندوه شاعر باد یده گان اشکر یز و اشک
الودش است.

ز جور محنت و غمهای ایام
به گریه همچو ابر نو بهارم

ص ۱۹۷

در بار شاه شجاع هیچگاه برای عایشه خوشایند خاطرش نبوده
است

مال و ملک را شجاع الملك شه بر باد داد

دست خالی جیب بی پل خوش نمی آید مرا

ص ۱۶

در بیت پائین تصویر زیبا یی از خود دارد دلش را شبیه گل لاله
داغدار و پر خون می داند

چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب و روز

گداخت همچو رصا ص از فرا ق سینه او

یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه

سوز و گداز سینه فکرا ن غنیمت است

ص ۴۰

نا مرادی یگانه نور چشمش او را داشت تا به سرا بش این گنجینه
پر بها که پراز سوز و گداز است پیر دازد این مرثیه ها یی پر سوز
تا آخرین رمق حیات جلوه گر روح پر دردش بوده است .

فیض طلب يك لحظه روز خوش ندید

از جفا ی چرخ و دور روزگار

بادل پر حسرت و خون جگر

رفت ازین دنیا ی دو ن بیدار

همچو رستم باخت در میدان جنگ

جان شیرین را به سلطان کردنثار

ص ۱۳۰-۱۳۱

گاهی از پسر یگانگه اش یاد می کند برایش به حیث يك مادر باید
حق ذات این فریاد های درو نیش را اشکارا به روی صفحه کاغذ
نقش ببندد.

باختم یکدانه در بسی بها خاک بر سر شد مرا باکس چکار

خانه ام شهر زنان شد وای وای باطن و ظاهر خفی و آشکار

ص ۱۳۱

وی اعتراف کنان مدعی است با وجود بزرگترین سرما یه زندگیش
را در خدمت شاه زمانش از دست داده کسی او را مورد دلجو یی
و باز پرس قرار نداده است. این بی اعتنائی ها در موردش بود که
زخم دلش را تازه تر و شعله ور ترمی ساخت.
ما در فیض طلب سوخته در نار فراق

کشور روی زمین در نظرش چون سقراست

باخت در خدمت شه گوهر بحد دل خویش

پرسشی نیست که حالش به چسان در گذراست

ص ۴۳

گاهی هم که از روز سیاه و تیره اش شکوه سر می دهد تصویری زیبا یی
از ناسازگاری طبیعت و ترند چرخ شمول دارد بدینگونه.

تعلیم کرد مودب فطرت چود رازل

اوراق گل به بلبل بیدل رساله داد

دایم در انتظار جوانان نامور

خمر مذاق را به صدو بیست ساله داد

داغ فرا ق فیض طلب راز نارهجر
عایشه را مدام به دل همچولا له داد

ص ۱۲۵ - ۱۲۶

زما نی هم خود را به ساده لوحی و کم عقلی مورد طعن و ملامت قرار
می دهد که پسرش را چرا اجازه ورود به میدان جنگ داد و با یمن
کار بی تدبیرش پسرش را به دست کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را با ختم قدر وقت خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یدم نا گهان در میان خاک و خون انداختم
بر نشستم بر سمند روز گار تا به میدان ندامت تا ختم
در میان نار هجران روز و شب سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گو ید ز جور روز گار رخ به خوناب جگر افرا ختم

ص ۲۱۲

دریغا که پسر م را از دست دادم و در عقب گمشده خود سر گردا نم
اگر جز بی ترین نشانی از او به دست آید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت
و به افتخار زندگی خوا هم کردم مرگ فرزند او را چنان آشفته و سراسیمه
ساخته بود که خود را چون مجنون آواره و سر گردان در بیا بان می-
داند.

به صحرای عدم چون و حشیان افتان و خیزانم

چو مجنون در بیا بان فنا مردانه میگردم

اگران کا کل مشکین به دست عایشه آید

زنم بر سر چو تاج خسروی شاها نه میگردم

ص ۲۰۳

عایشه در برا بر شاه محمود چنان عقده بی گرفته بود که تصور
می کرد مرگ فیض طلب فرزندش آگاهانه به دست او صورت گرفته
باشد بالحن تند و زشت او را بی کفایت ، بی غور و بی تمیز خطاب
می کند.

صادقان مملکت اخراج شد کاز بان دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مروت شد به باد حق و باطل را نه پر سد شهریار
بنده از بی غوری محمود شاه رنج و محنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود با این ظلم و بیدادش شاید مرا آواره و سرگردان سر
زمین ها بسازد.

شاه محمودم نکرد غور و تمیز می کنم از جور او خود را فرار
دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پار
خانه ها شد خانه گگ در عصر او خاصه می گشتم فقیر و خاکسار

ص ۱۳۱-۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو نهیچگونه راه دادن ترس به خود استبداد و بی
کفایتی زمانش را مورد انتقاد قرار می دهد کمتر به شعر شاعری بر
می خوریم که این همه صراحت لهجه و حقیقت گویی را حفظ کرده
باشد وی با این دلیری توا نست که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار
سازد و گوی سبقت را از همه شاعران زن در این دو سده اخیر
که اوضاع و شرایط افغانستان تیره و تاریک است، ببرد، وی با لحن تند
او را در لابلای اشعارش چنین میگوید.

شه محمود که و صفش به زبانی ناید راست

حیف کز مملکت خویش بسی بیخبر است

عدل و انصاف ندان بود غور و تمیز

وز نه ذوالفهم و خرد صاحب عقل و هنر است

قاضی و محتسب و مفتی و اهل علما

بی تقرب شده اند گنج تهی از گهر سبت

پند نا صح نپذیرند نبود شرم و حیا

همه خود سر شده اند وادی خوف و خطر ست

ص ۴۳

این شعر که پر از سوز و گداز و ولبریز از یاس و نوامیدی است
نتیجه این تاثرات همه تصاویر و پرومادی از گذشت زندگی او را در
نشیب و فراز رویداد های مهم زندگی با شرایط و وقت و زمانش
مجسم می سازد، با تذکرات قبلی و بیان و اظهار ناامیدی عایشه از
درگاه شاه محمود رنجیده خاطر است و این بیت گره گشای عقده دلش
میتواند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفـتارنما ند

گهر صبر شر یفست خر یدارنما ند

کی بود ساعت مسعود و زمان محمود

که به داد ذل عا یشه رسد حی و دود

ص ۲۹۱

علاوه از غزلیات پر سوز و گداز بخش عمده ربا عیات او را مرثیه
هایی سوزناک تشکیل می دهد، برای جلو گیری از درازی بحث
تنها با آوردن مثالهای اندک اکتفا می کنیم .

وی از بارگاه ایزدی آرزو دارد که با مردن فیض طلب او هم زنده
نمی ماند، اگر این خواسته او پذیرفته نشود تقاضای آنرا دارد
که یگانه رمز رو شنایی چشما نش از خاک پای فیض طلب میسر
خواهد بود .

رباعی

چون نمردی برای فیض طلب
یابم از خاک پای فیض طلب

ما در بیوفای فیض طلب
کحل آسا کشم به دیده خویش

ص ۳۱۳

یا در رباعی پایین چنین اظهار ندامت میکند :

عایشه تا میتوانی روز و شب فریاد کن
از ندامت خاک عالم بر سر خود باد کن

باختی یکدانه در بی بهای خویشرا

رشک ماه و مهر و یاد از قامت شمشاد کن

در رباعی زیر تصویر و نماد نیکی از پسرش فیض طلب دارد در مقابل
از شاه محمود و شاه شجاع نماد بدی می تراشد چهره فیض طلب در
سراسر اشعارش جلوه خوبی نیکی و حق به جانب است اما بر
عکس این دورا مورد طعن و ملامت قرار داده از آنها چهره ها و تصویر
های زشتی تراسیم نموده است، در این رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت
تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفته است:

چو کوه نور من تا را ج کرد ند
چو خاک راه پا مال جفا یسم
مرا با نا کسان محتاج کرد ند
دلم بردار چون حلاج کرد ند

ص ۳۱۶

یا:

کوریك دیده را تو بینا کن
زنده اش کن به حق علم قدیم
فیض طلب را به خیر پیدا کن
نا مه عمر وی تو امضا کن

ص ۳۱۷

سوزی در دلش نهفته است از نبودن مرد در خانه اش نو حسرمی
دهد و خانه خو یشرا شهر زنان می‌دا ند که البته این حالت برای او
خیلی رنج اور بود ه است.

شهر زنان و دشت یلان خا نه منست

مجنون فیض طلب دل دیوا نه منست

روزم شب است و همه شب بیخودم زخویش

گفتار مردو زن همه افسا نه منست

بی اعتنایی و عدم دلجویی همه نسبت به او سبب شد که امید
و آرزویش تنها به بار گاه الهی منمک شود.

قادر الله فیض طلب را از تو میخووا هم حیات

هم به حق ذات پاک بهتر یکن ممکنات

پیش قدر تهای تو سهل است حی لایموت

نزد مخلوقات تو هر چند نماید مشکلات

ص ۳۱۸

عایشه پسرش را قوت قلب و مداوای زخم های دلش می‌داند.

فیض طلب نور هر دو دیده من
مونس قلب آرا می‌ده من
مر هم ریش سینه ما در
هم عصای قد خمیده من

ص ۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیر می شود و خیلی آگاهانه وی را از
رفتن به سفر باز می دارد اما فرزند کمتر گفته های مادرش را می‌پذیرد.
به این پرداخته عایشه که نما دی از ذهن آگاه و فروری او را در
مسایل جلوه گراست تو چه کنید.

بیا ای فیض طلب ترك سفر کن خیال جا هلی از سر بدر کن
اگر هر چند داری ذوق کشمیر به حال ما در بیکس نظر کن
ص ۳۱۹

شعری تحت عنوان (فی الشکا یت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عا یشه
نما یا نگر خود سری و بی کفا یتی صاحبان قدرت بوده است در این شعر
میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغور که عا لیجا ه کرده با غیان را
در صفحه ۳۲۳ شعر سوز نا کی از پرداخته های درونی دل شاعر
است این شعر هم ارج هنری دارد و هم پایگاه تاریخی وی حادثه
شهادت پسرش را اینطور بیان میدارد.

عزیزا در ایام محمود شاه وزیر بد او را چگویم دگر
فتح نام نمود عزم کشمیر چون روان شد به جمعی ز شیران نر
یکی تو پچی باشی آن شاه بود که ثانی ورا نیست در بحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام او ذوی الفهم و ادراک و صاحب هنر

ص ۳۲۳

بعد قطعه بی دا رد که چنین است:
تو پچی باشی به هیچ ایا می غیر سلطان نرفته عا یشه
فیض طلب را کجا فرستادی که نکردی زاول اندیشه
وی سخنان گله آمیزی دا رد و ادعا دارد که چطور مرا به داغ یگانه
پسرم دیده می توانید.

تو رضا یی که بی پسر با شم زخم نا سور بر جگر با شم
از فراق یگانه فیض طلب سینه مجروح و دیده تر با شم
ص ۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بدین منوال بی پسر زار و در بدر با شم
ص ۳۲۸

گاهی هم سخنانش رنگ کنایه آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش
می گوید که با اینکه در دربار محمود شاه صاحب شان و شوکت
بودی، صد ها حسرت و افسوس که جان شیرینت را از دست دادم.

میر اتشخا نه محمود شاه نامدار

چون کنم و احسرتا شیرین پسر را باختم

زمانی هم خود راه مورد ملامت قرار می دهد و به ناقص العقلی خود چنین اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود در عالم هیچکس

جنگ کشمیر از که بود و فیض طلب را باختم

ص ۳۳۲

گفته های شکایت آمیزش تنها منحصر به دربار شاه شجاع و شاه محمود است در بیتی چنین اظهار عقیده می نماید.

مال و ملک را شجاع ا لملک شه بر یاد داد

خا نه ام در عهد شه محمود شد شهر زنان

فیض طلب را با ختم در خدمت محمود شاه

جانشینش شد رقیب و گم شدم نام و نشان

۳۳۴

در سرا سر زندگی عایشه نتوانست حتا نفسی را حت بکشد خودش مدعی این اندیشه است.

نیا سوده اندر جهان یکنفس جگر ریش و دل پاره پاره عایشه

ص ۳۴۶

برای شناخت بهتر گوشه های زندگی عایشه تا حد امکان کوشش به خرچ داده شد که ابیات سوزناکی از سرا سر دیوانش انتخاب و در اینجا گنجانیده شود.

از آوردن همه آنها گرچه پر از سوز و گداز است خود داری شد تا از درازی بحث تا حدی جلوگیری شده باشد.

باز تاب مسایل اجتماعی در سروده های عایشه

درونی عایشه شعر عایشه از شرایط و زمان اواب خورده و همواری ها و نا همواری های زمانش نقش پای خویش را بر سروده هایش اثرمند به جا گذاشته است.

رخداد های گونه گونه و شکست در زندگی خانواده کیش روان حساس او را متأثر ساخته و شعرو سروده هایش که زبان احساس

اوست ازین رو یداد های گونه و مایه گرفته است.

عایشه رو یداد ها و واقعات زندگی خود را در شعرش باز گو می کند چنانچه غزل ها رباعی ها و قصاید و قطعات او بهترین تابلو ها و تندیس ها باز گوینده از زندگی و پدیده های اثر مند بر زندگی او می باشند. مرگ فیض طلب و ایجاد بدبینی های او نسبت به دربار و اطرافیانش داغ سوزنده و دردناکی بود که در سرا سر اشعارش قافیه درک و احساس است. در وجود عایشه طوریکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکر رفت، خون شهامت و دلیری در رگ رگ و جودش در جریان بوده است وی با وجود خشونت و نامهربانی های دربار و تهمت اطرافیانش با پناه بردن به چکیده های فکری و ذهنیش جواب دندان شکنی به دربارها و وقت داده بوده است. با صراحت لهجه و راه ندادن هیچگونه ترس و اندیشه بی کفایتی و بی غوری صاف و حبان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذاشته و به الفاظ سبک و ابسته گان در بارها را کو بیده است به این ابیات توجه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیران شدند

ما چه خران سلسله جنبان شدند

حجله نشینان حریم حجاب

هم نفس غول بیا بیا نشدند

شیر و شان گو شه نشین شده همه
کرد فلک بیشه شیران تهی
بار نهادند به پشت سمنند
شهر زنان خانه عایشه شد
سگ صفتان در صف میدان شدند
مسکن رو باده و شغالان شدند
گاو و خران قابل جو لان شدند
اینهمه از گردش دوران شدند

ص ۱۰۰-۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه شد چندین بار در اشعارش آورده است قسمیکه در بالا اشاره شد وی در زندگی فقط همین یک پسر را داشت که بعد از فوت شوهرش این یگانه مرد خانواده اش بود با شهامت او واقعا خانه اش شهر زنان شده بود.

وی بدون هیچگونه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار برخاسته است و با تیغ برنده قلم اوضاع و شرایط ناباه

سا مان زمانش را چون شمع فرو زان بر ملا سا خته و به علا قمندا نو
دوستدا را ن با غستان شعر و ادب مرد می عرضه نموده است و وقتی
شعر در خدمت دربارها نباشد حتماً از درون دل می تراود چیزی که
بیا نگر درد دل باشد در اعماق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر
خلق ها و توده های مردم قرا ر میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعی زمانش بود که گلبرگ های لطیف
سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش را سخت گیرا و نا میرا
ساخت وی به دانش خلق و مردمش ازج می گذاشت و ضرب المثل
های عامیانه که بزرگترین گنجینه پر بهای یک زبان است در اشعارش
جلوه خوبی یافته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان در گذراست
صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد

ص ۱۲۱

همین مطلب را به گونه دیگر در شعرش می خوانیم.
صبر اگر تلخست ولیکن ثمره شیرین دهد

از شکایت لب ببند و صبر کن در کار خویش

ص ۱۶۰

مفاهیم عمیق و ارزنده اجتماعی در اشعارش ریشه دوانده است
استفاده از فرصت و غنیمت بشمردن وقت در اشعارش انعکاس خوبی
یافته است که این مطلب بیا نگر درک همه جانبه او از مفاهیم اجتماعی
است.

صحبت دوستان و می در یا ب

به سرود و ترا نه جنگ و رباب

مرغ دل را بز ن به سیخ کباب

جام چون افتاب پر می ناب

چند غافل گذشت عهد شباب

چون حبابی که هست بر سر آب

رفنگان باز کی دهند جواب

صنما عمر میرود به شتاب

شیشه شامی و می گلگون

از برای بت جهان افروز

نوش از دست ساقی گلرخ

این نصیحت شنو به گوش خرد

خانه زهر را ثباتی نیست

پنج روزی به دهر خرم باش

وی طر فدار تحرك و پشت کاراست، حرکت و تلاش است که راهگشای انسان به کشف حقایق می‌گردد.

عزیزا گر همیشه‌ها می‌که سیرا بین جهان بینی

گذر میکن درین وادی عجایب کا روان بینی

ص ۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست کم نمی‌گیرد، ارزش و بهای هر بیتش را کمتر از گهر نمی‌داند اما در مقابل مناعت نفسش را از دست نمی‌دهد، و گوشه‌قناعت را همیشه می‌پسندد.

عایشه تا میتوان کنج قناعت برگزین

زانکه هر نظمی تو باشد خوشتر از گنج و گهر

ص ۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزرگترین سخنوران عرصه شعر و شاعری به شمار می‌گیرد.

شاعران رفته و عایشه توهم‌خواهی رفت

حافظ و مولوی و سعدی و عطار نما ند

ص ۹۱

بیت بالا نما یا نگر آگاهی عایشه از شعر حافظ مولوی و سعدی و عطار را می‌رساند. عایشه به شعر و دیوان شعری متقدم علاقه مند بوده است و آگاهی و دانش او از این اشعار است که گاهی هم شیوه‌های عربی او از سبک آنان متأثر گشته است و از جانب دیگر در میدان سخنوری پایه و پایه شعرش را کمتر از این سخنوران بزرگ‌گنمیداند با این درک عمیق و شناخت عایشه با ید اشاره‌ی کوتاهی به آموخته‌ها و تحصیل‌شاعر و ارزش و اهمیت کلامش سخنی چند پرداخته شود، در این دوره کشمکش‌های سیاسی بود که با زار شعر و شاعری برای شاعران تنگتر شد. با تمام‌موثریت این شرایط عایشه در صف شاعران زن شاعر بلندپروازانازک خیال شیرین کلام و در عین حال فهمیده و آراسته به علوم متداول عصر و مجهز به صراحت لهجه و استقلال فکری به میان آمد که از اوضاع زمان و حتماً شاه وقت انتقاد میکرد و گاهی روش سرداران و وقت را انگشت انتقاد می‌گذاشت.

وی به خا نواده مر بو ط بود که شرا بط تحصیل از هر جهت برایش
آماده بود و سایل و زمینه های تحصیل برای او فرا هم میشده
است، طوریکه از مطالعه دیوان عایشه معلوم میشود تحصیلات این
شاعره دامنه وسیعی دارد و به صرف و نحو و معانی و بیان و تجوید
وفقه و علم کلام و حدیث صاحب معلومات خوبی بود و نزد علمای
عصر در محله ((او نچی با غبا نان «نزدیک (مهتاب قلعه) مذکبونی کابل
تحصیل کرده است. (۱)

از مطالعه سراسر دیوان نشاین واقعیت آشکارا می شود که او
شاعر یست با سواد و در اشعارش کلمات و ترکیب های زیبا پی راگاه
گاهی به کار گرفته است چون ترکیب:

کاس الکرام

هر که نوشد جرعه از باده کاس الکرام

قطب و غوث و اتقیا گردند همه یکبار مست (۲)

ص ۴۴

گاهی هم صنایع لفظی را آرایشگر ایبا تشن نموده است. در بیت پائین
صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوزخ کاری نیست

از فایض فیض تو لقا می طلبم

ص ۲۰۶

زمانی هم از ترکیب ها و لغات عربی استفاده نموده است که این
همه دلیل بر گستره دانش و معلوماتش بوده می تواند.

دل به مهر مهره شان بستن بود فکر عبث

زانکه از خوبان عالم کس وفاداری ندید

انما اموالکم پند یست ازنا صح شنو

جیفه دنیا نمیجویند جز اهل پلید

-
- ۱- پشتنی می رمنی عبدا لرو ف بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱۰۲
 - ۲- برای مزید معلومات را جمع به این ترکیب به نوشته پوها ند
دوکتور جاوید تحت عنوان نمونه ((تحول معنای چند کلمه)) در مجله
خراسان، ش ۲- ۳، اول، ۱۳۶۰ و ش اول- ۳ دوم، ۱۳۶۰ مراجعه کنید.

یا:

مرا عهد که اول کرده مولی

هم الله و معك والله اعلم

ص ۱۹۹

چشم اندازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲۴ × ۱۶) شامل ۳۸ صفحه است در صفحات (۱ × ۲۸) قصاید و حمد به آمده است به ادا مه آن بخش غزلیات تا صفحه ۲۷۲ ادامه دارد که البته بخش عمده دیوان او را غزلیات می سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰ ساقی نامه است به ادا مه آن تا صفحه ۲۸۱ مخمس و از صفحه ۲۸۱-۲۸۷ بخش ترجیع بند و در صفحه ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست تحت عنوان (وا سوخت). علاوه از بخش اشعار این دیوان دارای یک تقریظ و خاتمه الطبع است هر صفحه دیوان حداکثر ۱۴ بیت دارد و مجموع اشعارش به (۵۰۰۰) می رسد بخش مهم و عمده کتاب که در باره شنا سایی شاعر مدرك خوبی به شمار می رود و یگانه مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال عایشه به شمار می رود همین خاتمه الطبع و تقریظی است که در آخر دیوان آمده است . این خاتمه الطبع بهترین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند . ((سپاس بیقیا س مر خالق هرژده هزار عالم را)) که بهترین مخلوقات حیوان ناطق است و تخصیص نطق که به نظم باشد و اخص آن از انوث لهذا این کتاب لا جواب از کلام شاعر جادو- زبان سحر بیان که هر غزلش بحر یست که سفینه خرد را تلامها- جش در تزلزل است ، در بلده کابل اعنی صاحب عفت و عصمت بی بی- عایشه درانی بار کزایی از ابکار افکار مسوده نمود ه از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوبه مر حومه در کتابخانه خسروی بود سپس امیر عبدالرحمن خان کتاب مر حومه را در چاپخانه سرکاری داده امر نمودند که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سا رجن میجر و به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۰۵ هجری طبع شد)) (۱)

دیوان عایشه، قسمت خاتمه طبع صص ۱۳۴۸ - ۳۵۱

از نقل قول با لا مطالب جا لبوسود مند که برای معرفی يك نسخه مهم و ضروری است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که به ادامه خاتمة الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت عایشه خیلی ارزنده و گو یا است می آوریم .

« تقریظیکه در هنگام طبع این کتاب بلاغت فرجام به قلم احمد جان الکو زایی مهتم حساب گیری د فاطر کل افغانستان ... مر قوم گردید اهل معنا را مژده و صا حبان اشارت را بشارت که درین زمان فیض توامان و ایام سعادت انجام به فرا لطاف سبحا نی و فیض انفاس رحمانی گلستا ن پڑ مرده نکته سنجان ملیح سیراب و بوستان افسرده و غزل خوا نان فصیح خرم و شاداب شد بلبلان نغمه سرای گلزار فصاحت را گلی تازه دمید و طوطیان شکر فای گلشن بلاغت را شکر ی بی اندازه رسید، یعنی دیوان ملاحت عنوان محبت تر جمان مشحون از انو اعدلال و اصناف غنج المومنون به شکر گنج از تصنیف عقیقه ظریفه و شاعر لطیفه ... بی بی عایشه بنت یعقوب علی خان توپچی باشی بار کزایی درانی افغان عمر خان - زایی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مر حوم مغفور جنت آرامگاه تیمور شاه مقارن سنه (۱۲۳۳) هجری مطابق (۱) ۱۸۱۷ میلادی به اتمام رسیده بود و پسرش فیض طلب نام داشت تا حال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال به سبب عدم قدر دانیه های کمال و ظهور رفتن و اختلال در طاق نسیان و کنج فرا موشی افتاده و از غایت فرسوده کی با خاک سیاه یکسان گردیده بود به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان خان و به موجب فرمان واجب الاذعان چا بک دستار مطبع فیض منبع دارا لسطنه کابل ... به تصحیح تام و تنقیح مالا کلام آنرا به قالب طبع در آوردند و نقاب احتجاب را از چهره این عروس زیبا برانداختند (۲) به ادا مه این تقریظ بحث کو تا هی است زیر عنوان (نکته دقیق و سیر عمیق)

۱- عایشه درانی، غلام حبیب نوایی، کابل ۱۳۵۴ ص ۳

۲- دیوان عایشه، ص ۳۵۱-۳۵۲

محمد عزیز درباره خانواچه درانی و نبوغ شان آورد، که یگانه اثر ارزشمند تا حال به این کیفیت دیده نشد... زیرا که از ابتدای ترویج شعر پارسی دیوانی به این اسلوب و اینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نرسیده چه جای آنکه از اهل زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان... ظاهر و اشکار خواهد شد، که زن طایفه چون بدین تهذیب و کمال برسد...)) البته عایشه در زمانی که حیات داشت دیوانش را ترتیب و تنظیم نمود و به نام شکر گنج به روز ۵ شنبه ۲۶- رجب ۱۲۳۲ به اتمام رسانید اما وی به تاریخ ۱۲۳۵ چشم از جهان پوشیده است. نسخه که به دند از چاپ سپرده شده بود سه سال قبل از فوت او بوده است. که اشعار سه سال اخیر عمرش در دیوان چاپی موجود نیست البته سرور گویا اعتمادی در انجالی که بحثی در باره عایشه دارد یاد آور میشود که در دیوان خطی نسبت به دیوان مطبوع (۷) غزل ۳ قصیده و ۲ رباعی اضافه تراست و دیوان مطبوع شاید از روی نسخه دیگر است. (۱)

به باور نزدیک که نسخه تنظیم شده ۱۲۳۲ به خط شاعر نزد خودش بوده باشد. و نسخه دو می با ترتیب دیگر توسط شخصی دیگر تنظیم شده باشد که از روی همین نسخه چاپ کابل در ۱۳۰۵ صورت پذیرفته است اما اشعاری را که شاعر در مدت سه سال اخیر عمرش سروده به نسخه موجود در نزد خود اضافه کرده است و نسخه ای که به دسترس گویا اعتمادی رسیده و هفت غزل سه قصیده و دور باقی اضافه تر دارد به گمان اغلب همان نسخه اصلی شاعر بوده است که اشعار سه سال اخیر عمرش را در آن زیاد نموده است. شاید نسخه های دیگری از دیوان عایشه موجود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می تواند که در صورت دسترس به دیوان های دیگر، دیوان چاپی او با تجدید نظر دوباره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد.

نسخه ترتیب شده سال (۱۲۳۲) در پنجم ماه رمضان (۱۳۰۵) ه. ق در

۱- سرور گویا: شاعره افغان کابل. ش ۱۲-۱۳۱۱ ص ۱۴-۱۷

مطبعه سرکاری دارا لسطنه کا بل به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ
به طبع رسیده است.

گو یا اعتمادی او را از خو شبخترین شعرای این و طن می-
داند زیرا دیوانش در زمان حیات او به زیور چاپ آراسته شده است.
واقعا در آن هنگامی که افغانستان از نگاه او ضاع سیاسی تیره روز بود
چاپ دیوان یک شاعر خیلی دشواری نمود خصوصا آنهم یک شاعر
زن زیرا از جانب دیگر چاپ کتاب هم خیلی ها دشوار بود زیرا ما نند
امروز چاپخانه های مجهز و فعال ندا شتیم باوجود آنهم چاپ دیوان
عایشه خیلی ها مفید دانسته شده خوب و کمتر غلطی های چاپی و
طباعتی در آن به چشم می خورد تنها چند نکته محدود در سرا سر دیوان
موجود است که یاد کرد این مطلب ضروری و لازمی است به جای عبث
عبس

چنانچه در بیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیم چاره نیست

در تمنای و صالت عمر من بگذشت عیس

ص ۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کوش و بس

ص ۲۸۰

به جای گلزار - گلزار :

گلشن روی توام چون شده غایب ز نظر

در گلستان جهان زینت گلزار نماند

ص ۹۱

برای وصف گلزار جمالت چو من بلبل هزاران آفریدند

ص ۱۱۳

اندر پی نظاره گلزار جمالت

مرغان سحر خیز و هزاران شده محتاج

ص ۱۲

گرچه اشعار عایشه به او زبان عروضی ساده معمول و مروج زبان

دری یعنی بحر رمل و هزج سرود شده است اما گاه گاهی در پهلو
ابیات ناب و غزلهای یکدست کمیها و کاستیهای در وزن دیده میشود
چنانچه در بیت پایین توجه کنید.

همچو مجنون در تمنای بت لیلی صفت

گاه خود را مست و گاه هشیار میخواهد دلم
در مصراع اول در کلمه همچو يك (ن) اضافی است یعنی اصل کلمه
به شکل همچون است که و جود (ن) باعث سکتگی در وزن شعر میشود.

یا:

استحقاق است نتایج حسن بر او

دل برد ز من آن سبب ز نخدان ایوای ایوای

ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز و شب برازنده از موج طوفان تو یی

ص ۲۵۸

در پایان دیوان عایشه این شعر آمده است که بهترین شنا سنامه
خوبی در باره او و دیوانه نشاست.

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب

بنت یعقوب علی والدۀ فیض طلب

قوم بارگزی و شاه عره ملک وجود

عهد سلطان زمان بحر عطاشه محمود

پشت در پشت خطاب آمده ما را منصب

تو پچی باشی همه بودند ذوی الجاه و حسب

یوم پنجشنبه بدو بیست و شش از ماه رجب

یافت تحریر شکر گنج به مضمون ادب

یکهزار و دو صد و سی و دو از هجرت بود

که چنین نظم گهر بار بار قام نمود

ساعت چاشت بدو این نسخه به اتمام رسید.

که به ارباب خرد فرحت و یباد مزید

ساکن کابل و در موضع اونچی مرقوم

شد کین فطنت اشعار پند یرد مفهوم

رنج بسیار کشیده ام چو سخن ضم کردم
هر زمان پاره از خون جگر کم کردم

خوا هم امرزش خود را ز کر مربا نی
زانکه پاینده و با قیست و اسلطان

اول و آخر وهم باطن و اظهار یکیست
هم کریم و کر م و غافر و غفار یکیست

ص ۳۴۸

عایشه شاعر است که در آن زمانی که اوضاع افغانستان نسبتاً تیره و
تار بود با سروده ها و گفته هایش که پر از مواد و مطالب فراوان از
شرایط آن عصر بود نا مش را در دل ماندگار ساخت با اینکه دیوان
اشعارش بزرگترین گنجینه است اما بانهم اشعارش در سلاست روانی
و تصویری به پایه بزرگمردان میدان شعر و شاعری نمی رسد گاهی
هم کمی و کاستی بعضی ابیاتش در غزلی سبب میشود که آن ابیات
از غزل وی کشیده شود تا غزلی یکدست زیبا و پر محتوا به دست آید
دوسه غزلی عایشه را انتخاب نموده در اینجا می آوریم .

شیشه دل را پر از خون جگر کرد عایشه

وز ندا مت خاک عالم را به سر کرد عایشه

از فراق لیلی خود دبیقرار ست روز و شب

همچو مجنون رخ به سوی بحر و بر کرد عایشه

سوخ در نار جدایی جا مـ عیش و طرب

هم لباس هجر و محنت را به بر کرد عایشه

قیس وش دیوانه محبو بمیباشدمدام

از وجود خویش خود را بیخبر کرد عایشه

از جفای چرخ کجر فتار و ظلم روزگار

چادر اندوه و ماتم را به سر کرد عایشه

عقل از ملك سرش اخراج و سودا جا گرفت

قصه نشو و نما را مختصر کرد عایشه

از کهن خمری که پنهان در خم تو حید بود

جرعه نو شیده و آنکه تر کسر کرد عایشه

بز: انحر خواب حیرت کین نوید آمد به گوش
 شام هجران ترا ایزد سحر کرد عایشه
 دلم چون طایر سر گشته در ویرانه میگرد
 رفائیت نمی جوید پی غمخا نه میگرد
 گرفتار شب تار ست ز عمر خویش بیزار است
 به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگرد
 ندارد مسکن و ماوی چو مجنون گشته بی پروا
 به صحرای عدم چون وحشیا ن دیوانه میگرد
 به دام زلف مشکین بتان دانم گرفتار است
 به گرد خرمن عارض برای دانه میگرد
 نجوید تخت سلطانی نخواهد تاج خاقانی
 چو سیاحت از پی هر قصه و افسانه میگرد
 ندانم قسمت عایشه از فطرت چسان آمد
 که دایم از وجود خویشتن بیگانه میگرد

ص ۹۸

نگارنا زین ای سرو آزاد
 برفت از من قرار و طاقت و هوش
 به تیری غمزه ام کردی نشانه
 دلم بردی و رخ پنهان نمودی
 چو شمع از فرق تا پامیگدازم
 جفا های که از ظلم تود یادم
 ترا این رسم بد عهدی که آموخت
 مسوز ای بیمروت بیش از اینم
 ترا شمع و مرا پروا نه کردند
 وجودم سوختی در نار هجران
 ندارم طاقت روز جدا یی
 نمیدانم ترازین چیست مقصود
 که دلها را به دام آری چو صیاد
 نمیدانم که حوری یا پر یزاد
 ترا ای کاشکی ما در نمی زاد
 کنم پیش که از دست تو فریاد
 چه باشد گر به دیدارم کنی شاد
 زجورت ای ستمگر داد و بیداد
 نکرد این ظلم را شیرین به فرهاد
 که هر گزاز غریبان ناوری یاد
 قسم بادت به روح پیرو استاد
 مزیدت باد این حسن خداداد
 چو خاکستر مرا دادی تو بر باد
 هزاران جان فدایت شاخ شمشاد
 که دلها را به دام آری چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیرم همیشه خانه خیر ست آباد
ندا نم از قضا ی آسما نی چسان عایشه دردام تو افتاد
ص ۱۱۰

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجه تلاش و کوششی است که
از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صورت گرفته است. علاوه
از ما خدی که در پاورقی یاد شده است اشخاص دیگری هم زندگینامه
او را به طور مختصر آورده اند. که یاد کرد این مطلب لازم است.

زندگینامه او را فاروق فلاح در مجله ادب ش ۴ س ۲۵-۱۳۵۶ در
صفحات ۱۰۲ و ۱۱۱ و همچنان صدیقی در مجله ادب ش ۳-س ۲۳ ۱۳۵۴
ش در صفحات ۳۳-۴۷ آورده است.

از برگزیده زنان قرن دوازدهم عایشه درانی چهره درخشان است
که تا حد امکان سخنانی در باره او گفته شد در این دو قرن به چهره های
شاعران و ادیبان بر می خوریم که یا نامی از آنها در تذکره ها برده
شده و یا شرح مختصر شان در تذکره شعراء آمده است. عدی دیگری
هم زندگی پر سرو صدا پی راپشت سر گذاشته اند.

در سده های ۱۲-۱۳ چهره های ادبی را سراغ داریم که هم در
عرصه شعرو شاعری علم بردار بوده اند و هم در زندگی شان جلوه های
از عشق های پاک و آتشین چون لیلی و مجنون انعکاس خوبی یافته
است.

خدیجه سلطان :

عشق آتشین و الهی داغستا نی با خدیجه سلطان در آن زمان آشوبی
را بر پا نمود که نه تنها و الهی بانو شستن تذکره مفصل و پر محتوا-
یش نامش را در صفحات تاریخ جاودا نگین بخشید بلکه عشق پاک
و بی آلایش او در برابر خدیجه او را واداشت تن به سفر در دهه
و جریان این عشق پر سوز و گداز را که قرار و آرام از او بوده بود به
شاعر معروف یعنی فقیر دهلوی حکا یه کند. داستان عشق این

دو دل داده پر ارمان سبب شد که این شا عر (۱) مثنوی مشهور (وا له- سلطان) را که از گنجینه های پر بهای معنوی سده (۱۲ هجری است عرضه دو ستدا را ن و علا قمندان عرصه شعر و شا عری بنما ید. آوردن ما جرای عشق این دو دل داد در این بخش که آوازه و ســـــرو صدا یی را ایجاد کرده بود دور از موضوع نخواهد بود زیرا این مثنوی سرا پا لبر یز از عشق های پر سوز و گدازی است که تلاش و پایداری عاشق نامراد را در برابر معشوقش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخواهد بود که نکات مهم و ارزنده یی که جریان زندگی این دودلداده را طوریکه فقیر دهلوی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .

خدیجه سلطان در اواخر دوره صفوی می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خان خانوالله مولف ر یاض الشعر او نواسه ایلدرم شمشال فرمانروی داغستان بود او در اثر توجه و امدادین خود

۱- شمس الدین فقیر دهلوی متولد در سنه (۱۱۱۵) و متوفی (۱۱۸۳) هجری شاعر و نویسنده مشهور این سده است وی علاوه از دیوان اشعار صاحب مثنوی به نام (والله- سلطان) و کتاب حدایق البلاغت است. وی در فنون نظم و نثر معانی و بیان و بدیع و عروض و قوافی از بزرگان زمانش بود در سالهای آخر عمر کسوت فقیری به تن کرد و گوشه انزوا و عزلت قبول نمود و در فرصتی که خواهان سفر از بصره به سوی هند بود از قضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتاد نمونه پایین از فراورده های ذهن اوست: طرف چمن چو بر شکست سنبل حلقه زای را

فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه سای را

یار نشناخته قدر دل بی کینه ها

کاش میدید ریخ خویش در آئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج الافکار محمد قدرت الله گوپاموی

بمبئی : ۱۳۳۶ صص ۵۴۷-۵۴۹ گرفته شد .

تعلیم کا فی بہ دست آورد (۱) وی بہ شعر و ادب علا قمند شدو بہ سرودن شعر و ادب دست یافت. خدیجہ با پسر کا کایش را بطہ عاشقا نہ داشت و این قصہ در قرن دوازدهم ہجری در محافل ادبی شہرت یافتہ بودوی در مدرسہ شعرمی خواند و خود شہم بہ تخلص سلطان ابیاتی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شراب حاضر	ای عاشق تشنه آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم (۲)	هان لعل من و شراب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ است	اینک من و آفتاب حاضر
گفتی سخنم (۱) خوش است یاقند	گر فہم کنی جوا ب حاضر
خواہم من اگر گزک ز جبریل	سازد ز جگر کباب حاضر (۲)
(سلطان) چو منی نبود درد ہر	عالم عالم کتاب حاضر

یا :

افسانہ دردمن اگر گوش کنی از لیلی ودا ستانش فراموش کنی
 و قصہ عشق ابن عمم شنوی مجنون و حکایتش فراموش کنی (۳)
 خدیجہ در شعر با لا از عشق خود باوالہ پسر کا کای خود یاد کردہ است
 او عشق خود را چون عشق لیلی و مجنون می دانند و حتی در پایداری
 این عشق خود را از آنها بر ترقیاس میکند کار این عشق بہ جا پی
 کشید کہ افسانہ ہای اندو ہمہ جارافرا گرفت شمس الدین فقیر -
 دہلوی ازین ماجرای عشقی داستانی مانند لیلی و مجنون منظوم

۱- پردہ نشینان سخنگوی، ماگہ رحمانی، ۱۳۳۱، شمسی ص (۴۹)۔

(۵۰)

۲- این بیت در کتاب ((از رابعہ تا پروین)) تالیف کشاورز صدر،
 تہران: ۱۳۲۴ ص ۱۵۲ بہ نقل از کتاب دانشمندان آذر با یجان ،
 ص ۱۷۹ چنین آمدہ است ((آب است شراب پیش لعلم))۔

۱- همچنان در کتاب از رابعہ تا پروین کلمہ (سخنم) بہ شکل
 سخت آمدہ است .

۲- این بیت از روی کتاب (از رابعہ تا پروین) ص ۱۵۲ نقل شد.

۳- زنان سخنور علی اکبر مشیر سلیمی تہران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردا نید و آنرا مثنوی (و ا لة - سلطان) نام نهاد وی در باره خو بی
بیان خود گو ید.

و چه دگر این که نظم و ا لة کز عقد گهر بود بسی به
در چیست درین صحیفه نغز زانسا نکه پیوست جا کند مغز
کابن قصه که ما یه اثرها ست بهتر ز فسانه دگرها ست
خوا ستخنو اه دل خدیجه مردشاعر نو یسنده و ادیبی بود وی صاحب
تذکره معروف به نام ریاض الشعرا است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آر شیف ملی
محفوظ است شامل (۱۲۴۸) صفحه و غنیمت ترین ما خذ برای شعرا ی
متاخر افغانستان به شمار می رود و زیاده از سه هزار شاعر را دربر
دارد ریاض الشعرا به روضه های مختلف تقسیم شده که هر روضه
به اساس الفبایی تخلص یا نام شاعر ترتیب شده است که مجموع
این روضه ها روضه الشعراء نام دارد و ا لة قسمت اخیر ریاض الشعرا
یعنی بعد از صفحه ۱۱۸۶ را به اشعار و شرح حال و عشق خود با
خدیجه سلطان اختصاص داده که در نسخه ذکر شده به خط خودش
میباشد او در باره خود سخن را بدینگونه آغاز می کند.

«معروض رای خورشید ضیا ی ارباب فهم و ذکا میدارد که در هنگام
حدوث فتنه هلاکوخان و زوال دولت عباسیان جمعی که از آن سلسله
باقی ماندند مانند بنات النعش از جفای زمان متفرق شده برخی
محمل ارادت به سمت مغرب زمین و گروهی ناقه توکل به طرف حجاز
و جماعتی مرکب مقصود به سوی هندوستان رانده متوطن گردیده -
اجداد فقیر را قاید تقدیر به جانب داغستان (۱) برده جماعه لزگی
که متوطن آن ملک اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیه طاعت بر
دوش و حلقه ارادت ایشان در گوش کرده به ریاست خود بر دا شته لفظ
خلافت به عبارت شمخال تبد یل یافت) (۲) بعد می افز ید .

۱- داغستان (جمهوری مستقل جزو اتحاد جما هیر شوروی واقع
در سواحل بحر خزر (۹۳۰۰۰۰) سکنه شهر عمده آن (مخاچ قلعه)، فرهنگ
معین، ج پنجم، ص ۵۰۱ .

۲- ریاض الشعراء، و ا لة داغستانی نسخه خطی محفوظ در آر شیف ملی،
ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷ .

((...از مهر علیخان چهار پسر به هم رسید که اصغر آنها محمدعلیخان
والد را قم حروف است و تو لداین فر سوده نوایب زمان در شهر صفر
(۱۱۲۴) ه. ق در دارا لسطنة اصفهان واقع شده، در سنه (۱۱۲۶ ه) که
بیکر بیکی کری ایر وان و آذر بایجان و قند هار به ضمیمه آن مرجوع
شده متوجه تسخیر قند هار بود بعد او یتیم ماند و با متعلقان به اصفهان
آمد در سنه ۱۱۲۹ ه فتح علیخان عم والد فقیر از منصب وزارت
واعمام واقوام دیگر همگی از مناصب و حکو متهای خود معزول شده
تفرقه عجیبی به احوال تمام سلسله رو داد و در آخر همان سال
افواج افغان از قند هار آمده اصفهان را محصور داشته فتنه از هر طرف
سر به عیوق کشید در محرم ۱۱۳۵ شهر مزبور مفتوح آن جما عه شده
..... (۱) و در جای دیگر گوید .

((صورت اجمال احوال این شکسته بال اینست که در صغر سن با
دختر عم خود نامزد شده با آنکه در آن حال تمیز راه از چاه و سفید از
سیاه نمینمود وی بی اختیار فریفته عارض آن گلزار گر دیده...» در
ریاض الشعراء را جمع به مناصب او اشاره یی دارد که (او به
منصب چهار هزار ی و دو هزار و نوبت و خلعت و پیغه مرصع و چند
زنجیر فیل و جاگیر و نقدی و خدمت میر توزکی سرافرازی یافت)
وی به سن شش سالگی به مکتب رفت که فقیر دهلوی در مثنوی
(واله سلطان) به این موضوع چنین اشاره میکند.

واله چو به شش رسید سالش دادند به درس اشتغالش
در خانه به شغل درس پرداخت فردوس نمونه مکتبی ساخت (۲)
گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود و زیبا بی او جلب
توجه می نمود فقیر دهلوی درباره زیبا یی او گوید.

شد زان به رشک مهر تا بان بیت الشرف حسن علیخان
حق زیبا دختری به او داد شد خانه او ز حسنش آباد
در طفلی بود از ملاحت انگار شور صد قیامت

ص ۳۴

۱- ریاض الشعراء. و ا له داغستانی، ص ۱۱۸۸ .

۱- مثنوی (واله - سلطان) میرشمس الدین فقیر دهلوی

واله از ایام طفولیت با خدیجه دختر عم خویش همدرس گشت
وانس والفتی بین آنان پدید آمدوی در تمام حال حتا در جریان درس
از عشق خدیجه فکرش خالی نبود.

از هرا لقم که در نظر بود
عم نیز برای ماه نخشب
در پیش معلم ملک خو
سرو قد یار جلو ه گره بود
آراست درون خانه مکتب
بنشست بدرن آن پری و (۲)
وحالا نکته های دلچسپی را درباره عشق واله و خدیجه سلطان از خلال
مثنوی واله سلطان فقیر دهلوی با تفسیرهای مختصر در معرض
مطالعه میگذاریم.

پدر واله از سنین کودکی اندو تصمیم گرفت که واله و خدیجه
باهم نامزد شوند و به همین دلیل دعوت ترتیب دادند و مجلسی
آراستند.

شد شاد دل پدر به رویش
عم را جان تازه شد به بویش
از مقدم آن بهار عشرت
دادند به هم قرار عشرت
ص ۳۵

بعد نامزدی اندو به موافقه دو برادر صورت گرفت.
در پهلوی یکدیگر نشستند
کاین مهر لقای ماه رخسار
با هم زینگونه عهد بستند
سازیمش نامزد به واله
کش حور سزد به جان پرستار
باز هر قران مشتری به
ص ۳۶

اندو عاشق و معشوق کصمیمیت و دوستی بیش از حد
داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن پدر واله از صفاهان به ایروان به
فراق همدیگر مبتلا شدند.

زانجا که شاه داشت اخلاص
شد صوبه ایروان به او خاص
با اهل و عیال خود روان شد
از اصفاهان به ایروان شد
ص ۳۷

پدر واله بعد از دو سال حکمرانی روانه قندهار شد و در آفت آنجا در

راه و فات کرد این ما جرا برای و اوله پریشانی بزرگی را به بار آورد.

شد عازم و ترک ایروان گفت ناگه در راه ترک جان گفت

ص ۳۸

بعد از مرگ پدر وی موردنوا زش و الطاف عم خود قرار گرفت و پنج سال تمام را با نامزد در خانه عم خود (پدر خدیجه) به خوشی و سرور سپری نمود.

با نامزد خود آن و فاکیش
بابازی خوش نداشت بی او
میداشت علاقه ز حد بیش
دمسای خوش نداشت بی او

ص ۳۹

چندی بر این واقعه گذشت تا در سال ۱۱۳۴ هـ محمود افغان از قندهار به اصفهان آمد و این شهر را در محاصره گرفت جمعی را کشت و عده‌یی را به زندان افگند از جمله کسانیکه اسیر بند محمود شدند حسن - علیخان عم و اله و بعضی دیگر از اعضای خاندان او بودند بعد جنگی رویداد و اله آماده جنگ شد و این جنگ به نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید
آن فتح که شد میسر او
برخو یستن از نشاط با لید
افراخت بر آسمان سر او

ص ۶۵

در آن هنگام قحطی و مرض و بابت تشویش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نرخ جان آدم
مردم چو به شهر درخزیدند
نی بیش از و پدید و نی کم
از فحط و و با به جان رسیدند

ص ۶۶

محبت و اوله و خدیجه به او چو خود رسیده و عشق اندو به اندازه‌یی شدت گرفته بود که از نیکدیگر نیکدیگر رنج می بردند. امامایوسی و اوله از پیوند با خدیجه که طلبگاران دیگر برایش پیدا شده بود سبب شد که آتش حسرت او شعله ور گردد.

گویند که چون شه و امیران کشتند اسیر بند افغان

از جمله آن همه امیران
واله به دل زعشق پر خون

ص ۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوز ز یادداشت.

زانجا نب هم خدیجه سلطان
مادر خدیجه سلطان زن هو شیاری بود و از پیوند خدیجه با واله
رضایت خاطر داشت.

از بسکه به واله اش نظر بود
زاوای خودش عزیز تر بود

ص ۷۱

مادر که به وصلت اندو دل داده موافق بود به پدر خدیجه می گوید:
که به ازدواج اندو رضایت نشاندند اما پدر خدیجه که مزاج تند
داشت از عاقبت این وصلت دچار تشویش بود که از آینده این ازدواج
آندو دل داده در فامیل خصوصیت های پدر دیدار نشود.

خصمان همه در کمین نشستند
در راه نفاق و کین نشستند

ترسم که سگی زجا در آید
آهو بره مرا ربا یزد

او به گفتگوی خود ادا مه داده گفت:

زانجا که به طبع کینه جو بود
دل سخت به سان سنگ و رو بود

با واله خدیجه سلطان
بی موجب داشت کین پنهان

ص ۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندو خود را در مقابل عمل انجام شده میابد
زیرا او به ازدواج اندو عاشق و معشوق سرسپرده رضایت خاطر
ندارد به همین جهت واله سر به بیا بان میزند و آواره و مجنون وار
گشت و گذار می کند از طرفی دوری و فراق خدیجه خاطر او را تیره و تار
ساخته بود و از جانبی خود را در برابر دشمنان پر زور و قوی میابد
زیرا سران قبایل هر یک از زیبایی خیره کننده خدیجه در تلاش بودند
که با او هم کابین شو ند از جمله شخصی از نزد یکان محمود با
استفاده از قدرت او با وجود نارضایتی والدین خدیجه باوی ازدواج
میکند همه از این ازدواج رضایت خاطر انداشتند حتا عده بی مویه
وزاری می کردند. حال واله بد تراز همه بود بی صبرانه آرزوی دیدار

خدیجه را به سر می پرورا نید فرصت برای خدیجه دست می دهد و به دیدار مادرش می آید در همین جامو قع مسا عدی برای وا له است تا از نزدیک معشوق به جان برابرش را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نهایت خوش گردیده و به گفتگوی و صحبت و راز و نیاز مشغول میشوند. چشمش به جمال یار وا شد گویی گرهش زکار وا شد

ص ۹۷

خدیجه از دیدار واله فکر می کرده همه چیز را دارد و به خانه پدر می نشیند و قناعت اختیار میکند.

چون جای به خانه پدر کرد
خورد سند نشست بارخ یار
از دل غم و غصه را بدر کرد
قانع به نظاره یی ز گلزار
دیدار خدیجه همیشه برای وا له میسر نبود و گاهی هجر و فراق هم دست می داد.

گاهی زوصال داشت شادایی گاهی ز فراق نا مراد یی

ص ۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سب ثانی بر سپاهان مسلط می گردد و محمود از جهان رخت می بندد، وا له احساس آرایش می کند و مدتی در خانه عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یافت
وز خانه خویش روی بر تافت

ص ۱۱۶-۱۱۹

وا له که از دیدار جمال و زیبایی خدیجه مدتی دور مانده بود دوباره مجال دیدار میسر میشود و این غزل را وا له برایش می خواند.

کای چشم و چراغ زند گانی
دوری ز تو مشکل است و رنه
خرم به تو باغ زند گانی
داریم فراغ زند گانی

ص ۱۲۶-۱۲۷

در مقابل خدیجه با خواندن غزل های پر آب و تاب دل واله را خویش میسازد.

القصه که آن دو یار دلبند
بودند به سیر باغ یکچند

ص ۱۳۳

عشق خدیجه وا له را مانند مجنون ساخته بود مجنون در کوه و دشت

با آهو انس گرفته بود اما وا له باسگ کوی معشوق عشق می ورزید
این عملش او را رسوای عام ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یافت
افشانده همه ذخیره جان
از مر حمتش هزار جان یافت
در پای سگ خدیجه سلطان

ص ۱۶۰

یا:

بگرفت به شوق در بر او را
زد بوسه به صورت و سر او را

ص ۱۶۶

وی شبها و روزها باسگ یکجا بود و حتا با او یکجا نان صرف می کرد
می کرد به سگ مقام یکجا
می خورد به سگ طعام یکجا

ص ۱۶۹

وا له در عشق خدیجه چنان پایداری از خود نشان می داد که هر
نوع رنج و مشکلی را در برابر معشوقش به جان خریدار بود.

میگشت به گرد خانه بیباک
در موسم برف و روز باران
چون چرخ به گرد مرکز خاک
شبها رفتی به کوی جانان
وی در کوی معشوق نا لان و سرگردان بود.

با این همه وصل یار می جست
ز افسرده گی کنار می جست

ص ۱۶۲

زان جمع یکی ملا متش کرد
کای هر زه درای بیسپه گرد

ص ۱۶۴

القصه که وا له گرفتار
در صحن حرم سرای آن ماه
چشمش به سگی فتاد ناگاه
زیبنده و نازنین و مطبوع
مقبول به سان عذر مسموع
سر تا قدمش ادا و انداز
در هر سر موی او دو صد ناز

ص ۱۶۵

مادر وا له با اندرزهای مداوم می خواست پسرش را از این عشق
منصرف سازد.

مادر چو بدید حال زارش
آغشت به خون دل کنارش

ص ۱۷۲

رودست بدار از خدیجه

زین شکل طلب مکن نتیجه

ص ۱۷۳

پایدار ی و ا له در عشق خدیجه چنان بود که تمام خو برو یا ن جهان را در مقابل زیبا یی خدیجه ناچیز می دانست و به جواب مادر میگفت.

دل بستگیم نماده جا یی
پیشم نبود زخو برو یان
در حسن رخ خدیجه جا نم
گر چشم به غیر او گشایم

کود ل که دهم به دلر یا یی
کس به زسگ خدیجه سلطان
آنی دیدم که محو انم
از حلقه عاشقی برایم

ص ۱۷۷

سوداش زبسکه عقل برد ه

سگ را کس بیکسان شمرده

ص ۱۸۰

سرانجام مادر و ا له با لعن تند وزشت مادر خدیجه را مورد ملامت قرار می دهد و اظهار میدارد که دختر او سبب گمراهی پسرش شده استم جواب مادر خدیجه در مقابل چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگ یار
چون دامن یار رفتش از چنگ
از دست تو با دل شکسته
خود دشمن پور خویش بودی

معذور بدارش ای تبه کار
سوی سگ او نماید آهنگ
بیچاره به حال سگ نشسته
خود نور ز چشم خود ربودی

ص ۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خود ادامه داده رسوایی این عشق را به نسبت دختر عم و پسر عم بودن هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال
اکنون که شود به پرده پنهان
کاین مه که به پرده رفت و بنشست
از طعنه مرا به خون نشانند
از سترو حجاب فارغ البال
گویند به هم همه عزیزان
با بن عم خودش سری هست
زین پرده بسی نوات خوانند

ص ۱۸۲

ما در و ا له از سخنان کنایه امیزوزشت مادر خدیجه نومید می شود:
چون ما در و ا له سیه روز
این حرف شنید از آن دل افروز

نو مید به سوی خانه برگشت با محنت جاودانه برگشت

ص ۱۸۳

پایان کار از وا له خوا هوش نمودید که از عشق خدیجه دست بردارد وا له در جواب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خویشان اینها همه سهل باشد اما

چون پیش نرفت آن مد ارا

ناچار به رفتنش رضاداد

آهی به و داع او بر آورد

ص ۱۹۱-۱۹۲

گذشت ایام این دود لداده را از هم دور می سازد و خدیجه غزل مقبولی در وداع وا له می خواند:

تلخیصست جدا یی تو بر من

این زهر نمیشود گوارا... .

ص ۱۹۲

در جواب وا له پس از شنیدن غزل معشوقه اش که بسی بر او قائلر گذاشته بود گفت :

وا له چو غزل شنید از یار دست و دل او برفت از کار

ص ۱۹۳

خون دل او ز دیده زد جو ش آمد به و داع یار زیبا

ص ۱۹۳

غزل زیبای در وداع معشوقه دارد.

از کوی تو ای نگار رفتم کردم زدر تو عزم رفتن

اما به دل فگار رفتم رفتیم اما ز کار رفتیم...

ص ۱۹۴

کردند و داع یکدگر را بستند ز زنگی نظر را

ص ۱۹۵

واله چو قدم نهاد در راه از نقش قدم فتاد در چاه

ص ۱۹۵

بعدواله از سپاهان تر ك د يارمی کند و در کوه و بیا بان آوار می گردد:

از هر را می که شد گذارش در هرقد می به شور و افغان
در مد نگاه بود یارش میگفت همین خدیجه سلطان

ص ۱۹۸

وا له ازدوری و از فراق یار می نالد و شکایت را سر می دهد:
چشم که از وست شکوه من وی بود به روی یار روشن
امروز کزان نگار دورم در چشم نما نده است نورم

ص ۲۰۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم شد که مهاجرت کند و در سال ۱۳۴۴ هـ عازم هندوستان شد. او در شرح حال خود در تذکره ریاض الشعراء می گوید: ((رخت اراده بر ناقه توکل بسته خود را به ظلمت آباد هندوستان که ما نا به سواد زلف جانان است رسانید)).

و در جای دیگر می نویسد: ((القصه به زحمت بسیار و مشقت بی شمار هلال محرم سفینه بختم در سال افق شام هندوستان طالع گردیده خورشید مرادم از پیشن نظر غایب شد)).

چون هند به زلف او ست مانند دل را به سواد او کند بند
از هجر توای نکو تر از جان شد تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سوی هند میل دارم با بحر سری چو سیل دارم
آواره گیش به هر طرف برد تا آنکه قدم به دهلی افشرد
دهلی چو قرار گاه او شد پردود ز برق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفارقت و اوله سرگردان چنین ناله و فریاد سر میداد .

وا له می گفت و آه میکرد
نثری چو زلال زندگانی
وز آه جهان سیاه میگردد
بنوشت به غایت روانی

ص ۲۲۴

خدیجه در نامه پی از وا له چنین شکایت می کند.
 دل بردی و یاد من نکردی
 کاری به مراد من نکردی
 کردی به سواد هند مسکن
 شرمت نامد ز طره من ...
 با جان حزین نشسته بیتو
 من بیدل و دین نشسته بیتو
 ص ۲۳۱-۲۳۲

وا له در پای قا صد یکه نامه خدیجه را آورده بود خم میشود .
 قاصد چوز در در آمد او را
 از شام سحر بر آمد او را
 از شوق به پای قا صد افتاد
 کاین پای ز کو چه پی دهد یاد
 ص ۲۳۶

وا از دیدن نامه معشوق در لباس خود نمی گنجد
 از بسکه به خود ز شوق بالید
 در جامه چو بوی گل نگنجید
 ص ۲۳۷

واله در جواب نامه خدیجه گفته‌ها پی دارد که از دیدگاه عشق او
 با خدیجه قابل توجه است.

ای نور دو چشم و راحت جان
 ای مو نس جان خدیجه سلطان
 ای اسم تو بهترین آسما
 آسما همه را تو پی مسمما
 ص ۲۴۱

عشق خدیجه چنان دا منگیر واله شده بود که هر ان آرامش از وی می-
 ربود وی در این ابیات چنین اظهار عقیده میکند.

نامت گذرد چو بر زبا نم
 خیزد چو جرس فغان زجا نم
 ای جمله شهان در اهتما مت
 صد همچو علی قلی غلامت
 ای جان علی قلی کجا پی
 بر من ریخ خود نمی نما پی
 ص ۲۴۴

واله و خدیجه نامه های پیا پی و پراز سوز و گداز به یکدیگر رد و
 بدل می کنند با لخره وا له شبی معشوقه خویش را در خواب می
 بیند و با او راز و نیاز میکند و همبستر میشود.

از لعل لبش حلاوتی برد
 تلخی بشنید و لذتی برد
 بادوست حکایت جدا پی
 سر کرد ز روی آشنا پی
 ص ۱۲۵ - ۲۵۷

برای شنا سایی و شناخت منظومه (وا له - سلطان) و نظر
 گوینده آن را جمع به آن در اینجا اشعاری را می آوریم که بیانگر ارزو
 های نا بر آورده او در مقابل این دو دل داده است فقیر دهلوی از
 صمیم قلب ارادتمند و اله و پایداری و استواری او در برابر این عشق
 شده بود در لابلای اشعار زیرین خواهان بر آورده شدن این آرزوست
 تافر صتی مناسبی در آینده برایش دست دهد که پایان عشق این دورا
 منظوم سازد فقیر دهلوی به حیث شاعر رسالتمند می خواهد آخرین
 دین خود را در برابر این عشق پاک ادا نماید در این ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیات باقی
 از آخر کار آن دود مساز
 وین عیشم را ثبات باقی
 شرحی دیگر فزایمش باز

این منظومه عشقی را با این بیت پایان می دهد:

کاین مثنوی خجسته انجام
 از کلک فقیر یافت اتمام

ص ۲۶۳

وی هر لفظش را روح افزا و جان بخش می داند.

لفظش که چو آب زگانیست
 پیرا هن یوسف معانیست

ص ۲۶۲

بیت زیرین تعداد ابیات این مثنوی را و هم مدتی را که این
 داستان منظوم شده است جلوه گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی
 پیش از سه هزار و دو صد و سی
 خونها خوردیم به عرض یکسال
 تا شد رخ نظم من چنین آل

ص ۲۶۴

دردرستی و راستی این داستان چنین پرداخته است.

این نظم ز نظمهای دیگر
 اول آنست کاین حکایت

نبود چو حکایت سماعی
 یا جمله لطایف و فواید

آنانکه سخن ز عشق گفتند
 پرداخته خیالشان بود
 یا همچو فسانه اختراعی
 بر اصل و قوع نیست زاید
 بر در که به نوک خامه سفتند
 بر ساخته کمالشان بود

ص ۲۶۴ - ۲۶۵

فقیر دهلوی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود و اهل شنیده است و مدعی است که همه سروده‌ها و پرداخت هایش باز تاب کامل و تمام نمای از زندگی اندو سر سپرده میدان عشق بوده است ابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آن دل افگار
بوده است مرا شفیق و دلدار
میگفت به من ز درد هجران
شرحی که زخویش داشت پنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم
خالی میگردد دل به پیشم
دردش دل ریش را خبر کرد
بیماری او به من اثر کرد
از بهر علاج آن گرفتار
این نسخه سا ختم من زار
و افسانه قیس و حرف فرهاد
از غیر گرفته ناظمش یاد

ص ۲۶۵-۲۶۶

خم و پیچ های زنده گی و اله و عشقش هر آن افسانه عشق قیس عامری (مجنون) و فرهاد کو هکن را به یاد می دهد زیرا وی با سر سپرده گی و وفاداری در مکتب عشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیده خاطره پی از خود در ذهن ها ماندگار سازد با تمام و وفاداری و اله در برابر خدیجه او نتوانست با وی عقد نکاح بندد چنانکه در کتابهای تذکره آمده است. پنج بار ازدواج بروی تحمیل شده است. از ازدواج خدیجه تذکره خزانة عامره در صفحات ۴۴۷-۴۴۹ چنین یاد کرده است.

((چون افاغنه بر اصفهان مسلط شد ند کریم داد غلام محمود خان افغان خدیجه سلطان را به نکاح خود در آورد. آخر مردم شاه طهما سب کریم داد را کشتند بعد از آن نادر شاه او را بی نکاح در تصرف داشت و بعد از چندی نادر شاه او را در سلك ازدواج نجف قلی بیگ حا کم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فوت کرد مردم یزد نجف- قلی بیگ را کشتند پس از آن صالح خان قاتل نادر شاه با خدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صالح خان را کریم خان زند به قتل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفهان او را در حباله نکاح خود آورد و میرزا احمد هم بردست کریم خان کشته شد بعد از قتل میرزا احمد

خدیجه سلطان اراده هند کرد و روانه کربلائی معلی شد که از آنجا به بصره و از راه دریا خود را به هند پیش وائله برساند. با لآخره در راه در بلا دگر مانشا هان و فات یافت).

وائله باینکه دیر زمانی در انتظار معشو قش نالان و سرگردان بود نتوانست به وصل هم برسد و لحظه بی خوشی را پشت سر گذراند باین همه سرگردانی و نالانی اوصاحب تذکره نایاب و بی نظیری است که اثرش بزرگترین گنجینه بی در سده دوازدهم به حساب می رود تذکره ریاض الشعرا به سال (۱۱۶۱ هـ) تالیف شده است و دیوان اشعار وائله که گنجینه بزرگ ادبی است به سال ۱۱۵۷ هـ به اتمام رسیده است.

در تمام تذکره ها نمونه بی کامل از شعر وائله به چشم نمی خورد اما خوشبختانه یک نسخه نایاب از اشعار وائله نزد دانشمند محترم - صالح پرونتا موجود است که قرار گرفته خود شان این یگانه نسخه موجود در افغانستان است کتاب پوش کپره بی زیبا دارد و با خط زیبای نستعلیق کتابت شده است. این نسخه به قطع (۱۱ ضرب ۱۸) شامل ۳۰۸ صفحه است که دربرگیرنده ۲۴۹ غزل می باشد از لابلای غزلیاتش به این نتیجه می رسیم که وی شاعر یست آگاه و با دانش اشعارش شیوا و روان است و آمیخته به مطالب عشقی و عرفانی دیوان اشعارش به این ابیات می آغازد.

عالم برند رشک به عیش مدام ما گر عکس چهره تودر افتد به جام ما
جز یار هر چه هست فراموش کرده ایم.

اینست ذر طریقت دگر دوام ما

گشتیم ما گدای در عشق و میزنند

در هفت چرخ نوبت شاهی به نام ما

ای باد صبح چون به صمننخانه بگذری

انجا رسان به حضرت بت رام را ما

صوفی بیا به میکده یکبار و خوش بین

جبریل در زیارت بیت الحرام ما

از خود شدم که دوش همیخواندمطر بی
بیتت زشعر حافظ شیرین کلام ما

ما در پیا له عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما
واله ضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میبرد به صفاها نپیامها

در صفحات (۲۴۱-۲۴۵) دیوانواله پنج غزل زیبا و مقبول در
وصف خدیجه سلطان معشو قه اش آمده است که از طرفی بیانگر ارادت
واله به خدیجه است و از جانب دیگر خیلی زیبا و نادر است به طور نمونه
یکی از آن غزل هارادر اینجای آوریم.

شمشاد زند دست به دا ما ن خدیجه
خیزد چو زجا سرو خرا ما ن خدیجه
در باغ دگر لب نگشاید به تبسم
گر غنچه ببیند لب خندان خدیجه

يك لحظه دلم را نگذار د که شود جمع
قر بان سر زلف پر یشا ن خدیجه
مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجالت
گر مهر ببیند مه تا با ن خدیجه
از عالم و آدم نه نشان بود نه نامی
روزی که شدم واله و حیران خدیجه

از لابلای مثنوی که در وصف مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴) -
(۶۷۲) دارد بیانگر این مطلب است که وی شناخت و آگاهی کامل بردو-
اوین شعرا ی متقدم داشته است از جمله همه سرا ینده گان شعر دری
به مولانا ارادت بیشتر داشته است شعر پائین دلیل بر این مدعا است.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل آن براهیم دوم پیر سبیل
ذفتر هفتم بگفت از مثنوی مثنوی مولوی معنوی . . .

از آوردن همه ابیات مثنوی برای جلو گیری از درازای مطلب در
اینجا صرف نظر شد همچنان به خاطر آنکه چهره خدیجه سلطان این
شخصیت ادبی و شاعر سده دوازدهم را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش با او آشنا می بهم رسانیم گلبرگهای از منظومه
(واله - سلطان) فقیر دهلوی را که بیان عشق آتشین خدیجه - سلطان
با واله داغستانی است بر گزیدیم و این نبشته را بدان اذین بستیم و
نیز کمبود مدارک در باره این شاعر زن سبب شد تا یاد می هم از واله
داغستانی عاشق با وفای او به میان آوریم که همانند مجنون و فرهاد
در داستانهای ((لیلی و مجنون)) و خسرو شیرین به راهیان جا داده
پر خم و پیچ عشق و محبت در سوفا داری و پا یداری داده است
بنابرین آوردن ابیاتی از آن منظومه و یاد می از (واله داغستانی) درین
نبشته به هیچ وجه بیجا و بی مورد نبوده بلکه روشنگر گوشه های
از زندگی و روابط این چهره ادبی بشمار توانند آمد.

غزل پائین بیانگر علاقه و اله نسبت به خدیجه بوده می تواند.

عمر یست کسی نا مده از کو ی خدیجه

باو ی نر سا نیده به من بو ی خدیجه

جان خا ک نسیمی که رسا ند به مشام

عطری ز سر زلف سمن بو ی خدیجه

آیین و فا از دل او هیچ مجو ئید

کاین سنگ نبا شد به تر از و ی خدیجه

باننگی خاطر خوشم از بهر همین من

کز غنچه دل میشنوم بو ی خدیجه

ببینید به ابرو ی کج پهن بلندش

این تیغ بود در خور بازو ی خدیجه

پندم مده نا صبح بید رد که باشد

هر موی مرا کار به هر موی خدیجه

واله زر خش دیده د می باز بگیرم

یکبار دگر بینم اگر رو ی خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلد چهارم صفحات ۳۸۴ - ۲۷۵ در
صورت بود آمدن این منظومه عشقی گفته شده است که (امیر
شمس الدین فقیر به میل علیقلیخان واله منظومه مثنوی در باره عشق
واله به دختر عمویش خدیجه - سلطان در سال ۱۲۶۰ (ده سال پیش

از مرگ و اهل) گفته که يك نسخه خطی تذهب شده نفیس به خط نستعلیق محمد رضا در شاه جهان آباد هندوستان نوشته شده و در کتابخانه (سلطان القرائی) موجود است.

و این رباعیات در اول و آخر آن به خط علیقلیخان و اهل نوشته شده است که مربوط به خدیجه سلطان معشوقه اش میباشند (۱) به خوبی آشکار و هویدا است که چندین نسخه از این مثنوی در کتابخانه های دنیا موجود خواهد بود.

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی شعرا پی در پی پرداز است که به نحوی از آنجا به ادبیات سرزمین مایو ندی داشته باشند گرچه خدیجه سلطان از داغستان است اما از آنجا نیکه ثمره عشق اندو با هم باعث ایجاد بزرگترین مثنوی عشقی در قرن دوازدهم هجری است و از جانب دیگر آن را هر و راستین راه عشق (وا له داغستانی) را واداشت که اشعار پر سوز و گدازی را که از اعماق دلش بر خواسته بود زمزمه کند و در پهلوی آن این دانشی مرد به ترتیب و تنظیم بزرگترین گنجینه معنوی قرن دوازدهم هجری یعنی تذکره ریاض الشعرا دست یازید و با

۱- در صفحه ۱۵۳ کتاب (از رابعه تا پروین) این رباعیات را می خوانیم.
از دختر عم خویش دارم فریاد زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود ز بیگانه و من پیوسته ز قوم و خویش دارم فریاد
واله ز فراق روی جانان مردم درهند غریب وزار و حیران مردم
نگداشت اثر زهستیم مهر رخسار مردم ز غم خدیجه سلطان مردم
جانا نه مرا بی سرو سامان کرده است
آشفته ام آن زلف پریشان کرده است

گفتی که تو را کرده چنین آواره

آواره مرا خدیجه سلطان کرده است

یا:

این نامه نامه را حت جان من است

مکتوب نگار سست پیمان من است

آن چیز کزان به نبود آن من است

یعنی خبر خدیجه سلطان من است

دقت و جدیت تمام به تکمیل آن موفق گردید که امروز این تذکره در
باغستان ادبیات دری تذکره بی نظیر و در بردارنده زند
گینا مه صد ها مردو زن شاه سردری پرداز سر زمین افغانستان هند و
ایران و ماوراالنهر از این شاه و تذکره نویسن بزرگ قرن دوازدهم
دختری به دنیا آمد که بیان حال و ذکر چند شعر محدود باز مانده اودر
قرن دوازدهم هجری خالی از دلچسپی نخواهد بود .

آنچه را جمع به گناه بیگم دختر علی قلی خان و اهل داغستان تذکره
ها آورده است خیلی ها اندک و کم ثمر است ، آنچه را تذکره الخواتین
در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلد دوم صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینان
سخنگوی در صفحه ۵۱ آورده است در اینجا می آوریم :

گنا بیگم:

وی دختر علی قلی خان و اهل داغستان و زوجه اعتماد الملک
غازی الدین خان بها در است . صبح گلشن در باره وی می نویسد .
(هر یکی از خبیران بصیر و بصیران خبیر او را گل رعنا گلستان کمال
حسن و جمال صوری و معنوی می انگاشت و از غایت لطافت و نزاکت
به نو سیری اشتهار داشت یعنی چشمش به وزن نه سیر بود) در
عظمت و وقار همسنگ کوه می نمود ادبیات زیر نمونه بی از اندیشه های
تابناک اوست این شاه عره که استعداد خود را از پدر به ارث برده بود در
اردو و فارسی شعر میسرود و میر قمرالدین (منت) میر سوز و میر زار فیع
(سودا) اشعار او را اصلاح مینمودند . گویند یکی از اطفال او بعد از مریضی
طولانی فوت شد نواب از مرگ او خبر نداشت و از بیرون احوال
او را پرسید ، گنا بیگم این شعر زابه جواب او نوشت :

از حال ما پرس که دل چاک کرده ایم

لخت جگر بریده ته خاک کرده ایم

روزی باران بسیار شدید میبارید ، به مناسبت این باران گنا بیگم -
رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گوشه شراره بر زد از تار ترشح گره گوهر زد
نی نی غلطم که در رگ وریشه آب فصاد هوا هزارها نشتر زد

دو بیت ذیل نیز از اوست :
تا کشیدی از نزا کت سر مۀ دنباله دار

ش—د—عصا ی ابنو سی چشم بیمار ترا

جگر پرسو ز دل پر خون گریبان چاک و جان بر لب

قضار اشرم می آید ز سا ما نیکه من دارم

از تذکره های که راجع به زنان و زندگینامه های شان معلوم است به دست می دهد، تنها همین پنج بیت از گنا بیگم ضبط شده است، از پنج بیت بالا که هم از لحاظ عدد اندک است و هم از نگاه شکل هنری و محتوا ارزش و مایه کمتر را حایزاند به این نتیجه می رسیم که وی شاعر زبر دست و چیره دستی عصرش نبوده است چون شمار شاعره های زن اندک است و آثار فکری شان بنا به بعضی جهات با از بین رفته و یا امکاناً تا و مجال چاپ برایشان کمتر میسر بوده است وی را در صف شاعر زنان قرن دوازدهم بر شمرده ایم.

بزرگترین ستاره فروزان شعر در این دوسده عایشه درانی بود که تا حدود امکان سخن های دربار او گفته شد به سلسله معرفی شاعره زنان این دو سده خدیجه سلطانشا عریست که نه تنها در صف شاعران زن صاحب قدرت و مقام است بلکه در عشق و پایداری در این راه نامش را در صفحات تاریخ جاوید انگلی بخشید.

خانواده او به حیث یک فامیل شاعر و پشتیبان از میراث فرهنگی کشور نام و شهرتی را در این سده ها حایز اند بعد از شرح حال مختصر گنا بیگم به معرفی چهره یی شاعرانه زنی از ملیت برادرتر کمن ما می پردازیم که اشعار وی به زبانی ندری از او باز مانده است.

خانم کو چک :

زنان ز حمتکش تر کمن علاوه بر سهمگیری در تولید و انکشاف اقتصاد کشور و امور منزل و تربیه طفل، کارهای عمده یی فرهنگی را انجام داده اند. خانم کو چک در پهلوی اشعار تر کمنی، اشعار نغز و دلکش به زبان دری دارد، آنچه را تذکره (از رابعه تاپروین) در صفحات (۱۱۵-۱۱۹) در باره خانم کو چک آورده است در اینجا می آوریم. (عمان)

سامانی شاعر معروف قرن سیزدهم ملقب به تاج الشعرا در تذکره بی
 که در احوال شعرا ی معاصر خود نوشته و موسوم به مخزن الدرر
 است مینویسد « خانم کوچک متخلص به خان دختر محمد بیگ
 پسر محبعلی بیگ تر کما نست و یاد آور میشود که محبعلی بیگ
 همراه نادر شاه به اصفهان آمد و به حکومت (چهار محال) اقامت گزید
 و در دوران توقف یادگارهای خیری مانند حمام و مسجد از خود در آنجا
 باقی گذاشت تا در پایان دو ران نادر شاه که مبتلا به جنون جورو
 ستم و آدم کشی شده بود محبعلی خان دچار خشم و غضب و ی گردید
 سرانجام برای مصادره دارایش به دست درخیمان خو نخوار سپرده
 شد، وزیر شکنجه جان سپرد و تاریخ مرگ محبعلی خان را بیست
 سالهای (۱۱۵۵ - ۱۱۶۰) هجری ضبط کرده است و این داستان را
 ادامه داده و متذکر میشود محمد بیگ پس از مرگ پدر از قریه
 شهرک به قصبه دهکرد (شهر کرد فعلی) نقل مکان کرد و در آنجا پدر و
 حیات گفت و در ابتدای جلوس فتحعلیشاه محمد زمانخان قاجار که
 از امراء و متنفذین قاجاریه بود طرف غضب فتحعلیشاه قرار گرفت و به
 اصفهان با حشم و خدم تبعید گردید و در اصفهان شهرت جمال و کمال
 خانم کوچک را شنید و به خواستگاری او فرستاد برادر و کسان خود خانم
 کوچک از موافقت سر باز زده و کار به مخاصمه و زدو خورد کشید و به
 دستور خان قاجار فشارهای بی خانواده محمد بیگ وارد شد که
 منجر به تفرقه و برهم خوردن اساس زندگانی آنان گردید تا با
 نتیجه خانم کوچک به همسری زمانخان تن در داد و به خانه او رفت
 و مورد علاقه و احترام تام و تمام واقع شد و به تاج الدوله ملقب گردید
 عمان سامانی پس از ذکر احوال خاندان این بانو او را به ذوق سر
 شار و طبع لطیف میستاید و به اشاره به اینکه دیوانی از اشعار او
 تدوین یافته مخمس در مدح حضرت امیر از او ضبط کرده که چنین
 است.

در عرش برین است مقام الله

خوانده است نبی خطبه به نام اسد الله

شاها ن جها نند غلام اسد الله

قرآن مجید است کلام اسد الله

ایجاد جها ن شد زبیر ای اسد الله

باد اسرو جانم به فدای اسد الله

بودی بر پیغمبر ما نیک و خردمند

میداد به خویشش ز خوشی نسبت پیوند

با شیر خدا نیست کسی همسر و مانند

مصحوبی روح القدس از نزد خداوند

والشمس بیا ید به ضحای اسد الله

بادا سرو جانم به فدای اسد الله

در عوج به بط را زق در موج به ماهی

یکتای به یکتایی او داد گواهی

حق داد ورا در دو جهان منصب شاه

سرتا به قدم مظهر او صاف الهی

پس چون بود او صاف خدای اسد الله

باد اسرو جانم به فدای اسد الله

از روضه فر دوس چو آدم شد همجور

از ترس الهی شد آزرده و رنجور

در عرش خدا نام علی دید چو مسطور

بنمود شفیع خویش آن نام پر از نور

پیش از همه بوده است بقای اسد الله

بادا سرو جانم به فدای اسد الله

چون نوح به کشتی ماند از شدت طوفان

میجست نجات و زیلا بود هر اسان

از حرمت نام شه دین منبع احسان

کشتیش به جودی نجات آمد آسان

پس خواند به تکرار ثنای اسد الله

بادا سرو جانم به فدای اسد الله

هر چند که داری به غریبی جگر ویش

ببریده امید تو ز بیگانه و از خویش

داری به جگر درد و لم بیشتر از پیش

ای (خان) بگو مدح علی هیچ میندیش

چون یار نداریم سوای اسدالله

بادا سر و جا نم به فدای اسدالله

از این پرده نشین شاعر تنها همین يك مخمس باقی است که در

بالا آورده شد.

محبوبه هروی :

در صف دیگر زنان سخنسرا و خوش قر یحه معا صر این دیار
محبوبه هروی است که سالهاست صیت شهرت و آوازه شاعری
اونه تنها در افغانستان بلکه در کشورهای آسیای که به زبان
دری علاقه و آشنایی دارند پهن گردیده است وی توانست باسرودن
اشعار سلیس و روان نامش را در صف گوینده گان زن زنده و جاو
دان نگهدارد. وی در آغوش خانواده بی با فضیلت و دانشپژوه دیده به
جهان کشود، محبوبه به حیث شاعر ذاک و واقع بین واقعیت های زمان
و محیط خانواده گی خود را در اشعارش به وجه نیکویی منعکس ساخته
است. از خلال اشعارش به این واقعیت خانواده گی او پی می بریم
که گفته است:

جدو آبایم که سر داران ترکان بوده اند

ملك شان خوارزم و انجا نا مداران بوده اند

چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند

سالها اندر هرات و در خراسان بوده اند

از شعر با لا آشکار می شود که محبوبه، هروی الاصل بوده است

والجداد و اسلافش سالهای متمادی در هرات و خراسان بودو باش داشته

اند همچنان در شعر پاپین به معرفی اجداد و پدرش که سمت استاد ی را

برایش داشت چنین اشاره می کند.

در زمان شاه افضل امیر نامدار

منعمان حکمران و کار داران بوده اند

میرزا عصمت که جد امجد ما بوده است

روز حرب و جنگ چون سام نریمان بوده اند

چو نکه و وقت پیری آمد گو شه عزلت گرفت
 دایم اندر ذکر و فکر حی سبحان بوده اند
 شاه محمد میرزا عم کر ام من دبیر
 درمزار اندر جوار شاه مردان بوده اند
 ابن عم با سپهسالار چرخ روز و شب
 وقت رزم و جنگ اندر کافران بوده اند
 با سراج و ولدین به هندوستان چو رفت
 چند وقت آنجا به حکم شاه دوران بوده اند
 وقت عودت داعی حق را اجابت گفت و رفت
 اقر با از رحلت او زار و گریان بوده اند
 حضرت مولای من استاد من یعنی پدر
 در سپهر فضل چون خورشید تابان بوده اند
 نام پاک شان ابو القاسم به نام مصطفی
 پیشوا و مقتدای خویش و اقران بوده اند
 در فصاحت در بلاغت بی نظیر عصر خود
 بلکه در علم فصاحت رشک سبحان بوده اند
 محجو به دسترسی به شعر و شاعری را از پدر خطاط و دانشمندش
 منشی ابوالقاسم و لد عصمت الله خان جمشیدی افغان ارث گرفته
 است.
 پدر محجو به دانش ابتدا بی رانزد محمد اقبال حکمران شبرغان
 آموخته بعد به وطن عزیز خود کشک هرات عودت نمود بیست سوار که در
 آنوقت به نام خوانین سواری پدرش قید دفتر عسکری بود به او تعلق
 گرفت در زمان امیر عبدالرحمان به حیث منشی عسکری همراه مرحوم
 جرنیل غوث الدین خان مقرر شد و مدت سی سال باوی این وظیفه را
 صادقانه اجرا نمود بعد از وفات جرنیل در زمان حکمرانی اخوندزاده
 عبدالرحیم خان بارکزی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقرر گردید
 وی در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش مرحوم شجاع الدوله وزیر امنیه
 و نایب الحکومه هرات از مینه به این دیار بازگشت و در همین سال به
 عمر هشتاد و دو سالگی در هرات از جهان رحلت نموده در گازرگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقاسم در انشاء و حسن خط لیاقت و مهارتی
به سزاداشت و خط شکسته خفی را بسیار خوب مینوشت. منشی علی
خان میمنه گی و مرزا محمد یحیی نادم و میرزا محمد صالح و میرزا -
محمد امین قیصاری از شاگردان او بودند.

منشی به علوم فقه و صرف و نحو و منطق و ریاضی و حکمت معلومات
داشت تصوف و عروض را نیز به خوبی میدانست و لی شعر کمتر
میسرود.

قصیده ای در مدح مرحوم سردار محمد آصف خان محمد زایی سروده
که به خط خود او موجود است. در مطلع میگوید:

اگر چه هستم اندر شعر مایل
به هر تقدیر بر حکم تشویق
چه باشد گرمدمد گاری نما یی
بگفتا گرترا فکر ی چنین است
کنی در شعر اگر مدحت سرایی
زبان مکشای در مدح زبونان
درختی کجا صل او نبود برو مند
سخن یابد شرف از مدح عالی
به تخصیص آنکه ممتاز زمان است
محمد آصف آن سردار عالی
تجمل از وجودش در تزیین
فزاید گرچه زو فرجوانی
چنان در حسن خلقش نیست مانند
به سرعت خط پذیرد حسن تحریر
کلامش زینت افزای مجال
مطرا از وجودش با غ اقبال
بود هر هون اخلاقش اعظام
به گلزار صفا تشکک ما دح
بود قاسم فکر تیز بینش
الای صبا حب روح مصور

ولی طبعم ندا رد فکر قا بل
شدم تا ئید خواه از حضرت دل
نماند خاطر هم زین شغل عا طن
نگردی زین تصحیت هیچ غا فل
نپر دازی به تو صیف اسافل
به یک نان بهر دو نان ارادل
زفر عشق کی توان میوه حاصل
بیان از وصف سامی رتبه حاصل
به فکر صایب و بادست با ذل
عدم یلش را عدم گردیده حاصل
تجشم را تصالش گشته حاصل
به تدبیرات باشد پیر کامل
به لطف خلق کس او را مشاکل
ز گلکش قبل تحریر یک نام
نکاتش فیض بخشای محافل
به سنان بوستان از فیض و انل
همه ممنون اشفاقش افاضل
صیریرش میشود صوت عنادل
یقین کشف اللغات هر مسایل
ترا زبید فزونی برامثال

وجودت را ملازم باد اقبال بقایت را سعادت باد شما مل
 دلت برهر مرادی باد فایز به هر مطلب ضمیرت باد نا بل
 از این پدر با فضیلت ، دختری شاعر و دانشمند به جای ما ندوی
 از خو شبخترین زنانی است که خو شبختانه دیوان اشعار و آثار
 برآزنده و شیوا و موزون او به دسترس علاقمندان و پژوهشگران
 مسایل ادبی قرار دارد. طوریکه از یادداشت های او بر می آید که به
 روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵ شمسی در بادغیس (کشک هرات)
 تولد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از بادغیس هرات، وزنی نجیب و بافضیلت بوده
 است محجو به در ایام کودکی به اسم (صفورا) شهرت داشت وی از
 آوان صباوت به حسن تربیت و تعلیم همت گماشت صفورا علوم
 فارسی و عربی رانزد والد ما جد خود آموخت و به علم فقه اسلام
 نیز معلومی حاصل کرد به اثر قریحه ادبی و دوق فطری وفامیلی
 دختری منور و هوشمند بارآمد و در اثر اندوخته های علمی در
 پرورش استعداد او افزود صفورا در چارده سالگی شعر سروده و
 محرك احساسات تابناک او در تبارز کلام موزون ، حکایتی است که روزی
 منشی ابو القاسم قطعه یی از اشعار مستوره غوری را که مطلعش این
 است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنین گوئیا گنجی است در اینجا دفین
 برای دخترش صفورا خواند در همین حال صفورا به و جد آمد و در
 یافت که او هم قریحه شعری دارد و میتواند کلام موزون بیا فریندوی
 بعد از لحظه یی فکر و اندیشه این فرد را به حضور پدرش خواند.
 نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نیا شد حور عین
 پدر صفورا بعد از شنیدن این فرد در پی ترغیب و تشویق دخترش
 برآمد از آنروز به بعد شهرت و آوازه سخنرا یی او در آسمان ادب دری
 اوج گرفت و به نام و تخلص محجوبه افاق دنیای شعرو سخنسرای یی را
 به صدا در آورد.

محجو به تصمیم داشت هیچگاه از دواج نکند و در زندگی از فضای
 آزاد افکار شنا عرانه والهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد. هر

خود ستگاری را به بها نه پی زد میگردد و در این امر نظر پدر و برادر خود را هم با ادب و احترام مقابله و تردید مینمود تا اینکه چند ماه قبل از وفات پدر بزرگوار خود تقاضای گرم و مهر بانانه میرزا غلام جانخان ننگر هاری را پذیرفت و در عین حال از وی در حاشیه کلام الله - مجید عهد و سوگند گرفت که همه عمر و پیرا در هرات گرامی دارد و به هیچ صورت نرنجاند این عهدنامه در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری موجود است که بعد از فوت محجوبه به موزیم هرات حفظ شده است به خطشو هرش بدین عبارت نوشته است «باعت تحریر اینکه اقرار میدارم من غلام جان و لد مر حوم حاجی عبدا لعزیز خان که بی بی صفورا نام را به عقد نکاح صحیح و شرعی گرفته ام به شروط اینکه در بردن او ازین ملک به طرف جلال آباد اقدام نکنم و او را از خود از رده نسازم و ملا لی برای او واقع نشود...» محجوبه تا سال ۱۳۲۲ ه.ش که شوهرش فوت نمود با وی در منزل واقع شمال زیارت خواجه نور در محله قطبیچاق زندگی داشت و لی چنانچه از اشعار محجوبه به در دیوان او پیدا است از وضع حیات خود سخت شاکیه بوده و محرومیت آواز وجود فرزند و قیودیکه بر طبع آزادی پسند و شاعر مشرب وی نهاده شده بر رنج و محنت او در زندگی افزوده که در خلال اشعارش ترشح نموده است.

از طرفی هم محجوبه به نداشتن فرزند را با تر بیت و پرستاری سه خواهر زاده عزیزش تسکین می بخشید. و لی متاسفانه این جوانان در طی یکسال و چند ماه یکی بعد دیگر از جهان گذشتند و داغها و رنجهای قلبی او را که از مرگ پدر و مادر و دو خواهر جوان مرگ خود در زندگی نهایت متالم بود تازه ساختند. بنابراین از دست دادن تمام عزیزان فامیل و در عین حال فشار رفتبار حیات خانواده گمی به حدی دور شک و آه و حسرت و ناله محجوبه به افزود که در اکثر غزلهایش پریشانی ها و ناگواریهای صحنه های زندگی را شرح میدهد و بندینو سیله خود را تسلی می بخشد. محجوبه به بعد از مرگ شوهر تا پایان عمر غالباً در ساعات فراغ از خدمت تعلیم و تربیت دختران لیسه مهری در تنهایی به تلاوت قرآن کریم و مطالعه کتابهای علمی و ادبی میگذراند.

بنابرین چون محجو به در مراحل زندگی بیشتر در آتش فراق و
فقدان اقارب خود سوخته بابرادرش محمد اعظم که دوراوی در قیصر
میمنه زندگی داشت غالباً مکاتبات موزونی مینمود چنانچه در تهنیت
دامادی اش میگوید .

سلام را رسان نزد برادر
مشام جان زبوی او معطر

چو هوای ختن در مشکباری
رسان از من به سوی او پیامی
بحمد الله همه جوریم و صحت
ترا از فضل حق شد خانه آباد

مبارک بادت ایشا این عروسی
دلت شاد و لب پر خنده بادا
به مکتوبت مرا دایم کنی یاد
خیلی گران تمام میشود با احترام

بر خیز که زار و نا تو انیم
آن اخوی مهر گستر من
سر حلقه سنا لکنان دانا
کز خامه فشا نده دور گوهر
طوطی شکر شکن بود او

بر جسم وطن چو جان گرامی
دانا ی حقایق معانی

از جانب من سلام و تعظیم
هر گز تن تو مباد مغموم
خالق دهدت شفای عاجل
احسان تو کی کنم فراوش

محجو به از زندگی تنها و پر ملال خود همیشه رنج میبرد مخصوصاً
از نداشتن فرزندان نهایت متاسف بود و لی باز هم خاطرش را به
داشتن آثار جاوید موزو نش تسکین میدهد چنانچه میگوید :

روان شو قا صدای چون باد صرصر
سلامی همچو ریحان روح پرور
سلامی همچو گلهای بهاری
پس از عرض سلام و احترامی
که گری پرسیدی مرا از راه رأفت
شنیدم ستم که گشتی تازه داماد

ترا از دور سازم دستبوسی
همیشه طالع فر خنده با دا
همی خواهم که گردانی مرا شاد
احوال هر یضی برادر برایش
و محبت برایش چنین می نویسد .

قا صد ز غم جهان به جا نم
بگذر به سوی برادر من
آن سرور شنا عران شیوا
آن بلبل بوستان کشور
شیرین سخن و طن بود او
نقاد سخن ادیب نامی
دارای کنوز نکته دانی

بر گوی به احترام و تکریم
کز عارضه ات شدیم مغموم
هستم به دعا همیشه شاغل
تا خاک نگیرد در آغوش

محجو به از زندگی تنها و پر ملال خود همیشه رنج میبرد مخصوصاً
از نداشتن فرزندان نهایت متاسف بود و لی باز هم خاطرش را به
داشتن آثار جاوید موزو نش تسکین میدهد چنانچه میگوید :

شبی از غم دلم رسید به جان
در دلم یود عقده و بندی
بعد مردن مرا که یاز کند
متلفف شدم ز رنج و ملال
ناگهان جلوه کرد پیش نظر
چون گل و لاله و دلکش و رنگین
سروها یی زباغ دل زده سر
تازه و تر به سان گل به بهار
جمله گفتند ما از آن توایم
پیشه ما عفاف و عصمت ما ست
ما گلیم و گل همیشه بهار
گر به گیتی رسد هزار خزان
از عطیات خالق جبار
مانگر دیم پیرو پشتر مرده
ای بسا شب که کرده تو سحر
ما هم اکنون به شب انیس توایم
گلشمنی ایمن از خزان با شیم
ما به هر انجمن کنیم گذر
مسکن ما به محفل ظرفا ست
هر کجا کرده ایم ما منزل
کاین گهرها زکان محبوبه است
زندگی گر چه نیست پاینده
بعد مردن هم از تو یاد کنند
دل من شد ز نطق شان مسرور
زبن مفرح فزود فرخت من
شاد بادا همیشه در عالم

حیات فرهنگی و ادبی محجوبه

خاطر آشفته همچو زلف بتان
که ندارم به دهر فرزندی
روح من در دعا که شاد کند
عرق گشتم به بحر فکر و خیال
شاهدان جمیل خوش منظر
همه چون قند وانگبین شیرین
پروریده شده به خون جگر
از خط و خال رشک مشک تبار
پاک و دوشیزه دختران توایم
جای ما در حریم حرمت ماست
در ریاض جهان گل بیخار
مانگر دیم از خزان پشتر ما
عمر ما هست در جهان بسیار
نشویم از حوادث افسرده
بهر ما خورده تو خون جگر
روز تنها تیت جلیس توایم
یادگار تو در جهان با شیم
نزد هر نکته داندا نشور
جای ما در مجالس ادب است
نام تو یاد شد در آن محفل
همه مرغوب طبع و محبوبه است
نام تو میشود ز ما زنده
شاید اندر دعوات شاد کند
شد زخا طرغم و کدورت دور
رفع شد درد و رنج و کلفت من
هر که اندر دعا کند یادم

محجوبه با ذکاء و دانش و عشق و لیاقت سرشار یکه به تعلیم و
تر بیت دختران داشت از لحظه اول تاسیس مکتب دختران هرات که با

نام کود کستان به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ بوجود آمده بود و وظیفه شریف
 معلمی را پذیرفت و این خدمت مقدس را تا سال ۱۳۴۰ که کود کستان
 مذکور به حیث لیسه مهری به مراحل تحول و انکشاف رسید
 بود به منتهای نزاهت و علایق انجام داد و شاگردان زیادی را به علم و
 معرفت آشنا ساخت که غالب شان اکنون به حیث استاد و سخنور و
 نویسندگان در محیط عرفانی وادبی نسوان خدمت میکنند، و چند در سال
 ۱۳۴۰ متقاعد گردید و لی باز هم تا آخرین ساعات زندگی بالیسه
 مهری و مجله مهری و روزنامه اتفاق اسلام و مجله هرات و دیگر
 نشرات وطن علایق همکاری ادبی و فرهنگی خود را حفظ نمود و همیشه
 دوستدار ارتقا لیسه و افزایش دانش و حسن تربیت دختران وطن
 بود

وی به دانش و محیط فرهنگی خیلی علاقمند بود گاهی هم در
 اشعارش این موضوعات چنین انعکاس یافته است.

حمد پروردگار عالم را	که مکرّم نمود آدم را
علما را به علم کرد عزیز	منبع فیض و فضل کرد و تمیز
شد مساعی علم و فضل و کمال	ملك از و یافت عزت و اجلال
کرد مکتب به شهرها تاسیس	امر فرمود تا شود تدریس
وطن از نور علم رخشان شد	معدن فیض فضل و عرفان شد
یکی از زمره دبستانها	که بود روکش گلستانها
مکتب ماست در سواد هرات	که بود جای درس مستورات
دخترانیکه شما مل اویند	همگی راه علم می پویند
متحلی به زیور دانش	کرده از علم و عفت آرايش
اکثر امسال کامیاب شدند	از محك همچو زرناب شدند
هست لازم توده ملت	که تشکر کنند ازین نعمت
دارم امید از خدای جهان	وز مساعی شهر یار جوان
که معارف فزون شود به وطن	عالم از نور ان شود روشن
اعتلائی دهد دبستانرا	ارتقای گروه نسوانرا
شاه ما زنده باد و پائنده	اختر طالعش فروز ننده

وی به تعلیم و تربیه ارزش بیش از حد قایل است مقام و موقف معلم
 را در خلال ابیات زیرین چنین توصیف می کند.

ای معلم بر جهان کن افتخار
ای معلم مظهر لطف الله
ای معلم خازن گنج علم
افتخارت این بس است اندر جهان
حق ترا داده است عز و اعتلا
اختر او ج سعادت هم توئی
هادی بر جمله او لاد بشر
مستعد هستی به درس ای مستطاب

روز مسعودت رسید از روزگار
گمرها نرا گشته تو خضر راه
مستفیض از فیض تو گشته عموم
که تو باشی وارث پیغمبران
باد دایم رتبه ات در ارتقا
رهنمایی دین و ملت هم توئی
رهبری در شارع علم و هنر
جمله طلاب از تو کامیاب

دابما با دا مبارک روز تو

در ترقی طالع فیروز تو

وی زنیست آزاد مشرب و پشتمیان از آزادی زن ، گاه گاهی هم در خلال
اشعارش فریادی از این حس آزادی خواهی به گوش می رسد .
یاز ب این فرحت ز تا تیر کد امین اختر است
نی اختر بل زمین آفتاب کشور است

زمره نسوان شده اند آزاد از قید جناب

بیشتر از پیشتر سعی به علم و اکتساب

از آوردن بعضی از ابیات مدحی شعر فوق در اینجا خود داری شد شاید
شاعر بنا به بعضی معاذیر و شرایط اجتماعی زمانش مجبور به برایش
همچو اشعار شده باشد .

در خلال اشعار اجتماعی و عشقی خود افکار عرفانی و وحدت الوجودی
را پرو را نده است ، گاهی هم هوای سفر حج را به سر می پروراند .

نظر محجوبه به شعرای سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرور هرات مباحثات می کند و به مناسبت
سیمینار خواجه عبدالله انصاری آن بزرگمرد میدان علم و دانش چنین
داد سخن می دهد .

که نگهدار دیش خدا زافات
مدفن جمع او لیا باشد
شیخ الاسلام خواجه انصار

حبذا شهر فیض بخش هرات
خاک او به ز کیمیا باشد
سرور خیل عارفان کبار

مظہر نور پاک یز دا نی - منبع فیض و فضل سبحا نی
روضه او ست رشک با غ جنان درگه او پناه مسکینان

از و فا تش گذ شته نهصدسال

یاد بود ش کنند با اجلال

مخججو به مقام عرفا نی مو لا ناعبداء لرحمان جا می را چنین می -
ستاید :

هرات ای مبنع علم و فضا یل هرات ای مدفن پیران کامل
سزد بر عزو شان خود بنازی کنی بر جمله او طان سر فرازی
بسی پرورده او لاد نامی از آن جمله یکی مولای جا می
که اوشهباز قدسی اشیان است رفیع المنزلت غوث زمان است
بود در یای علم و کان عرفان به اوج معرفت خورشید تابان
شریعت را امام و پیشوا اوست طریقت را به ملک رهنما اوست
زنظمش گوش عالم پر زگوهر زنشر او جهان پر شمه و شکر
بسی آثار ازوی یادگار است کزان مشهور پنجاه و چهار است
سواد روضه اش جنت نشان است که پنداری بهشت جاو دان است

چرا غ روشن شرع مبین است

لقب او را از انرونوردین است

وی علاوه بر خواجه عبدا لله - انصار و جامی به مشایخ و روحا -
نیون معا صررش اراد تمند بوده است که این اراد تمندی او از خلال
اشعارش هو ید است.

دستگیری از در مانده گان ، لطف و احسان و ترحم بر بیچاره گان
را یکی از اخلاق خوب و پسندیده اجتماع می داند و این مدد گاری
را برایشان موجب رضای خداوند می داند همچنان از موسسات خیره
آن زمان مثلا (هلال احمر) در شعرش چنین یاد می کند.

کسی یا بد رضای ایزد پاک که ارد رحم بر مسکین غمناک
کنون روز هلال احمر آمد زمان بخشش سیم و زر آمد
که هر یک صاحبان مال و ثروت به محتاجان فزاید لطف و رافت
به بذل مال خود یاری نمایند به لطف خود مدد گاری نمایند
بچاره ندرسم رحم و شفقت که باشد توشه راه قیامت

عمل کشت است گر کشتی نکاری به حاصل چون بود امید واری

همی خواهم چو (محبو به) زیزدان

که تو فیقم زهد برخیز و احسان

شهرت ادبی محبو به :

بعد از تاسیس انجمن ادبی هرات در سال (۱۳۱۰) ه. ش در مجله ادبی هرات در سال (۱۳۱۱) مقاله یی از محمد حسن هراتی زیر عنوان (حالات محبو به و مستوره) درباره محبو به چنین آمده است.

ادیبه لبیبه زین المستورات بسی بی صفورا متخلصه به محبو به بنت مرحوم منشی ابو القاسم خان که بارها جایزه شعری از همگنان خود برده علم فقه شریف و صرف و نحو را در نزد پدر مرحوم خود خوانده حسن خط و اخلاق و حق پرستی او ظاهر و هویدا ست چنانچه اکثر شاعران موجوده با او مشاعری نمودند هر یک را به سبکی جواب شیرین و رنگین داده مو لاف آثار هرات در دیوان اشعار خود صفت محبو به را از طبع سرشارش در یک غزل گهر ریزی کرده مطلعش این است.

خوشا محبو به و طبع روان و وضع تحریرش

که پا بر فرق شعری میزند شعر گهر گیرش

محبو به از اعیان و اشرف اقوام جمشیدی هرات تست نهال زندگانی او در سن (۳۵ سالگی) قد برافراشته ثمره سعادتش دکان با زار معرفت را به دیده مشتربین عام و ادب جلوه میدهد.

اشعار ابدار محبو به به سه هزار و بیست و پنج بیت بالغ میگردد. لوازم و تناسبات شعری در سلسله اشعارش مزین است. اکنون مرثیه نیست در قفس که غیر از درد فرافردیگر چیزی از وی ظاهر نمیشود در عین و قتی که به هوای آزادی پروبال میزند این ربا عی به خط سرخی در بیاض شهپرش مرقوم است.

بلبل نه هرزه این همه فریاد میکند بیچاره زاشیانه خودیاد میکند

محبو به در ترانه آزادی بشر نفرین به ظلم و وحشت صیاد میکند

محبو به بعد از سال (۱۳۱۱) به حیث عضو نا مدار انجمن ادبی

هرات بیهم از پرده حجاب به همکاری و رنگی دوام میدهد و آثار موزون همیشه در مجله مذکور و هم در جریده اتفاق اسلام و دیگر نشرات مملکت به دوستان شعر و ادب عرضه میشود و خودش نیز با سایر اعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراک در مسابقات و اقتراحت سال به سال به خدمات ادبی و اجتماعی خود میافزاید و از اینکه در سال ۱۳۲۲ انجمن موقتاً از میان میرود سخت نومیهد و متأثر میشود تا اینکه با تاسیس مکتب دختران و پیوستن محجو به خدمت تعلیم و تربیت و احیای مجدد کلوپ ادبی و مجله هرات با رغبت و آرزوهای محجو به شگونی گرفته و احساسات خود را به صورت این سته گل در مجله منتشره جلدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم میکند.

در اینجا چند بیت را انتخاب نموده در اینجا می آوریم .

کار دانان با هنر دارد	ملمکت رونق دگر دارد
بوستان امید شد پشیمان	چند مدت کز اقتضای زمان
وز مجله نبود هم اثری	از کلوپ ادب نشد خبری
جلوه گر گشت شاهد مقصود	بعد از انتظار نامحدود
کاورید ندآب رفته به جوی	ای خوش آن شا عر شیرین گوی
تازه کردند رسم احسانرا	سبزه کردند باغ عرفانرا
زانکه ما را مجله گشته انیس	ماتشکر کنیم ازین تاسیس

دایم از فیض دوستان و وطن
باد سر سبز بوستان وطن

شهرت ادبی و عرفانی محجو به بعد از سال ۱۳۲۵ که رسماً به خدمت آموزش و پرورش دختران آغاز کرد. از طرفی هم رابطه ادبی اش بارهاست مستقل مطبوعات و نشرات مرکزی محفوظ بوده است.

سفر محجوبه به کابل:

در سال ۱۳۴۱ محجو به بنا بر دعوت موسسه نسوان آنوقت به همراهی یک عهده روشنفکران آنوقت چون خدیجه بدیعه احراری و سنا یهروی به تاریخ ۲۸ اسفند عزم کابل گریزند و این مدت که ۲۳ روز طول کشید خاطرهای خوب برایش به یادگار ماند. وی در طی

چند مثنوی به و صفحاً حیا ن قدرت زمانش پرداخته است که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد.

محبوبه از شعرای قدیم به حضرت پیدل، جامی و سعدی و از شاعره های قدیم به زیب النسامهری و از شاعره های معاصر به اشعار مخفی بدخشی و مستوره افغان علاقه دارد. محبوبه شیفته زیبایی طبیعت و صدای خوش است بدین لحاظ با همه رنجها و غمهاییکه دیده و کشیده هنوز آلاش شور و طراوت خاصی را داراست و مجلسش برای هر پیرو جوانی خوش آیند و با جذبه بوده است.

بزرگداشت از شخصیت محبوبه

محبوبه را از خوشبختترین زنان شاعر و روشنفکر می توان شمرد زیرا چاپ دیوان برای یک شاعر به خصوص شاعر زن در گذشته ها و از جانب دیگر عطیه پنجاه جریب زمینی از طرف پادشاه و قتل و به مرتبه سوم نام گذاری لیسه مشهور به نام وی، اینها همه قدم های پر ثمری بود که در برابر محبوبه برداشته شده است. اشعار پایین بهترین نما دی پرورش برای استقبال یک شاعر بوده می تواند.

سلام ای گل بوستان هنر	که گردیده کشور ز تو بهره ور
توئی مخزن حجب و کان حیا	توئی زینت علم و مهر و وفا
ز فیض کلامت درخشان و طن	ز اشعار نغز تورو شان و طن
خوش آمد خوش آمد منور منش	به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ماشاد و مسرور شد

دبستان محبوبه پر نور شد

خاطره دل انگیز لیسه مسمی به نامش آن بلبلی سخن سرا و ادا داشت آن با سرودن این شعر خاطرات شیرین آن سفر را برای همیشه در خاطرها زنده نگه دارد.

باد صبا به مکتب محبوبه کن خرام از من سلام گوی به صد عز و احترام
با آمران مکتب و با سر معلمه با دختران مدرسه شاگردها همه
خوش آن زمان که صحبت تان شد میسرم گلهای فشانده آید ز الطاف بر سرم
انخیر مقدمی که ز بهجت سروده آید

احسان و لطف و شفقت وافی نموده آید

دیدار تان به ساعت مسعود دیدام

نطق فصیح دلکش تانرا شنیده‌ام

دیده نگشته‌سیرز دیدار تان هنوز

چون تشنه‌ایکه بر لب آب است در تموز

گردون مر از صحبت تان دور گردزود

یکسا عتی مجال ندادم در آن قعود

گردور گشته‌ایم از آن محفل سرو ر

یک لحظه بی از خاطر من کی شوید دور

الطاف تان به صفحه قلبم مصور است

بر لوح دل محبت تان سخت مضمراست

خواهم ز فضل و لطف خداوند مستعان

باشید شاد مان به جهان تا بود جهان

دیدار محجو به از شعرا ی معاصر

زمانیکه محجو به برای اولین بار بامستوره افغان در میر منو تو لنه

آنوقت ملاقی شد روابط هر دو طرف خیلی صمیمانه بود و به پاس

این آشنایی مستوره به تو صیغ او چنین می پردا زد.

محجو به تو یی شاعر ملت افغان

بسیار سخن سنج و سخن گوی و سخندان

خوش آمدی از شهر هر ی جانب کابل

روشن شده از دیدن تو چشم عزیزان

بسیار عزیز است و جود تو درین عصر

تو بلبل خوش گو یی و این ملک گلستان

اشعار تو مو زون و گزیده است در افشان

الفاظ تو بر جسته و مضمون تو شیرین

پر لطف بود بیت تو چون ابروی خو بان

دلچسپ بود نظم تو چون قند مکرر

اینگونه که شعر تو دهد نشه به مستان

از حضرت جا می مگرت فیض رسید

حقا که بود مثل تو کم لا یسوق و شایان

وصف تو شنیدم کنون شخص تو دیدم

مایل به دلایل تویی و خوا ندن قرآن

چشمم به مثال تو ند یده است عقیقه

باید که کنی شکر خداوند تو هر آن

اینگونه سعادت نبود قسمت هر کس

مستوره دعای تو چنین گفت به پایان

خواهد ز خدا عمر تو با عزت و اقبال

به مناسبت ورود او به کابل مجالس و محافل که ترتیب شده

بود هر یک را تو سطر اشعار ناب و مقبولش خیر مقدم گفته است.

همچنان به خاطر مسافرت او به سال ۱۳۴۴ به ولایت فارس یاب

سخنوران ولایت میمنه به خصوص صغوث الدین ناد می با سرودن شعر

پایین از مقام شاعر ی او اینطور استقبال نموده است.

افتخار نسوان

ای مادر شعرو علم و عرفان

ای باعث افتخار نسوان

محجوبه شدی به نام مشهور

تقوی و عبادت است کارت

گر پیر شد و ناتوانی

شعر و ادب از تو جان گرفته

در شعر و ادب تو بی نظیری

خشنود ز تو روان مهری

ای خواهر مخفی بدخشان

تا وارد فارس یا بگشتی

در شعر و ادب شدی سرآمد

وفات محجوبه

صفورا (محجوبه) به سن هفتاد و چهار سالگی روز سه شنبه ال عید اضحی

سال (۱۳۸۶) ه.ق مطابق ۳۰ حوت (۱۳۴۵) هجری شمسی در منزل

شخصی خود به اثر حمله قلبی وفات نمود افول ستاره زندگی این

سخنور بلند پایه و سخنندان و گرانمایه در حلقه های علمی و ادبی

کشور با تأثر و حسرت زیاد تلقی شد. موسسات کلتوری و فرهنگی

هرات مراسم تدفین او را با احترام زیاد انجام دادند و به پاس خدمات

فرهنگی اووی را در جوار حضرت خواجه عبدا لله انصاری به خاک سپردند.

ماده تاریخ فوت او چنین است: ((محبوبه روز عید زدار فنا برفت)) (۱۲۸۶) منظومه ای که به مناسبت حلول عید اضحی یک روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنون ایام عید و نو بهار است نسیم صبحگاهای مشکبار است
درین مو سووم نظر بن سوی گلزار ببین انار رحمت را پدیدار
به رنگ و بو مشو از باغ قانع تفر کن به قدر تهای صانع
تعالی قادری لز قدرت پاک هزاران نقش زد بر صفحه خاک

نما محبوبه بر صنعش نهدر

به نعمایش همیشه بن نشدر

همچنان به خاطر قدر دانی بیشتر از شخصیت ادبی محبوبه به ممبره و زرا به بهترین و جبه تزیین و تعمیر نموده اند و در دو جانب شرقی و غربی صندوق مرمرین شعراتی حک شده است.

قالب تهی نموده مکر پیکر هرات یا در گذشته شاعره اشهر هرات
محبوبه افتاب ادب ماه معرفت محبوبه آنسرخنور دانشور هرات
کم زاده است مادر گیتی به مثل او در سر زمین علم و هنر پرور هرات

امرزش از خدای جهان میکند طلب

(مشعوف) صبح و شام به این اختر هرات

چشم اندازی بر دیوان محبوبه:

اولین غزل محبوبه به زیر عنوان حمد و نعت بدون نخلص او در شروع بخش غزلیات دیوانش آمده است در مقطع دومین غزلش تحت عنوان مناجات نامش آمده است البته سومین غزلش که به نام دل کمشده یاد شده در مقطع آن تخلص آمده است غزل مذکور چنین است.
بسکه میر یزنده خون خلق چشمان شما

می تپد در خاک و خون هر دم شهیدان شما

چون نورم جان و دل را من به قربان شما

چیست این شمشیر بازیمهای مژگان شما

میشود سرو و صنوبر پست پیش قامتت

گر خرامد در چمن سرو خرمان شما

گل عرق کرده است در گلشن ز شرم عارضت
سنبل اندر تاب از زلف پریشان شما
تانگاه چشم خواب الوده ات ز دیده است

نرگس اندر باغ گردیده است حیران شما
گر مقابل با لب یا قوت رمانی شود

آب میگردد ز شرم لعل خندان شما
همچو فرهاد حزین ای خسرو شیرین لبان

تلخی آمد قسمت از شکرستان شما
گر کشیدی دامن از چنگم به دنیا باک نیست

دست من باشد به محشر در گر بیان شما
یوسف دل از بر (محبو به) ناگه گم شده است

تشنه لب افتاده در چاه زنخدا ن شما
در صفحه ۴ دیوان غزلی آمده است تحت عنوان سو گند در سراسر

این غزل شاعر به و صف سراپای جوانی پرداخته است که شاید او
رادوست داشته اما در مقطع غزل می گوید.

که ارزوی دل و جان زار محبوه توئی و از تو ندارد به دیگری پروا
سراسر زندگی او بادرد و هجران و ناامیدی گذشته است وی اظهار
ندامت می کند و از عمری که به غفلت و ناامیدی گذشتا نده است
نادم و پشیمان است.

چنانچه گوید :

به غفلت عمر من بگذشت صدحیف ندارم تو شئه روز جزا را

ص ۵

سو گند عا شقا نه غزلی است سرا سر عشقی که قدرت محبو به
را در آوردن تشبیهات رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات
می آغازد.

به بادام سیاه بدارت	به زنجیر دو زلف مشک بارت
به سرو قامت بالا بلندت	به آن مرغو لهای تا بدارت
به محراب دوا بروی خمیده	به رنگین چهره همچون بهارت
به مروارید دندانهای درواری	به یا قوت دو لعل ابدارت

به تا ثیر نگاه ترك مستت
به ناو كههای آن مژگان خونریز
به ناز و عشوه عاقل فریبت
به مغروری و کبر خودپسندی
که عقل و دین من را کرده غارت
به چشمکهای چشم پرخمارت
به تیره غمزه مرد همشکارت
به استغنا و تکمین و وقارت

که چون محجو به مفتونی نیابی
وگر پیدا شود عاشق هزارت

غزلیاتش مملو از یأس و اندوه است. گاهی از وصل و دیدار -
دوست ناامید است و ز مانی هم از جور و جفای او پر از سوز و دلایل
همه نامیدی ها را از دست بازی قضا و قدر می داند چنانچه در یک
غزل زیبا چنین داد سخن می دهد.

خداوند از غصه خون است
به حال خویش حیرانم شب و روز
چه سا زد کس به تقدیر الهی
یکی را داده چندان علم و حکمت
یکی را ساخته جهل مرکب
یکی را کرده رشک صبح صادق
نه هر کس ره برد بر آب حیوان
همچنان در اکثر غزلهای اظهار غم ورنج و درد کرده است.

ز بس غمها که محجو به کشیدم چو لاله در جوی پیرم ای دوست
وی علاوه از غزلیات عاشقانه مطالب خوب اخلاقی و اجتماعی
را در لابلای ابیاتش پرورد هاست
صحبت دانا چو آب خضر می بخشد حیات

اكتساب فضل و علم از صحبت دانا خوش است
زمانی در شا هراه پر پیچ و خم عشق خود را چنان نالان و سر
گردان می یابد وادعا دارد که بزرگترین سرمایه زندگی خود را
در این راه از دست داده است بیت پایین به تایید این گفته اوست

سایه علم و ادب آموختم
کس نمیدانم که باشد همچو من
رفت از دستم به یکبار الغیث
بیکس ورنجور و بیمار الغیث

وی همیشه خواهان فضای صلح و صمیمیت بین همه است تو صیه‌یی
او در اکثر غزلهایش این است که از صحبت نا جنس و نادان با ید
پرهیز کرد او به حیث زن و روشن فکر و عاقل از همنشین بد گریزان است.
حریف بد نخواهد هیچکس محجوبه در عالم

که دایم از غم و تشویش او اندوهگین باشد
گرچه در غزلیات وی صورخیال کمتر نمادی دارد اما محجوبه در
مضمون آفرینی و تضمین شعرش در قطار دیگر سخنگو یا ندری
زبان قرار میگیرد. این شعر بیا نگر فکر دقیق اوست که به اقتفا و پیروی
از سعدی گفته است.

ای ساربان یکدم بمان کز غصه جانم می‌رود
هوشم ز سر صبرم زدل از تن تو انم می‌رود
نالم چو قمری هر زمان شیون کنم چون بلبلان
کان سرو قدمه جبین سرور و انم می‌رود

در پیچ و تابم این زمان چون حلقه زلف بتان
روزم سیه شد در جهان کان دلستا نم می‌رود
در آتش سوزنده ام زین زندگی شرمنده ام
بیجان چسان من زنده ام روح و روانم می‌رود

خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم پژمرده شد
جسمم به سان مرده شد زیرا که جانم می‌رود
مانند جیحون هر زمان آب از دو چشم من روان
وز آتش دل در جهان دود د خا نم می‌رود

(محجوبه) ما ندیم در غمی نه محرمی نه همد می
تا چرخ گردون هر دمی آهو فغانم می‌رود

ص ۶۴

محجوبه به پیروی و اقتفای شعرا شعر سروده و از عهده‌یی
این کار به خوبی بر آمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفای
غزل محمد ابراهیم رجا‌یی که در معرض اقتراح گذاشته شده بود
سروده و مقطع آنرا به بهترین وجه آورده است این شعر تحت عنوان
(دلربا‌یی) چنین است.

گهی که چهره خود یار بی حجاب کند

خجل زطلعت خود ماه و آفتاب کند

فتاده شور به عالم ز پسته دهندش

به خنده نمکین خلق را کباب کند

به هر طریق که خواهد دل ز دست برد

گهی کر شمه و گه نازو گه عتاب کند

مباش در پی آزار خلق ای ظالم

از آن بترس که خالق ترا عذاب کند

چو شمع انجمن از جمع میشود ممتاز

کسیکه علم و هنر دایم اکتساب کند

به حشر جای دهندش به جنت الماوی

ز پیروی هوا هر که اجتناب کند

ص ۶۵

به نزد شعر اذیبا ن جواب محجو به

شبه بود که به سلك درخو شاب کند

محجو به در همه حال واحوال غصه و غم بردل دارد حتی در ایام

نوروز و عید در روز نه دلش کمترین نور نشاط و طرب به چشم نمی خورد

شعر پایین گواه این مطلب است.

عید قربان است و ایام گل و فصل بهار

خلق در عیش و نشاط و من ز درد و غم فگار

هر کسی در بوستان با دوستان می خورد

قسمت ما خون دل شد دور از یارود یار

محجو به به بزرگان و اهل قلم به نظر قدر و احترام می نگر است

شعری دارد که به یاد پیرهرات خواجه عبدا الله انصاری گفته است.

خدا را خواجه عبدا الله انصار مدد کن بامن رنجور بیمار

ص ۷۴

وی خود را چنان در ما نده ، بیکس و ناتوان می داند که بیت

پایین را گواه بر این مطلب می گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال
غریب و بیگس و بیمار و رنجور
ص ۷۵

همچنان در جا یی دیگر نیز چنین یاد آور می شود که :
شنو حال خرا بم ای بر ادر بود چشم پر آب و دل پر آذر
به غربت ما ندهام رنجور و تنها ندارم هیچ کس غمخوار و یاور
مراسد غم به با لای هم آمد برادر گو بین احوال خوا هر !
شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره گی اوست .
محجو به طر فدار تحرك و پشت کار است غفلت و کاهلی را باعث
پسما نی انسان در زند گی می داند:

غفلت به جز اد بار ثمر هیچ ندارد

این نخل عنا را بکش از بیخ و بر انداز

ص ۷۹

در پارو قی صفحه ۸. دیوان محجوبه پنج بیت شعر به عنوان
برادر محجو به مر قوم است شعر مذکور بیانگر روابط نا گوار خانواده
گی اوست در این شعر برادر محجو به عتاب کنان خوا هر ش را می گوید:
چو بودی زیر ك ای مر غسخنگو چگونه هم قفس گشتی به کر گس
اشاره یی برادر او در زند گی محجو به از جهت همسر ش بوده
است که در زنده گی مشترك او نتوانست خا نمش را از خود راضی
نگهدارد .

او به حیث زن صا حبنظر و بادر کهران از صحبت انسان های نا دان
و کود ن احترا ز می گز یند و حتی هم صحبتی و زند گی با آنها را
دشوار می پندارد .

زند گانی با بدان و جا خلان کار یست صعب

مرک کوتاه ساز دم از صحبت ایشان خلا ص

نامیدی محجو به علاج نا پذیر است. حتی کسب علم و دانش را
برایش بی ارزش میداند .

تا به کی محجو به داری جستجوی علم و فضل

همچو عنقا گم شده است از خلق عالم این متاع

ص ۸۹

غزل پایین که در شماره قو س ۱۳۱۶ مجله هرات به زیور چاپ
آراسته شده است دلیل بر وطن دوستی و وطن پرستی محجوبه است
در قدم دوم این غزل را با شایق هر وی به شکل مشاعره سروده
است، این سخن بیانگر آنست که محجوبه در سخنوری و دانش
همسنگ و همقطار دیگر شاعران معاصرین بوده است و به حیث
زن روشنفکر و مترقی با مشاعره راهمیشه با شاعر مردان زمانش باز
نموده است غزل مذکور تحت عنوان «بستان وطن چنین است».

در غریبی هر نماز شام گریانم چو شمع
ز آتش دوری و مهجوری گدازانم چو شمع

هر شب اندر گوشه تنهایی از سوز و فراق
تا سحر از دیده خود اشک ریزانم چو شمع

دود سودا اینچنین کاندرا سرم پیچیده است
ز آتش غم خرم هستی بسوزانم چو شمع

از فراق شعله روی همه شب تا سحر
جای آب آتش همی بارد زمرگانم چو شمع

روشنی طبع ما را تیره بختی همراه است
پیش پای خود منور کرده نتوانم چو شمع

در شب دیجور من طالع شوای بدر منیر
گرم نوز میکی شام غریبانم چو شمع

غرق آب دیده گشته جیب و دامانم هنوز
آتش دل میکشد سر از گریبانم چو شمع

گر زبستان و طن (محجوبه) آیدیک نسیم
صحبدم جانرا به بوی آن بر افشانم چو شمع

غزلیاتش شیوا و روان است این غزل دلیل بر این مدعا است: ص ۹۰
اسیر حلقه زلف سیاه پر خمت گردم

شهید خنجر مژگان ناوک افگنت گردم
به سوی من نهان دیدی و خندیدی و بگذشتی

بلاگردان بنهاندیدن و خندیدنت گردم
مراد دیدی که رنجورم ز استغنائیر سیدی

فدای ناز و استغنا و ناپرسیدنت گردم

به امیدی که بیند ماه رخسار تو محجو به
همه شب تا سحر بر گرد بام و روز نت گرم

ص ۱۱۲

طور یکه در سرا سر غز لیا تش یأس و اندوه جلوه به خصوص صبی
دارد . شکایت و نارضا یتی او از شوهرش در لابلای غز لیا تش به
خوبی قابل درك و احساس است:
غزل زیر گواه آیین گفته است:

از هجر نگار نازنیم
گو قصه خاطر حزینم
با محنت و درد هم قرینم
امروز شد آن گمان یقینم
از دست بر رفت عقل و دینم
ای کاش اگر ترا نه بینم
ز قوم به جای انگبینم

ای باد صبا بسی غمینم
یکره سوی یار من گذر کن
زان دم که قرین بد گرفتم
بابخت مرا گمان بد بود
درد آکه ز صحبت مخالف
دیدار رقیب را ندیدی
یارب ز چه داد ساقی دهر

غزل صفحه (۱۱۶) تحت عنوان رنج بی حساب بیانگر درد و رنج
درونی اوست . برای جلوه گیری از درازی مطلب از آوردن آن صرف
نظر شد.

در رگ رگ جان محجو به احساس وطن دوستی و وطن پرستی در جریان
بوده است این احساس گرم او در سرا سر غزل قابل درك است به
طور نمونه در مقطع این غزل محجو به گفته است:

از خدا محجو به میخواهد مدام ارقا و رفعت شان وطن
تن پروری ، آزر و حرص جرقه های سوزنده یی اند که با غستان پر
طراوت زنده گی را به کویر و خشکستان سوزنده تبدیل می کند.

تو تن می پروری و غافل زان
زیکسو می کشد حرص آستینت
که قوت مار و مور است این تن تو
به غفلت بگذرا نی عمرو ناگاه
زیکسو آزدا رد دا من تو
اجل آید پی جان بردن تو

ص ۱۳۰

در جای دیگر تحریک و پشت‌کار را می‌ستاید و کسانى را که
زنجیر کسالت و غفلت را به پابسته‌اند مورد نکوهش و سرزنش قرار
می‌دهد.

به غفلت کنى صرف عمر از کسالت قناعت نهی نام کردار خود را
همچنان در پاورقی صفحات ۱۵۲-۱۵۳ آن کتاب آمده که دو
غزل تحت عناوین (علم و عمل) و (یاری توفیق) که به شکل مشاعر
محبوبه با شایق هروی رجایی بهره توفیق طالب قندهاری منعم
حاذق، غلام احمد نوید، حاذق سروده است بیانگر این مطلب است
که وی پاشا عرانبه‌صیرین زمانش همیشه مشاعر نموده است و
هیچگاه از حلقه دانشمندان و شاعران خود را جدا نمی‌دانست به
مقام و ارزش هنر و دانش ارجح و منزلتی قایل بود نخل هنر را پر
ثمر می‌دانست چنانچه گوید.

هر که او بیکمال و بی‌هنراست در زمانه درخت بی‌ثمر است
شرف‌آدمی است علم و ادب نه به بابا و جدو مال و زر است

ص ۱۵۸

طوریکه از سرا سر دیوانش پیداست. گشن بیخ درخت علم و
ادب را بی‌زوال می‌داند و هر که آراسته به زیور علم و دانش است از
شرند روزگار در امان می‌داند. دوبیت شعرش را به حیث مثال
می‌آوریم.

از زیور علم و هنر دانش و صنعت

گردیده مزین همه نسوان معارف

ایمن بود از باد خزان تا به قیامت

هر گل که شگفته ز گلستان معارف

مخمس زیبایی بر غزل مستوره غوری دارد که آوردن آن خالی از

دلچسپی نخواهد بود زیرا هر دوشاعر از سده مورد مطالعه است.

مخمس محجو به بر غزل مستوره

که اگه سا زد از حا لی من آن سلطان خو بانرا

نگار ما هروی مشکبو غار تگر جا نرا

بت مه پیکر لب شکر بر گشته مژ گا نرا

بر و قاصد زمن بر گوی آن سرو خرامانرا

که کی خواهی منور ساخت شام ما غریبانرا

سهمی سروی که بر گیسوی عنبر سا گره دارد

به ابرودایم از نا زو استغنا گره دا رد

به کا کل از برای بردن د لها گره دارد

بشی کزن از بر بند د قبا صد جا گره دا رد

به بزم خو یش کی آرد من صد پاره دامانرا

نگشتم هر کز از بزم و صا لشخو شدل و خرم

ولی پیوسته امزا ندوه و هجرش در غم و ما تم

نه در دمرا دوا پیدا نه قلب ریشرا مر هم

(رود اشکم برون هر چند مژگان رانهم بر هم)

(بلی خا شک سیل آورده نتوان بست عما نرا)

نیسی اگه که من مفتون تو بی اشک و بی ریسم

نداند هیچکس احوال من جز عالم الغیبه

وی منحیث شاعر چیره دست و زبان اور مخمسات زیبا بر اشعار شعرا

دارد بطور نمو نه در تخمیزی که بر شعر شاه شجاع کرده است توانسته

است از عهده پی آن به خوبی بر اید این شعر که خیلی مقبول و آهنگین

است در اینجا و بخشی از آنرا انتخاب نموده ضمیمه این سطور نمودیم.

عشق آن سرو خرامان داشتیم دارم هنوز

همچو قمری شور و افغان داشتیم دارم هنوز

میل آن سلطان خو بان داشتیم دارم هنوز

از غمش سوز یکه بر جان داشتیم دارم هنوز

درد دل اندر دیکه پنهن داشتیم دارم هنوز

صیت شهرت و آوازه سخنوری او در حلقه شاعران و نویسندگان
معاصرش چنان گسترش یافته بود که بزرگترین شاعران چیره دست
معاصرش چون شایق، افغان و فضلی دیگر کشور
پیام های عنوانی نامش از سال داشته اند که از آوردن آن در اینجا
صرف نظر شد. این پیام ها و جوابها که از طرف بزرگترین شعرای
سخنگوی دری عنوانی ناممحبوبه فرستاده شده بود
خو شبختانه همه در آخر دیوانش موجود است.

این شاعر بر خاسته از سرزمین علم خیز و ادب پرور هرات نه تنها
در غزل بلکه در قصیده سرایی هم دسترسی داشته است. قصیده
یی دارد تحت عنوان کمال انسانی طوریکه از نام این قصیده پیداست
این قصیده ارزش های خوب اخلاقی و اجتماعی را داراست.
به طور نمونه در بیتی انسانی را که مطیع نفس سرکش و هوس
باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل با ید کز ملایک برتر است

گر مطیع نفس گردد از بهایم کمتر است

لازم انسان عبادات و کمالاتست و بس

خوردن و خفتن به دنیا پیشه گاوخرست

ص ۱۸۴

دیوان محجوبه با این شعر که به یاد صدیقی سروده شده است خاتمه

می یابد.

و فانکرد به کس چرخ کج رفتار	ز داغ مرگ دلی نیست کو نگشته فگار
ز دهر رفت جوانی که چرخ پیرندید	چو او ادیب هنر پرور نکو کردار
فرید عصر مجمد کریم صدیقی	جهان فضل و محیط کمال و کوه وقار
مدیر محترم (اتفاق) و مطبوعات	کزو جریده و اخبار بود گوهر بار
هزار حیف که پدرود کرد عالم را	ز بوستان جوانی نگشته بر خوردار
هزار و سه صد و بیست و دو بود از هجرت	که فوت کرد وز غم گشت دیده ها خونبار
روان او به جنان شاد باد جاویدان	نثار تربت او باد رحمت غفار

ص ۲۰۰

انچه در بارهٔ محجو به و اشعارش در این نوشته گنجا نیده شده است
مستقیماً از دیوانش استفا ده شده است.

مستوره غوری

چهره های پی را که روز گاری مشعلدا ران فر هنگ و ثقافت وطن
ما بودند کسانیکه با آفریده ها و دستاورد های هنری خویشان بر
نمای گنجینه پی فر هنگ و هنر بر بهای این مرز و بوم می افزودند و
چراغ شعر و هنر را پبوسته پر توافشان نگهداشتند چنانکه در میان
رفتگان و راهیان شعر در ی که از نهایت عفت و پاکدامنی به بی بی
سفید پوش مشهور شده بود و در قطار شان زنان قرن سیزدهم
قرار داد میتوان از مستوره غوری نام برد.

وی در میان چهره های درخشان ادب در ی یکی هم پرده نشین
سخنگوی است که سیمایش در درخشش و تابناکی دارد و این
از جهت آنست که از یکسو گفته هایش از دل برخاسته و بردل می
نشیند چنانکه شعرا و که سخن دلش است بردل چنگ می زند و بردل می
نشیند از سوی دیگر عفت و پاکدامنی او نکته عطف و قابل توجه پی
برای تذکره نگاران بوده است.

مستوره احساسات زنا نه اش را در لابلای سروده هایش باز گو
کرده است اما تا جایی که منابع و ماخذ در بارهٔ او سخنانی چند
گفته است خیلی اندک و نا چیز است و از جانب دیگر همه از روی یکدیگر
گرفته اند و موضوع تازه و بکری که درین ماخذ به چشم بخورد دیده
نمی شود به همین سبب اقلاب معرفی ماخذی که راجع به مستوره
تذکره تی آمده است می پردازیم. و بعد از خلال این یادداشت هازنده
گینا مه او را که متأسفانه خیلی مختصر است به دسترس خواننده
گان این نوشته میگذاریم امید در آینده این نقیصه با دستیا بی به
دیگر اشعار مستوره تا حدی بر طرف گردد.

صفحات منابع و ماخذی دیده شده در این باره اینها اند.

پرده نشینان سخنگوی ما گه رحمانی ص ۷۵

تاریخ زبان و ادبیات ایران د رخارج از ایران ص ۲۴۴

پشتنی میر منی ص ۱۵۶-۱۵۷
آریانا دایره المعارف جلد ۶ ص ۲۶۹
دیوان محجو به ، ص ۱۵۹

ادب، ش ۳، س ۲۳، ۱۳۵۴ ص ۳۹.

مجله زنان افغانستان ، ش ۳، س ۳، ۱۳۶۳، ص ۴۴
امان افغان ص ...

زنان سخنور ، دفتر سوم، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۰۸

بی بی حور النساء متخلص به مستوره که به بی بی سفید پوش شهرت
داشت سلسله نسب شان به حضرت سلطان ابراهیم قتال میر سد و ی در
دره های سر سبز و شاداب غور زند گانی داشته چنانچه خود گوید:
نسب از خواجه زورم بود حور النساء نامم

تخلص گشته مستوره به ملک غورما وایم

این زن فاضل و دانشمند و قتی از فیض کسب علم و دلش روشن
شد و وضع زنان را درک کرد از خیرشو هر گذشت و به سوی تصوف
روی آورد.

تادل و روح را تزکیه نماید، مستوره نه تخلصش و وضع او را
واضح میسازد بیشتر از ۳۵ بیت سرود و نام آنرا (تحفه العاشقین
ومفرح المسلمین) گذاشته است.

او در شعر به کمال رسید اما در هنگامیکه بیش از ۳۴ سال عمر
نداشت به تاریخ دوشنبه بیست ماه رجب سال (۱۳۴۵) هجری قمری
مطابق ۱۳۰۵ شمسی به استقبال مرگ شتافت و چشم از جهان پوشید.
وی وضع خود را مثل هزاران زن دگر درک کرده بود و خود را
زندانی بیش نمی دانست و از لابلای اشعار او احساسات و انفعالات
در وی نیش به عنوان زن درک میگردد:

رود اشکم برون هر چند مژگان رانهم برهم

بلی خاشاک سیل آورده، نتوان بست عمان را

دگر آشوب رستا خیز میسازم مکن عیبم
 که من صبح قیامت دیده ام چاک گر یبا نرا
 برو مستوره یکجا ئی که نشاسند مخلو قت
 که گشتی فاش و پر کردی ز ننگ خود خراسانرا
 در این تک بیت او وضع خود را زیبا ترسیم نموده است:
 فلک بو ئی ندا از مروت ای پری پیکر
 و یادوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده
 اغلب اشعار مستوره عشقی است سروده هایش روان و دلچسپ
 است، دو غزل او را که ما گه رحمانی در تذکره پرده نشینان سخنگو آورده
 است در اینجا نقل می کنیم:
 دل عشاق گیرد عارضت مستانه میرقصد
 بلی چون شمع روشن شد دو صد پروانه میرقصد
 به هر جا پرتو نوری ز انوار خدا باشد
 یکی در مسجد و دیگری پی میخانه میرقصد
 مگر نقاش در بتخانه زد نقش جمال تو
 که از شوق تو میبینم بت و بتخانه میرقصد
 مراد یروز و اعظ و عظ ترک عشق میفرمود
 شکست امروز پیمان بر سر پیمان میرقصد
 دلم چون دام زلف و دانه خالتو می بیند
 از ترس دام می لرزد ز شوق دانه میرقصد
 مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد
 که بلبل در گلستان جغد در ویرانه میرقصد
 که باشد در پس پرده لوی دلبری دارا
 ز آوازش بین مستوره رادیوانه میرقصد

بتی دارم که با ناز وادا گیسورها کرده
میان چون نیشکر بسته دهان چون غنچه‌ها کرده
فرو هشته نقاب ازوو مکمل کرده‌دو جادو
کشیده‌وسمه برا بر وسر انگشتان حنا کرده
پری روئی جفا جوئی به سان خویش بد خوئی
به تیره‌غمزه‌هندوئی چه خو نریزی به پا کرده
به هر جا میروم غایب ز چشم من نمیگردد
به سان مردمگ گو یا درون دیده جا کرده
به حال عاشق مسکین جفاچندان چرا داری
که مسکین عمر خود را بر سر کوی وفا کرده
فلک بوئی ندان از مروت ای پری پیکر

ویا دو ران نصیب من غم و رنج و جفا کرده
بگو (مستوره) این دنیا نباشد جای آسایش
و گر نه ابن مریم از چه او جا در سما کرده

بی بی سنگی کا بلی:

در باره این پرده نشین سخنگوی زنان سخنور در جلد سوم ص ۶۴
و پرده نشیان سخنگوی در ص ۷۶ چنین گفته اند.
اسمش مریم است و در سال ۱۲۵۳ ه.ق در کوه چاه هریبهای
کابل تولد شد پدرش خواجہ سنگی محمد نام داشت و به بی بی سنگی
مشهور بود مریمه نزد اخوند غلام رسول علوم متداول زمان را فراگرفت
و به ادبیات و شعر علاقمند گردید از جوانی به سرودن شعر آغاز نمود در
اوایل (شور) تخلص میگرد. بعد از آن (بی خود) و با لخره سیفی
تخلص نمود. وی را بی بی سیده نیز گفته اند و یا شعرا واد با عصر خود
رابطه دوستی داشت در بدیهه گویی بسیار ماهر بود و هجویات زیاد
داشت دیوان اشعار او در دست نیست و اکثر اشعار او از بین رفته

جز چند بیت ذیل که در پشتتبی میرمن نشر شده است .

گر نکیر و منکر آید پرسد احوال مرا

یا محمد گویم و گویا شود زبان من

در بغل گیرد مرا قبرای خدا یادست گیر

مثل مادر آن زمین مشفق شود بر جان من

روز محشر چون سر از خاک لحد بالا کنم

یا محمد گویم و روشن شود چشمان من

نامه اعمال من را گر به دست چپ دهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله و افغان من

چند مصرع و صف تو گفت دخترت ای مجتبی

این کنیزک را ببخش ای سرور سلطان من

(شور) مسکین را از خاک پای گلبنانت شمار

یا محمد گویم و روشن شود ایمان من

از نمونه شعر بالا به این نتیجه متوصل می شویم که بی بی سنگی
شاعر چیره دست و زبان آور عصرش نبوده است اشعارش کمتر
به زیور سلاست و روانی آراسته شده اند . زنان شاعر در این دوسده
هم از نظر تعدد و هم از نظر پختگی کلام اندک شمارند زیرا این پرده
نشینان نظر به بعضی محدودیت های که قبلا ذکر کردیم ، نتوانستند
چون شاعر مردان بدرخشند و ، ناگزیر در پهلو ی شاعر های بلند
بالا چون عایشه و خدیجه و محجوبه از آنها یاد نمودیم ، زمانی که چشم
اندازی به این دوسده صورت گیرد ناگزیر نه تنها از کوینده گان صاحب
آثار و اشعار در سطح بالاتر گفتگو صورت گیرد بلکه از شاعرانی که
چندین نمونه شعر از آنها باقی است باید در این قطار گنجا نیده شوند .

یاد آوری :

ما براین باوریم که همه این‌شا‌عر زنان که در با لا یادی از آنان شد به این سر زمین و ادبیات همین‌مرز و بوم متعلق اند ذکر نام عده‌یی که به ادبیات سر زمین ما اربابا طمستقیم ندارند با توجه به عنوان مشخص در این نوشته منا سب به نظر نمی‌رسید گرچه در تذکره‌ها شما ر زیاد ی را نام برده اند اما طور یکه اشکار می‌شود اکثریت شان متعلق به خا نواده قا جار ی و یا مربوط به ادبیات ممالک هجواراند. کمبود اسناد مدارك و ماخذ و میسر نبودن امکانات دسترسی به کتابخانه‌های غنی کشور های هجوار سبب شد که این رساله به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تاریخ و ادبیات معاصر افغانستان گردد.

کار تذکره نگاری به ویژه تهیه‌زندگینامه و اندیشه‌های اجتماعی شاه‌عمران سده‌های اخیر کار یست دشوار و نیازمند سالیها کار تا اسناد مواد و مدارکی که در کتابخانه‌ها و یا نزد اشخاص موجود است به دست آید.

بهترین ماخذ که در باره زنان ادیب، شاه‌عمر، و محقق و جود دارد کتاب ((خیرات حسان)) است این کتاب را بعد از تلاش و جستجوی فراوان و مراجعه به همه کتابخانه‌های دولتی و شخصی با لخره به کمک وره‌نمائی محترم پوهان دوکتور جاوید از نزد محترم دوکتور فتاح نجم دستیاب نمودم. البته بزرگترین تذکره‌هایی که در باره زنان چه در ایران و چه در افغانستان موجود آمده‌اند مانند، زنان سخنور در سه جلد پرده‌نشینان سخنگوی از رابعه تا پروین امان‌النسوان پشتنی میرمنی و یک‌عده تذکره‌ها و کتاب‌های دیگر ماخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است باید گفت که (خیرات حسان) نیز به‌نو به خود متکی و مستند به مواد و مطالب کتاب (مشاهیر النساء) محمد دهنی افندی بوده است این کتاب به زبان ترکی و ترجمه فارسی آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد. (خیرات حسان) اساساً در بر دارنده شرح حال زنان شاه‌عمر و ادیب دانشور و محدث بوده اما در مجموع تقریباً یک‌ثلث مندرجات کتاب را شاه‌عمرانی تشکیل می‌دهد.

دهند که از صدر اسلام تا قران یازدهم هجری قمری میزیسته اند در شما راینان شا عر زنان ترك و عرب هم آمده است که سروده های بی به زبان دری دارند.

از انجا بی که در باره تاریخ ادبیات معاصر افغانستان به خصوص رسیده های بی اخیر و باز هم در مورد زنان سخنور کمتر مواد و مدارك در دست است خالی از دلچسپی نخواهد بود که پیرامون این نسخه نا در و کمیاب که تا حال در باره آن در هیچ جای چیزی گفته نشده است سخن های لازم گفته آید.

این کتاب گر چه در سال ۱۲۰۴ هجری در ایران چاپ سنگی شده است اما نسخه های آن چنان شاذ و نایاب است که حکم نسخه خطی را به خود گرفته است. چنانچه یگانگانه نسخه آن کشور ما همین است و بس چه در کتابخانه های دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم کابل نتوانستیم سراغی از آن بدست آریم.

کتاب خیرات حسان توسط اعتماد السلطنه محمد حسن خان و زیر انطباعات آن وقت ایران به داخل سه جلد دریک و قایه تالیف و به ترتیب الفبایی در ۷۵ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبول با کمترین اغلاط به چاپ رسیده است.

کمبود مواد و مدارك در باره زنان شا عر و یا زنانی که نقشی پای بی در تاریخ کشور گذاشته اند و یا زنانی که با مبارزات سرسختانه خویش نامشان را زنده جاوید ساخته اند سبب شد که کمتر کسانی به معرفی چهره زنان بپردازند و یا به این موضوعات اند کمترین تماسی داشته باشند در برابر این همه سهل انگاری های که در مورد زنان نام آور شده است.

کار مولف کتاب (خیرات حسان) خیلی سودمند و درخور ستایش است. نویسنده کتاب خود به این کمبود متوجه شده این موضوع را در مقدمه کتابش به خوبی انعکاس داده است.

نام کتاب (خیرات حسان) باز تا بگرایین حقیقت است که این کتاب معرفی چهره زنان نیکو سیرت میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او ل و آخر کتاب دیده نمی شود تنها در چند جا بی محدود این نقیصه موجود است خصوصیت بارز کتاب در آنست که در آغاز و فرجام هر جلد ورقی حاوی نام و مشخصات همان جلد انداخته شده است.

جلد اول کتاب شامل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود ۶۱ صفحه و موضوعاتی گنجا نیده شده است که روشنگر چهره واقعی تاریخ و جغرافیای عصر قاجاریه میباشد.

از اینجا بیکه اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر موف کتاب شخصی با نفوذ و آگاه از تاریخ عصر و زمانش بود جد اول مهمی در معرفی صاحبان قدرت و شخصیت های برانزنده زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقویم سال ۱۲۰۴ هجری در حدود ۴ صفحه و هم فهرست اسامی سلاطین قاجاریه را به ترتیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۲۰۵ ترتیب و شامل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال (۱۲۰۷) ترتیب گردیده شامل ۱۹۷ صفحه میباشد. در پایان هر دو جلد همانند جلد اول بالترتیب تعلیقاتی در حدود (۶۱) و (۵۳) صفحه موجود است.

در شروع کتاب دیباچه بی به چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامه صنع که او را قجها ن آراید

خله رانیز به خیرات حسان آراید)

نگارنده کتاب در مقدمه خود در باره زنان چنین ابراز نظر می کند که . در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کار دار یها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده .

الشکر شکسته اند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صدر راه رفته اند
همچنان در صفحه دوم دیباچه یاد آور می شود که از تصادفات نیک روزگار به کتاب مشاهیر - انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم و یقینا عاخذ اصلی او همین کتاب مشاهیر النساء است البته با اضافات و تعدیلاتی که مولف در آن وارد ساخته چهره کتابش را بیشتر آراسته است.

زمینه تحقیق ولطفی را که در تهیه کتاب فتحعلی شاه قاجار برایش هموار و ارزانی داشته در مقدمه خود یاد نموده و از این خانواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده است مندرجات کتاب به ترتیب حروف تمهجی فهرست الفبایی شده است.

نقطه عطف و قابل توجه اینست که در تذکره خیرات حسنان از کتابی یاد شده است به نام (نقل مجلس) تالیف نویسنده بی نام محمود میرزا مولف کتاب خیرات حسنان در مواردی مثلاً در جلد دوم صفحه ۹۲ اینجا نیکه از شاه عره به نام (سلطان) یاد میکنند آورده است که (محمود میرزا تذکره بی در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف کرده و به (نقل مجلس) هم سوم نموده) (۱).

و بار دیگر در جلد دوم صفحه ۱۴۰ از محمود میرزا ابن خاقان و کتابش یاد شده که رسا ننده بهره گیری مولف از این کتاب میباشد. از یاد آوری های مولف خیرات حسنان به این نتیجه میرسیم که کتاب محمود میرزا شاید اولین تذکره و یا کتابی باشد که در باره زنان نوشته شده است.

اما در هیچ جا بی دیگر به جز کتاب خیرات حسنان از (نقل مجلس) و مولف آن یاد نشده است.

البته یاد این سخن برای کسانی که در این بخش مشغول اند و یاد آور آینده به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان مشغول میشوند مهم مینماید زیرا عدم دسترسی به کتاب خیرات حسنان سبب می شد که از کتاب (نقل مجلس) محمود میرزا غافل میماندیم زیرا همه تذکره های که در باره زنان نوشته شده هیچ یادی از این کتاب ننموده اند شاید روزی به علت موجود بودن یگان نسخه خیرات حسنان این کتاب هم به دسترس هیچ کس قرار نگیرد من به حیث وظیفه و هم به حیث شاگرد مبتدی تاریخ ادبیات کتاب (خیرات حسنان) را از سر تا پا خواندم تنها همان بخش های را که از شاه عزنان در پرداز سخن گفته شده است رونویسی نمودم البته از یاد داشت نمودن زنان عرب ترك و زنان

محمد شه و محقق صرف نظر نمودم شمار شاعر زنان دری پرداز در این کتاب به پنججاه و دو تن میرسد که کم و بیش نمودنهای اشعارشان نیز موجود است.

نظر به مشخص بودن موضوع از آوردن شرح حال (پنججاه و دو تن) زن شاعر صرف نظر نمودم علی العجابه خواهم این کتاب را که مهمترین ماخذ در باره زنان است و کسانی که در باره شاعر زنان دری پرداز کار میکنند بدون دسترسی به این کتاب کارشان ناقص خواهد بود معرفی نمایم.

البته شرح حال این زنان دری گوی را که شمارشان به (۵۲) تن می رسد در نخستین فرصت ممکن در یکی از نشریه های کشور به دست نشر خواهد سپرد تا کسانی که در این بخش مشغول اند بتوانند از آن استفاده برند.

کمبود مواد و مدارك و عدم دسترسی به کتابخانه های ممالک همجوار سبب شد تا از يك عده زنان سخن پرداز سده های دوازدهم و سیزدهم که تذکره های چون پرده نشینان سخن گوی از آنها نام برده اند صرف نظر شود و نیز بنا بر مشخص بودن موضوع اکثر شاعر زنان عهد قاجاری را که در تذکره های موجود ذکر و یادشان رفته است نادیده بگیریم.

این مجموعه نخستین گامی است که در باره شاعر زنان سده های اخیر برداشته شده و قبل از این مجموعه مفصل و مکمل از چندین زن شاعر جمع و تدوین و به دندانه چاپ سپرده نشده است. بنا بر این این کار را به هیچ وجه در این زمینه کامل نمی دانم و آرزو دارم که توفیق حاصل آید تا روزی به پامردی ادب پژوهان و فرهنگ دویستان تذکره زنان دری پرداز از آغا زتا سده که در آن قرار داریم طور مفصل ترتیب و آماده گردد متأسفانه کار و تحقیقی که شایسته شان زنان باشد با سنجش کاری که برای شاعر مردان صورت گرفته است خیلی ناچیز و اندک می باشد با آنهم من برای باورم که این نوشته ها در آینده توسط اشخاص باصلاحیت در این رشته که امکانات

دسترسی به گنجینه های خطی کتابخانه های کشور های همجوار را
داشته باشند کا ملتر و بارز تر نما یان خواهد شد .
در پائین از کمک و رهنمایی های استادگرا نقدر پوها ند دو کتور
جاوید که در انجام این کار صمیمانه و دا هییا نه مرا رهنمایی کرده اند . و
محترم دو کتور فتاح نجم که نسخه ییگا نه (خیرات حسا ن) را به اختیارم
گذاشته و محترم صالح پرونتا که نسخه خطی اشعار و الة و خدیجه
را در اختیار من قرار داد نداظهار سپاس و امتنان نموده و احساس
فرهنگ دوستی شان را تقدیر می دارم .

همچنان از همه دانشیان و فرهنگیان کشور که مواد و مطالبی
کا فی را در این زمینه به دست داشته باشند آرزو دارم این یاد داشت ها
را بارور تر و کا ملتر سازند .

منابع و ماخذ دیده شده در این باره

بخش اول کتابها

- ۱- آریانا دایره المعارف ، ج ۶ کابل : ۱۳۴۸ ، ص ۲۶۹ .
- ۲- از رابعه تا پروین ، کشاورز صدر ، تهران : ۱۳۳۴ ، ص ۱۵۲ .
- ۳- امان النسوان ، فیض محمدخان ، جلد سوم .
- ۴- امان التواریخ ، مودب السلطان جلد هفتم ، ص ۴-۸ .
- ۵- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱ ، ص ۱۴-۵۳ .
- ۶- پشتنی میر منی . عبدا لروف بینوا ، کابل : ۱۳۲۳ ، ص ۱۰۲ .
- ۷- تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۴۴ .
- ۸- تذکره الخواتین ، محمد-دهنی افندی ترجمه از کتاب مشاهیر النساء ۱۳۰۶ ، ص ۱۶۶ .
- ۹- خیرات حسبان . محمد حسن خان وزیر (سه جلد دریک و قایه) این مجله ها به ترتیب در سالهای (۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگانه نسخه آن نزد دو کتورفتاح نجم موجود است .
- ۱۰- دانشمندان آذر بایجان . محمد علی تر بیت ، ص ۱۷۹ .
- ۱۱- دیوان عایشه ، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ ، کابل : ۱۳۰۵ ق ، ۳۸ صفحه ،
- ۱۲- دیوان علیقلیخان و اوله داغستانی ، دارای قطع (۱۶-۱۸) شامل ۳۰۸ صفحه یگانه نسخه آن مر بو ط کتابخانه صالح پرونتا .
- ۱۳- دیوان محجوبه هروی محمد علم غواض ۱۳۴۷ .

۱۴- ریا ض الشعرا و ا... داغستا نی نسخه خطی محفوظ در
آرشیف ملی ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷

۱۵- زنان سخنور علی اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهران ۱۳۳۱
ص ۲۰۳

۱۶- عایشه درانی: غلام حبیب نوا بی، کابل: ۱۳۵۴، ص ۳

۱۷- مثنوی (و له سلطان) میر شمس الدین فقیر دهلوی، با
مقدمه یی از مهر و خت برو مند، تهران: ۱۳۵۴

۱۸- محجو به هروی: غلام حبیب نوا بی، ۱۳۵۶

۱۹- نتایج الافکار محمد قدرت الله گویا موی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۵۴۷-
۵۴۹

۲۰- یادی از رفتگان، خسته

کابل، ۱۳۴۴، ص ۸۷

بخش دوم مقالات:

۱- پس منظر تار یخی مبارزات شاعران در افغانستان. عبدال

لعلی کو هی مجله زنان افغانستان، ش ۱-۲، ص ۳، ۱۳۶۳، ص ۳۱

۲- جنبش عز لسراپی در عصر بیدل، ژوبل، ادب: ش ۳-۴، ص

۱۶، ۱۳۴۷، ص ۱۶۳-۱۶۸

۳- شاعره افغان، سرور گو یا، کابل: ش ۱۲، ص ۱، ۱۳۱۱ ش

ص ۱۴-۱۷

۴- شعرای وطن، سرور، جریده نسیم، سحر، ش ۴، ۱۳۰۶

۵- عایشه شاعر شکوه و ما تم حسین نایل، مجله زنان افغانستان،

ش ۱۱، ص ۲، ۱۳۶۱، ص ۲۸

۶- عایشه نکو هش گرستم و بیداد، اسداله حبیب، مجله کهول

ش ۴-۵، ص ۳، ۱۳۵۷، و دنباله ان

۷- عایشه درانی ظریف صدیقی، ادب: ش ۳، ص ۲۳، ۱۳۵۴، ش

۸- عایشه درانی فاروق فلاح، ادب، ش ۴، ص ۲۵، ۱۳۵۶، ص

۱۰۲-۱۱۰

۹- نمونه تحول معنای چند کلمه دکتور جاوید، خراسان: ش
۱-۳، س ۱-۲، ۱۳۶۰.

منابع موجود در این بخش :

۱- شیرین بیانی، زن در تاریخ بیهقی، مشهد: ۱۳۵۰.

۲- مهدب، زن امروز

۳- فخری قویمی زنان مشهور ایران، تهران: ۱۳۵۲.

۴- کرستان بار تلمه. زن در حقوق سا سا نی، ترجمه ازداکتر

ناصرالدین صاحب الزمانی،

۵- داکتر شیرین بیانی، زن در عصر مغول، تهران: ۱۳۵۲.

۶- پروین موید ثابتی. نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران، تهران

۱۳۵۰.





پروین سمینا فرید ، در سال
۱۳۳۵ هجری خورشیدی ، در شهر
کابل چشم به جهان گشود
تحصیلات متوسط را در لیسه ملالی
به پایان رسانید ، سپس ، وارد
پوهنتون کابل شد و در رشته زبان
و ادب دری از پوهنځی ادبیات
و علوم بشری آن وقت لیسانس
گرفت ، به ادا مه آن دیپلوم ماستری
را در همین رشته از پوهنځی

ادبیات به دست آورد در سال ۱۳۵۸ به حیث کارمند علمی اکادمی
علوم در رشته تاریخ ، ادبیات در دیپارتمنت زبان و ادب دری به کار
آغاز کرد ، بعد از اخذ رتبه های علمی در سال ۱۳۶۶ به حیث معاون
سر محقق شناخته شد . و از مدتی است که به حیث مدیر دسک و ل
مجله میرمن ایفای وظیفه می نماید .

وی متاهل بوده ، دو پسر و یک دختر دارد ، مقالات متعددی از وی
در دفاع از حقوق و نقش زن ، و در باره چهره های ادبی که بخشی از
تاریخ ادبیات افغانستان را تشکیل می دهد در جراید و مجلات کشور
به چاپ رسیده اند .

درباره تاریخ ادبیات سه دوازدهم نیز کارهای انجام داده
است که بخشی از آن در مجله خراسان به چاپ رسیده و قسمتی
دیگر آن نیز آماده چاپ است ، همچنان رساله ای از او تحت
عنوان سالنامه هجری قمری به میلادی از طرف مرکز علوم
اجتماعی اکادمی افغانستان به چاپ رسیده است .

B

1.237

SIN

4261

*Dari speaking women of the 12 th
and 13th centuries (Hejri) in
Afghanistan*

by

Deputy Chief Researcher

parwin Sina

Kabul, 1367

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**